

يك پرده از

اسرار انخطاط ايران

توابع نامه مرحوم اعتماد السلطنه

از استادان

بمگاه بازرگانی زوار

شیر

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان <http://dli.iit.ac.in>

باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی <http://www.KetabFarsi.com>

کتابخانه از طرف این بنگاه طبع نشر شده است

- حدیثه حدیثه نظامی گراوری ناخدا در کتب ۳۰ ریال
- پرورش اراده تالیف آقای دروین گامادی ۱۰ ریال
- هرهای ریا « آقای احمد سپهر ۳۰ ریال
- ادراپی شاهکار علا ملریون بر حبه آقای سپیدی ۲ جلد ۲۵ ریال
- اسرار انهدام اروپا ترجمه جواد فاضل ۳۵ ریال
- احلاق و اصول عقاید تالیف آقای محمد تقی شریعی ۱۰ ریال
- در حجاب است
- تا حداران تیره حب ، ایف آقای علی اصغر معینان
- داسکنددهای من تالیف ماکسیم کورگی
- بر حبه علی اصغر هلا لیان *



این کتاب که از نظر خوانندگانش هرگز میگذرد
از انبساط مرحوم استاد العظیم است که مقام علمی
و حد مانی ۵۰ دوره بار یک ناصری بهر حد
این کسور و نمود بر علوم روشن است
فصلی در علوم با روش این کتاب خواسته است
از طریق سگیلاب عطف و روه خود سرانه که شامان
فاحار نسبه نام این اعمال مسو داند سا نیب مدهد
و پرتو از روی اعمال حیرانه و ایران بر نادهای پند دارد
سال ۱۳۰۲ در کتابخانه آهای محمد سید ورامی
مردم و صفت مرا حقه کتاب مابین نسخه مدس
از خودم روانداسم که این نسخه گران بهادر طای
سیان نماید که از جانب اسان احاره چاپ را گرفت
و اینک امر را بخواند کتاب گرامی مدهم میدارم
بعلاوه خواهی بودم که مده سری هم از شرح زندگانی
امیر حوم و قوم فرما شد و بالعظمی که مده داند مسو ل رحمت
موجوده و مرقوم داند که مده مده که کتاب چاپ میشود
خدمتی که از آراء به پنداری هم مپان و مراه ک
دوستان این کسور مسو و روح مسر مهر نام کادر
سعه مده عطف و ناروای دکور ممالحس پس از
۴۵ روز بر خرد ۱۹ آبان ۱۳۲۲ م رحمت اردی
و م اهلی م م حسین زوار

محمدحسن حلی اعتماد السلطنه اهل مراغه نام پدرش حاجی علیحاجت مقدم صاحب الدوله است اعتماد السلطنه حکمی ازمرکز تبریز دانشمندان ورجال دوره قاضی است برای برونج فرهنگ وروشن شدن افکار توده ایرانی راجعها و مرادتهای بی پایان گشته تالیفات زیادی از خود بیادگار گذاشته در ترجمه کتب سعی ملاحظه نمودن داشته بطوریکه از آثار او نوشته‌های درمیان کمال مطلوب است استامودنی مردم اس آف و حاکم مترجمان وعلوم سده اوله در دنیا متمم و خصوصاً روشن بودن افکار ایرانیان بوده است و همین سبب در طبع و نشر روز نامه که در آن موقع باهر آرای مشعکلا سوموانع مواجحه بود هم کاهی بخرج داد و بواسطه برای رسیدن به هدف و آرزمان خود روز نامه های دولتی اهلی و علمی را منتشر سازد بدین هم برای اساعه روز نامه ایران و اطلاع بیدرسی و سبب کسب مرحوم اعتماد السلطنه سامان با ملاینا که روز ها در قصر سلطان مسند میدید برای توسعه افکار و هدایت مردم از راه نالیف و ترجمه کتب حد مات سایلان بقدر و تجسس انجام داده است همتی بلند داشته و ناموسی حکم رفته بود معنی حسنگی را بی تهیه و برای امجا و ملیه ای که هم خود ساخته بود پیوسته کمر هم می بست و در دل شب با سر پر شور و هیجان حکم داشت قلم بدست میگرفت افکار و اندیشه های خود را بروی کاغذ میاورد هیچگاه از دست خفای و غلی که موجب انحطاط اخلاقی و مسوی و رسد اسماعلی ملت ایران بود خود داری میکرد با اینکه هزاره از طرف ساه مورد سوخ و ترعیب واقع میشد هرگز دامن چاپلوسی را نبار میگرد کرد مگر در سترق و دریا میگردید گهمی هارا بوقع می گفت نوشتنی هارا نبود می بوسه برای آنگاهی و در داری ملت قدم های برجسته بر میدا سب

یکی از تالیفات مرحوم اعتماد السلطنه جواب حلیه است اس رساله نالیکه بظاهر نوی العالمه ماده نگارش یانه می بهایت حداد و عساف و ورد کمال حسرت و ستائس اوقات خود و ننگه سحایی است که مائل ناگاهی

از نظر کانون‌های و دربار ناب دودان فامانند
 اعیان‌السلطنه در دوره زند کتابی خود بواسطه عداوتی که پیرا علی
 اصغر خان اتابک اعظم نادر داسار بهم عصب ساه این رساله را بهیج
 کس سبب نداد و همه از نظرها ~~مستکوم~~ و پنهان به دست ولی پس از
 مرگش بواسطه خانم امیر السلطنه همسرش این حالتی در صحن حروان
 دیگری که نکلیتخانه اسمان قدس تقدیم شد و در سب رس حوامن واقع گردید
 بطوریکه از جوانان جوان نامه است اعطای نمود منظور نظر مؤلف آگاه
 ساحی ردم ایران از مطالب سلاطین خاطر و در ایران بود و نظر داده
 منظور روح و معنی ۵۰ کتاب خارانه دوره اسناد ادوار شه بحر برد آورد
 ناری اجاصی که بعد از حوتمند دوره بعمل آریح فانازه راهو یسد
 مسد و دیلیلی نای گداسه ناسد اجار اجاز که بهسد حواتب عده
 غالب رامیالی و نالی سر اسبق قبل از حصول مطور و رهون به معصود ناسک
 دست گریناسی بود و در سب پنج صده ۱۸۸۰ شوال ۱۳۱۳ بیست روز اول
 او راه ناصر اندین ساه در سن ۵۴ سالگی بر من مسجکا دو طهرات
 ندرود حیات گمش و در تاریخ و عاسی گمشاد

بهر تاریخ وفات مرزاد
 اردو رحمت سروش عیب گمش
 آن و در ناصل ما طبعه
 در حان شد (عماد السلطنه)

تخصیلات او

در سال ۱۲۶۸ هجری ناریه و کلمی نانا به عداد رهوشی نظری برای
 کتب کمالیات و تحصیل علوم به درسه دارالعلوم رفت و در سال ۱۲۶۹
 مرتبه و کلمی نانی نازل آمد و نادره به حصول خود در چهار ماهه ندر
 نهم چهار قطعه ناسی به حشر گردید در سال ۱۲۷۰ نشان حسن در سال
 ۱۲۷۱ نهم در سال ۱۲۷۲ نشان مظلای در سال ۱۲۷۴ نشان طلا در سال
 ۱۲۸۰ ناله رحیم بیات دوم سفار در نارس در مدارس لوی لوگرایه
 و «ورود» به تکمیل تحصیل و به نوبت ناسی ندرت برداشت شدتی هم برای

- سال ۱۲۹۵ م. سنای علمی وزارت علوم و فرهنگ
 سال ۱۲۹۶ م. بدان درجه در هماون و سال ۱۹۰۱ سر و سر
 و جمال سر
 سال ۱۲۹۸ م. خطای علمی و بدان اوقات طالع اول
 باجمال از طرف کموردایی
 سال ۱۳۰۰ م. سنای علمی از درجه دوم از طرف علم؛ نظری علمی
 سال ۱۳۰۱ م. سینه در سنج و سنان بلوار اردرجه اول باجمال از
 طرف کموردی و عمرو الا
 سال ۱۳۰۲ م. سنان سنان هماون و علمای در سنج و سنان کموردی
 روس اردرجه اول باجمال از سنان
 سال ۱۳۰۳ م. انگشتری امان از طرف سنان و نشان اول سینه باجمال
 از دولت سنان و سنان سینه و سنان اول طرف دربار سرتوسا
 سال ۱۳۰۴ م. له امان السلطه
 سال ۱۳۰۵ م. سرتوسا در سنج
 سال ۱۳۰۶ م. سنان فرانسوا در ف باجمال درجه اول و نشان ست
 میسل باجمال درجه اول از سنان و سنان اول باجمال موسوم به سردیوت
 از دربار سرتوسا و سرتوسا در درجه دوم با شماره اول از نظری
 انگلسان و نشان سنان اول درجه دوم از سرتوسا و سنان ست اول باجمال
 از درجه اول و سنان امان سنان اردرجه اول باجمال اردولت سرتوسا
 و سنان از سرتوسا در درجه دوم از سرتوسا

فانسان او

۱. خلاصه تاریخ ایران و غیره ۴ مراتب البلدان عبارتند از ۴ بار اول باجمال و دولت
 ۲. معجم ناصری سرتوسا ۵ معجم الشمس سرتوسا ۶ معجم سنان با جمال
 ۷ الفار و الامار و تاریخ سنی الشکان موسوم با دروا لجان با جمال
 ۸ تاریخ سنان باجمال در دولت ۹ تاریخ الکتاب سرتوسا ۱۰ کتاب الکتاب
 می تاریخ العرب و بلاد خاندان نام سرتوسا ۱۱ طعن الواسع و سرتوسا ۱۲

می جنبه الشهاده ۱۴۴ نامه داسوربان ۱۵۵ التلوین فی حال شریک ۱۶ ترجمه
 خاطرات ساندواری مونت ناسیه دجبر عموی لوی ۱۴ ۱۷ شرح حال گریست
 کتب ۱۸ سرگذشت حاکم انگلیسی در طوای هندوستان ۱۹ داستان رسوب
 سویدی ۲۰ داستان مسافرت کاپیتان امراس ۲۱ شماره سمرای
 ۲۲ شرح حال الکساندر امپراطور روس ۲۳ تاریخ طب اجناری ۲۴ جواب جلسه
 ۲۵ دالک هراسه هارسی ۲۶ لغت فرانسه فارسی ۲۷ لغت فرانسه هراسه
 هارسی ۲۸ لغت عربی فارسی ۲۹ لغت فارسی فارسی رسائل محله دو
 قلمون انحصار دعایات راه سازی مرتسبات و معربات در ادارات دولتی
 و متونی وقایع ۱۵ سال از آخر صرحتی مالی ۱۲۹۸ تا سال ۱۳۱۳
 که مضمونی از آن اخیراً بحال رسیده است روز نامه فرنگستان از مجلس
 ناظران روز نامه اردوی همایونی و مجموعه سیاحت نامه منصور که مختصر
 مسافرت دوم ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۰ بحر اسان است که بحظ
 سرژا رضای کلهر دو عرض راه طبع و سرگردیده

دوستان و رفقای خاص او

اهتمام انظفیه چون اهل دین و اقدم بود همواره نادانان و اصلاحات
 و حدیث بود ولی بک صفت از ساهاسرور را بحکم اجبار در حضور شاه سر
 میردو برای شش ماه و معونه و عظم و طایفه روحیه بصندای روح را صاحب
 نادمی عدالت و ایم تاریخ و بحسب او ان ماوردن را و در این امر از وقت میگرد
 در رفقای خاص و معتمدین مرحوم امین الدین و خوشنویس مکرری و آزادی بطنی
 در دوستان و ارادتمندان حقیقی مرحوم صدیق جمال الدین است آزادی مراد گرو
 نامخواهس آملی حسین روز صاحب کاجانه روز شریک و میر
 که پیوسته اوقات خود را برای روحیه و سراناز بزرگان مسئول
 برای آگاهی و اطلاع و او اندک آن از شرح حال مرحوم محمد حسن خان اعتماد الاعلی
 شاه س. تعلیم از وقایع و ۹۰ الما و اولاً نارداسمدان اندرناچان و شماره های ۴۷۱
 و ۵۲۲ روز ناموات علییه ایران و شماره ۸۱ روزنامه صرف این سند سطر
 در مشهد بحر سردسار و اول از شش ۱۳۲۴ هجری شریف نورانی

در اوایل سال ۱۳۱۰ از تاریخ عرب هجری موکب معظم شاهنشاه
 ایران ناصرالدین شاه سعری، عراقی محم، نمود چسب اهلای اواد که راقه
 حر و باره ملزمین رکف اعلی بود سن اریچ در روز گردنی و افریح در مسرهاب
 عراق سالی بازگشت و توحه دار الحلافه ماهره (طهران) گشته در عبور از حاک
 ساوه بشهر وقصه اش ورود فرموده از بل اساد فتح اناد و هسد سده ساحیر
 در اسرار سابقه ساوه را دیده بودم و چنانکه باید در کشف آثار و اینه سده
 در وضع آن پیرداخته بودم بر خود محرم بودم که روز و شبی در این آبادی
 در بر و از معاصد متصوره ناخر شوم وارد ساوه شده از ارضی
 نایر که هوه و هوسع شهر قدیم است و غنم در این محل مسجدی از شاه
 طهماسب صوملی بود، که خانه حراب و در آن عبادت خانه از این موجود
 داخل شدیم آبروزگرمی هوا تن در نعم داشت و میران الحرازه ریباد از چهل
 ترحه ساهتی گراد بود در طای مقصوره هوائی ااقم سست به بیرون حیات
 و معتدل آب اناری هم در حوالی مسجد دیدم و معلوم شد آراهم درم ادا
 صفوی ساخته قدیمی از آن آب نوشیده از سردی در گوارائی ان اند برده
 معلوم شد ماقوب حموی و سایرین آنچه در باب آب انار هوی ساوه است
 داده اند راست است و از روی بختی بوده حوی از گرمی هوا با سودم و به
 آبی چینی گوارا دفع عطش بودم بنزد استساج حاصل آمد و باغ برین
 معرکاز افتاد و خیال حسن بود حاصل آنکه سه شول دیگر رسیدم در زمین ساوه وار

سقف شکسته سون کج شده محراب خراب کسبه ریخته دیوار مهدم را دیده خون ملرگریده بر خود بیچنده و با خود گفتم حالا که اسباب مای این قسم استیغراهم است چرا آنچه را که گدشتگان ماساخته اند خود بعد محراب میکنم و باینکه حول ریشه محراب مملکت حوس را ازین واضح بر منکیم همه کس داد سلاطین صفویه شیعه اتنا عشریه بوده اند و ملرا بر همان کیش و دین است مساجد و مدارس و کتابا و زوایا و حمامات و بناطین بلها آب اسارهای آنها را که در تربیت و لوایم آسایش سدگان جداست برای چه هر وقت گداشته ایم بلکه نادر است آن همه گداشته ایم اگر محراب مسجد احرافی داشت یا اگر اسم شاه طهماسب صریحا در آن کسبه نقش شده بود بیگم عوام فرص کرده اند از سایر اشیاء عامه ساخته بعضی و حجت جاهل است این محراب کرده اند چون مسلم است دانی شیعه آنکه از سادات عالی درجات است اثر او را و جو و وحش سبب مگر با حق سسرء گره زد در عمل خلاف یا بشریت و اهل حیر دانند که مسلمانان عهد جامای اموی و عمره همور ماورند که چرا اسبه و آثار ساسانیان را سکا میار را بر انداخت و آن محل های رفوع هر ناحیه را منطقی ساختند این خیال دجله ملاط نمود هر آن بر کسالمه افروزد (دلم را بند سودا کرد در دوا سدا هیچکس در بند سودا) ازین مدار تقدم به آنچه آسایش مایل گشیم حسرت پاره چند در محس مسجد بود از آن ناخن برای خود ترسب داده و عانی بر راکسده جسم هارا

روی هم گنداسه بلکه استراحتی نماند چون اگر اهالی شهر تناسای اردوی
 همایون رفته بودند نفس داشتیم که امروز همه خالی است و کسی در آن سب
 معرص من شود افلا امروز آسوده خواهیم بود میان نوم المصه بودم که
 صدای مهمه شنیدم گفتم سبحان الله در چنین روزی و در چنین مسجد حراته
 هم مردم این سرزمین محض را آسوده نمکنند چشم راست خود را
 کشوده درونام را بطرف مودم دیدم احدی نیست اما از هر طرف صداهای سموع
 میشود رعب مرا گرفت ناخود اندیشدم و گفتم خانه حنا حای حری زبری
 بست پس ای همه صداهای چیست و از کیست عود و اهل روز آورده گنداس
 فرار بگیریم بلکه یکی در آن بردیکی بود برخواستیم از آن صعود نمودم یکی
 از عرفات مسجد که مسجدی محراب بود رسیده و در راه محضی حرم چه
 نگونم که چه دیدم و در هر آن مرخود ملرزیدم و آس که از راه دور و دراز
 جلسه و مکاشفه معنی پیموده اند و در این میدای ناپیدا کنار ساعتی سه مرتبه
 دانند که (معانی هرگز اندر حرف ناپند که شعر بیگانه در طرف ناپند) آنچه
 را که توانم گمت تقریر و بیان همراهی مساعد است است در اسعالم که بودم
 دیدم گفتم معصومه شکافه جمعی تصور است و در معنی فرسده از سالا
 یاقین آمده و به تعریف مسجد پرداخته بعضی خاروبها از دم طابوس ساخته
 محض مسجد را رویند مره گرد و عصار ناکه ناره های شکوب سفت را پاک
 کردند توسط چند عدد آب ناسهای باور مسجع همه خار آب رفتند اصدهارا

در از گلاب و سایر طعمات ما به دستند بر زمین و در و دیوار و میان و
 کنار آن پاشیدند بوی خوشی هوا و بصرا احاطه نمود پس از آن در همه جا
 فرش های زر مت و دینا گسترده و هسب کرسی زر در دو طرف محراب گذاشتند
 و برده از بارجه سیله رئیس اعلی در برابر محراب اویختند و جای او را از
 سایر آنکه معزز بر ساختند در اوقات سیاحت و مسافرت خود در امام مسوحت
 حین و رایون و عربك سیه بدان و مانند آن ندیده بودم بازهای آن رنگی
 خاص داشت رنگ متی جو هر الوان را در زر جمع می رسانده و قطعه را مکتول
 ز مرصع نموده بصورت قماش در آورده اند و اشعه افتاب بر آن تابنده دوباره
 ده زر در فضای معصومه زرده کرسی آهنی گذاشتند در حال دیدم
 معصومه مسجد عدالت خانهای عربك ساهب بهم رسانده چه دو انجا هضاه
 در صدر می ایستند و معصرین را در جای می ساند آنها که برای مطیع آمده
 بودند کلز خود را تمام کرده روند و احدی در آن مکان شریف نماند من
 غر گردان حرم عری سده در او هم در عرفهای اطراف و صحن مسجد صدا
 هائی شنیدم و صاحبان آن را نمی دیدم بلکه کلمات ابراهیم سبحان صداد
 در معنی دیدم آن صوتها با آواز مکتوبهای کندی و بی سببی سناهب بود و معصوم
 بعد از حمد و نیت به طوبی مشقی سبحان اند بالا سعید چهره در سقف مسجد و رول
 نمود آواز نادسانی در صورت ما حسهش صدا و آواز سوک و خلا اشخرا صد
 من هر ندا حاج مرصعش مکتول به در و گوهر نمین که رسیدن بر کمر نادانک

درین طوقی از طلا لرزیدن است و در کوسرازه که خون دوا بر بلند بود
 از کوشش سر از بر شده سر اندوشش میکند است سمشری شبیه نغمه های حالیه
 از جلو در طرف راست او بخته عصای بلندی بنسب راست گرفته یعنی
 بیک یعنی را نیمسای نامهای معجم نموده همنه شهر یاری بر آن کرسی
 طلا که بلافاصله طرف راست محراب بود جلوس نمود و شب در بکهارف
 کند صدای ساز بر حواس فوراً حد بر خواننده بر آواز خود را با ساز
 موافق نمود و معاوم شد جمعی خواننده و نوازنده بناجا برای اسریف و روز
 آن شخص سرافراز ساز میرسد و آواز بخواند اما چه آواز که اصلاً بمعنا
 ریوایهای اسعالم شهادت بنامت هر کس می شد خود را در پیش یعنی در
 درج طریقی می بداند در اسماء و رنگ در حداد اهلند صدای او کسبیار
 سیده او و روحانیب آن آهنگها مشهور است اما معانی خوانندگان و سازندگان
 مسجد سازه کجا است الحان کجا اگر معواصوبهای رانق و مرده
 های دنیق بودم باز دفع و سعی می نمودم که از کلمات و الفاظ است چیزی بفهمم ؟
 معانی معاوم کم هیچ بهم میدم چرا اسم (کوزس) که مکرر شنیدم خون این
 نام نامی مسوق بودم در حال در خواب بودم که آن خلیل اللهدر عظام انسان
 که آمد بر محب در قرقر گرفت (کبیت سر و کمانی) است چه کوزس و رسی سر
 است و در کتب معجم این نام را با اسم علم را با این اسم نام و مؤید این
 خیال وضع السه مشهوره درجست جهت در استخراج فارس ما است و نامها که آن

پادشاه در برداشته می‌کم و زیاد بطرز ملاس و اسکال تحب حمسید بود چون
 کیخسرو در صنفلی قرار گرفت باز بوم سکوت و جاموشی شد پس از چندی
 ثابا و باز دیگر همان موضع منقش گمانه گشت و شخصی که از همه جهت شهادت
 به کیخسرو داشته فرود آمده تا کمال ادب پیش روی آن پادشاه استاده
 تعظیم ملکه سعه نمود نخستین شهر بارگانی با دست با اشاره کرد ویرا در
 کرسی پیلوی خود جای داد باز همان سلو و آوار شروع شد در بر جمع اشعار
 صحای کورس (خیشایارضا) مسموع گشت از احاد اسم شخص دوم (دازا) بی اول
 است فرقی که کیخسرو با او نامب آنکه قدش کوتاه تر بود غارمش گندم
 گون از باب دقت داد که مادر کیخسرو سه (هائمان) دختر (استیاز)
 پادشاه همدی باشد از آن رو کیخسرو نلدنالا و سفید بومب بوده اما مادر دازا
 که سر و حالش ایرانی است و جوس با جوس برگان با منجحه جناب و طاعت
 ایرایت وی مشوب نگشته فاعتس نامد کوناه بر واسر المون، اسد دار حیوانه دکان
 و بواز مدکان ساکت شده و دوستف ثالثا منسق سد و شخصی برول کرد که هیچ
 شهادت بدو پادشاه گمانی نداشت خودی و چهار ایه از اهن و فولاد رسرو
 در برداشته لباسی مرکب از حنک حویان اران و بوران و بومان بود بدو در اینه
 شرايط نکریم کیخسرو و دازای اول را منظور دازد و نگاه سدی فلان در
 پادشاه کرده و سمت پسر محرام گرانید و بر روی اولین کرسی قرار گرفت
 و در یکا حویان اهنک دکر بوا حتمد اوارها سرو سرد های دیگر حیوانه شده بانه

ایه موریک چنک اسسپادرا ه میرسد در مطوی کلمات معاینه (افشاگران) نیدم تاستم که این شخص دله ارشاک پادشاه مؤسس سلطنت با عظم اشکابیل یعنی اشاک اول اسب بواسطه عدم حسد بلکه عداوتی که ترند و فارس را یایکدیگراسب پادشاه مدکور سلطین فارس و قعی نگذاشتند بدون اطبار آشنائی روی کرسی نشسته است مختصر تر رسم شکاف و دوتی فرد امدد یکی در روی ارای و اشکابی و یوبایی آثار شهادت و شعاع از حیث نمودار و دولت رست پیرانه برک و مرزگوار لیکن شخص همراه اویاح عجبی بر سر دانش دو یر عقاب از طلا ساخته و مرصع نموده در بالای قیاح خود نصب کرده بود حمایل های مروارید بگردن انداخته و ساج بدون حقه مسک کره بردیم خود فرار داده شمشیر دقا بلکه تمام جمله او مکلل بجواهر و دراری و نائی اسسه اش در حسنه دو عمر بسجین مسجد رسیدند و بطرو پس میل کردند با ادب تمام و خصوصی کامل به کعبه سر و دازا تعظیم نمودند چون اندر حلوس افتند در برد و پادشاه کیانی بسند تشریف ارسنه و سرود آغار نمود بعضی از کلمات حواسدگان را فهمیدم و دیدم در آئین ترم برناب بهلوی به (ارناح) ادعای کند جمله معلوم شد از این دیدم چون اوی یکی از شهبانگان ساسانیان بود می خسرو ثانی ملقب با شو شعروانی دفعه پنجم که سبب مقصود شکافه شد شخصی بر من آمد نامه سر بررگی مریبا محروطنی شکل بر روی سر خود بسته وره بلند در برآمده چشمها

سوخ در شب دماغ کشیده و پل ارماگوس در دهنه ریج رسانیده، حیوی که در عروقش خونان داشت معلول بود از خون ترك و عرب پاهایش که بر من مسجد رسید نظری ناظران افکند همانا جهانب چهار پادشاه عجم رعیت بکرده آمد سمت یسار و روی کرسی که بهاوی (ارشاگراتین) بود فرار گرفته ولیکن بهنج طرف و بدجیک اعصابی نهوده محض بشریعت اسبخص بر سر و دها و بعمه های لجهت انگر آغاز نمودند اما به اشگارا بلکه به پهای محض حرم قادیون اسلام و طریق مسلمانان صفا سیده میسند که میگویند سلطان چیدزی بر اد اسمعیل بهادر خان دریایتم که این (شاه اسمعیل صموی) با نئی بنای رفیع سلطنت سلسله جلیله صمویه است و اینکه از پادشاه عجم اعراض کرد. بطرف سلطان اسکان ملل نمود. از آنست که او از طرف هاند پلسهر از آن ترك معروف به (آق قویونلو) است داشته و گریه شروع شریعت هجدهمی را نادمه پادشاهی و زردنست چه مناسب و نا آس است بر جنتی اسکانان چه مساعدت بگدومه دیگر هم سمف سگانه شد و دوی فرود آمدند اولی برد بلند بالا نامروری موسسه و روس ساه که ناسمه او آمده معلول و ههانت از سروروس صدلایک باح مرصع جهل توکی بر سر داشت میاستن شه سیر مکان جواهر مرمن گرز گرانی و برا در دست هنج طرف نگاه کرده طرف شاه اسمعیل موجه شد بگندم آن پادشاه مانده شرایط ملازم و بکریم را بجای آوردد بر دست پادشاه صموی بر کرسی نهید

امامان اسمعیل بر خوردی ما و نمود سنای رود و سرورد آمد سد روحانی
 این شد و اجواندند (بدر مصرم حکیم و حکیم هشت و چهار لافقی الاعلی لاسف
 الادرا افغان) در باب سن که ۵۵ رساه افتبار است و مادریه ادوار اعصار و شخصی
 که همراه او بود مردی ازیت اندام کوباه قد با الماس زیاد و کلاه نری
 و قنای حیب نونه در شب بر خوردی معروف ناصر حجابی شمیری بدون
 دست برگرسته و با اینکه هیچگونه پیرایه نداشت همه کس عظمت و جلالت
 و بزرگاری او را بااعت می سد این شخص عظیم الشان بر در تراروی هیچیک
 از کرسی بسال انجوره قدم نهاده ریب نظرف ترکان و بر روی آن صدفی
 خلابی که در آب سمث بود جاوس بود خواند گیل و وارنگان و
 شرفک اوزا نعل آوردند و این مصرع را آساده کردند (شاه قاجار محمد
 سه برک) داسم این سپهسالار احقر موحد سلطنت سائله حایه قانار
 (محمد سه) معروف با قاجار محمد حلی وای این سالی جاو بد از آب
 حوی این هشت در سلطان قادر و حافل فاهر و کشور سنان برک و حداران
 عجم و ترک ها و گاه بر کرسی های زر فرو گرفتند نر شده الی روز و حرات باز بند
 مانده هر وارد کردند و بر روی صفای های آهنین سنانند و جمله اس اسجنس
 و ملوک و حسروان با اختصاص ده رزق فاصله و حریم قرار دادند اسه اس
 مانده تن بطور واحد بود بر حی نظامی و بعضی غیر نظامی مکن چه نوری
 داشت و دیگری قنای ماند بر مردی کابجه موسیاء و سجن سرداری در

کرده مختصر هر فردی را حلقه محض و هر سریرا کلاهی معین و من از
 این نازده هر بعضی را دیده بودم شایسته و بلقی را بدانستم که آمد و از کدام
 سلسله و خرد من این که ساحه شدت یکی هر را تقی خان امیر نظام
 میر را آقا خان صدر اعظم را محمد خان قاجار بیست ساله میر را
 محمد خان بیست ساله صدر اعظم میر را توسع مسووی المصا لک
 بودند دهم می کردم بلکه دیگران را نشناسم در این حال بودم که حال برگردید
 و مجلسی توسع دیگر نمودار شد. تکمیل این مجلس بر حسب استدعا و استعانه
 مرحوم آقا محمد شاه موسس ساطب قاجار به از نامه عرض الهی که استعطاقی
 از درازی دوره قاجار به وصل آمد که معلوم شود حرابی حلقه امران در
 عصر کدام ساطب و وزیر خائن ارجمه در جواب این سپهر باز مانده اند خطایی از
 صدر جلال صادر گردید که حرابان ساحه سمع و با اندازان با شوکت که
 در او به همان معانک از این راه توسع عطف رسانیده اند جمع سواد و وزیرای
 منصوره را اجازت و استعطاق به است با هر مهم معلوم شود از مجلس همان
 مجلس است اما که ترکیبی های در سه یاد ساطبین جمع و آسان که در
 سبلی های آهن جا گرفته اند و برای دوازده هزاره با راه های عرب -
 راواری مهم از برای برده خان و حراب سه و پنج شد از سبلی این سدا آورد -
 بر اندام حصار افتاد و تا از آن شب گویا ده مرحوم آقا محمد شاه را مجلس
 ساخته فرمود مطالب خود را عرض کن و حاجت خود را اجراء فرموس
 اما ساطب قاجار به سپهر از این اوردان آقا محمد شاه رحابی خرد

گردیدم محضر در مدت هجده سال سلطنت باخدم اسلاف و صفای شرایط
 و مواقع ریاضت از صد گز و سیصد و نود و نهم و در آن وقت و عمارت سازی برای ولایت
 خود بنا نهادم و گفتم تمام حیل من این بود که ایران را چون
 طبیعی خود که فقار و رود حیوان بلکه پستان اسب بر تمام چیزی بمایند
 بود که با روی خود فخر شوم چنگم دست اجل در شوش دراز شد و گریبان
 حیایم گریب و از مرکب عرب پیاده نمود ایران و هب بعد که به آن جهان
 آمدیم جمله در این اندیشه ام بنام اجلاص من نامست تا کاب من چه می کنند در
 در تمام در کاغذ است مارو نافر ایس آن مقام منیمی که من در جدول آن جهان
 میگویم مار ماندگانم را بدوسی حاصل است یسار از کلام با اهل حساست در
 یک از روزگان ایران در اساحت که مان سرا آمده میدانند سراج آنها رفته
 از ربع روزگی و هزار و مزار امورد دولت جو یا همسدم خدرا ما هر از روسیه
 و ریخ حدان هو حسی خود و مرز بوده از حد مناله نمی بود خوب و بد ام
 معاند در روزی عم و روزی شادی گداهی در فاری و زمانی آرادت از انوقت
 بعد سران از معادل افتاده اگر بنا بر من سلطنت بودند خود هم دانم
 و همه باه و جازدها را هیچ می پنداشتم چون سینه را آن با خدایند سوس
 از دارم که کسی از سدگان حدارا ملا حیل راه مناسی عقی نماند مان
 از دست دیر و برای جاهل و شوم و مانده سد در آسین با جاز این اجاز
 دانستیم معدوم بود خول و سر را می بر او از دست و سر در

در حصر عرب عرض حال کردم و این رساله سکوائمه ندیموحت آوردم تا
 هامورس در گاه احدیت که... حال کند و با ما-رین و عمل مثقال و جواب
 نماید و ظاهر ساری که این ح-ای از کجاست اشخاص متقدمین این اساس
 را فراهم آورده اند یا متاخرین این کار را کرده اند چون سخن مرحوم آقا محمد حاکم
 نایبها چشم شد همان صدای هست و آواز عرب از پشت پرده حلو و محراب
 بلند شد که گویند کف کجاست و کیانی ما مور استغراق حاج ابراهیم
 حال شراری و هیرا سه مع حال ماری درانی است

گوچسرو کیانی ناخبر و بوری نم سخن آغاز کرده و گفت حاجی ابراهیم
 حال نگو به سم در مدد مبارک ح-دیجده صکر تی حاج ابراهیم حال شرایط
 معظم به بادشاه دیجده کبابی منظور داشته عرض کرد این بنده از انتداء از
 امراء دولت رند به مودم زندان و ره خدمت میبودم اصل و نسبی علی
 دانستم چه نقولی پدرام کیس دوسوی را گذاشته و دس احدی را اختیار
 کرده اند لکن خود با هم و فراسر حلقی بنده باز آمد و گناست رسته با کمال
 صداق باولای لثیم خود خدمت میکردم و راه حیات می سردم حرا اینکه در
 افکار معلوم شد آفتاب در لب رنده و در و ال است و فاحار به را نوب سعادت
 و اهدال چه اوایی که آقا محمد شاه در سر از دعوس بود از حالات او خبر
 دارمدم دانستم جوهر لیامت است و بعد از اینکه او را مدعی سلطنت ایران
 دادم مردم شد که عما فریب آره از استقرار زنده و پیچیده و ساط حضم

فاجیره گذرنده خواهد شد اجلاف امرای رندیه و هر بق کمانه اسباب
 عقید این مقدمه بود و فرامین دیگر سرصوب این حال میدهود ترا بصورت
 صلاح خود را در آن دیدم که از رندیه دست نکشم و هر روز رنده دو اشک راق
 یعنی آقا محمد جان پیوندم چنین کردم هر گاه این عمل از هفوله حساب سه از
 آید نگاه خود معرعم خلاصه بشیر اسباب ساطلب فاجیره را من فراهم
 آوردم و باین پادشاه و خاشی از هفوله ای ساء هیچگونه خلاف نگردم
 ملی اگر اقوام و اولاد خود را حکومت دادم در ساعلی که بشر از کان
 انرا خود ساخته بودم اینقدر حق دانسم و این عمل را هم اگر بی حسابی
 بود الحق برای آقا محمد جان خوب زبری بودم و برای فتحه جانی شاه امانه
 کار دانی و اگر این پادشاه ساهن خوب بود از آنست که پادشاهی خود
 بی رحمت و رنج خود صاحب محب و افسر شود مسرور در عاقل قدر و کلاه
 را عنمای روشن رای را بداند و خوش آمد کوبن و طرند سرا بهار بسند
 و بناها بجوی در آید یا اعراض من از حوا این رنده ده سابقه بهمت بر من
 داشتند مرا بخاری انداخته و به کمر عمل و نایچه و خیمه ده را به ازمانده
 رفت بر من آنچه روت دندند کسان آنچه دیدند کج و رندی خود را
 با آقا محمد شاه کرده گفتم حدیث است که حاجتی از اراهم حل بر آن آورد
 آقا محمد شاه تصدیق کرده و سر حنی از حسن بند و در راه از بندید حاجت
 اراهم حل بر زبان آورد از پست برده سالی در آمد باح

ز طلای مکهالی بگوهر بر سر حاجی شمراری گذاردند و حوقی از فرودستکار
 و را با احترام از کرسی آهن بعرض بر سر رساندند آنگاه شهریار کیانی روی
 به سر را جمع سازیدایی کرده گهت بلز کوده بیسم نمودن زهانی که سر عمل
 و دی چه کردی میرزا شعیب با اجداد هارندرای تفریر عراض خود پرداخت
 ز گهت من شخصی از اهل هارندرای بودم ملازمان سلطان دانند که
 بلزندرای ها اندر صادق هستند که مردم سایر ممالک آنها را امله میخوانند
 مکن پوشید بیست که ما مردمان صادق اگر راه طلب گیریم از هر منتظلی
 دتر بسیم اما من چند مدتی حاجی و حاسر بودم و نه راستی بدفع عملی شاه
 خدمت مسعودم رسانست بر از همه آنکه اسم بلا رسمی داشتم حافظار
 بعور بعد از قتل ابراهیم حزن جواسر سوخت او را بهم شکسته بود بر مرد
 معلوم کند که هر کس طرف بوجه حسرت سلطان باشد حاج ابراهیم جان
 لکه صدر جهان است و مدبر عالی مدار عمان بود که انا به ترین مردم
 می دنده را صدر اعظم لقب داد و این اسم بی مسمی را بر سر من نهاد من
 بی الحقیقه رئیس دتر محاسبات بودم و نه همدس سعل بر نهایت خوشحال
 گسسه بحر و سکر می کردم بولای هم بهی میبندم و نامور بولایکی هیچ
 بداحاه بسکردم شاه اندازی دستکم و بقصور خود معترف با نام از آنجا
 بدناشتم بگوهر حور کندی از من اندا دنده بود و شاه و شاهرادکان بلکه
 زرکان دولت را خواجه لایان از رفیق من حورسید بود از دنده بود

باطمان زندگانی مسموم پس از یک ماه خادم و محدود آمر و مأمور
 رفعت مرید با سعید میجووردند و با هم مرا به یکی میبردند این بود شرح
 حال من همیشه اعمال من که حسرت و تائب من را شمع صداف گفته آنچه
 گفت و چیزی از حد و حیل خرد نه بهت من را این بموجب حکمی که از
 و رای برده صادر شد جمعی از کز و بیای ناحی از طایفه ساده ارس میرزا شعیب
 مازندران نهادند و او را با عزت و حرمت از آن مجلس برودند و برآمدند
 چون کار مرا شعیب جان برداخته شد ارس در راه دارای کیایی و با نسیطان
 حاجی محمد حسن صدر اصحابی و سر راهی القاسم همراهی مأمور
 بودند دارای حاجی محمد حسن کرده فرمود بیاز آنچه داری و بگو آنچه
 به حقیقت مقرر می بینی حاجی محمد حسن جان گفت من عیالاف
 رادم بودم و در اول کار خود بیار همی کار می نمودم از آن من خط و سواد می
 بیامو حسد و چیراع معرفی در پیش بایم سر و حدت آنک هوش دانی و
 دکای نظری مرا در کسب و کار و کلید او در درایت و صلاح صاحب
 حسرت و بهار من بود طایم مدد کرده روی در گناه آفامه و ساه و همه علی
 شاه ششم با آنکه عامی و بی سواد بودم بوجه اعانت شهر یاری مرا بدارد
 رسانید چون از بی خطی و بی ربطی در انعام میب که با من بحالت و رحمت
 داشتم اول کار من تربیت فرزند ام بود همه را با من کامل و ارمودگان
 عالی دادم و از علم هر یک از اولاد من سره و بی و رو کردار نکردم اگر خا

آسمان فصل آنها برای آنها و مال گشت چه مردم این مردمن دانا بسند
 بیسند اما من تکلیف خود را ادا نمودم و راهی که زهروان را بپمود می
 است بپمود از این گذشته ملک و مال و انجری از هر جلال به از راه مظلوم
 و زورن جهال تحصیل کردم هر چه دارائی من بیشتر شد خود اندم ز بهار
 مروب و مردمی فرون ترشاندم و داد و دهش را دادم و پا بر بیج خلق نحل
 و امساک فردم چون در باب احسان و رعایت بدگمان جدا حدی موفور
 داسم بسعم در پیشگاه محسوس جمعی مشکور سد مرکب در عالم پدید آمد
 از بدل سیار کم مگردید طریقم جدا پرسی و خدمت شاه برد و طبعتم از
 این شریعت بحالف بسمود از اوصاف امروز پولیک پیگورند خبری ندانند
 و با در انکار بیگنا شتم عمده به آباد کردن املاک و اراضی و بحم کاری در من
 داری میرد احسن و هر طاقه از علما یا اعمال دیوان با عاق را تمام تحلیل و انگرامی
 مواجتم فورا و برای طلبان بل کافه در ماندگان بوجود من مستعانه بودند
 و آنچه از من طلب می نمودند تمام بایشان میرسید عمری شرافت و افتخار
 گذراندم چون مرکب هشتی از اجهان بیرون جهادم خلق ایران حیا و امام
 گرفتند و گرسند

(رهی و همت عالی و عساستد سپری به بیجان تو حاتم تو اند پندری)
 چون صدرا صهبایی جواموش شد از مصدر جلال حکمی صادر کردند اح
 باجاری مرصع به لآکی گران بها سرش نهادند و با عا علیسند دند

(دارای کبیر) به میرزا ابوالقاسم قائم مقام مرداحمد و اورا مخاطب ساخته و گفت بوجه گردی و خردوات مشورته خود در راه آوردی قائم مقام گسب اکثر به تمهیل آن پردارم ملازمان درگاه دارا را بطول و همکنز سرور اندجه تربیب نظام و نظم در ایران از واسطه ساطب خاقان حاکم نشان تا وائل ساطب سپریار مسرور محمد شاه سعادی ظهور و خود باقی نگذاشی درم میرزا نرنگ یا کاردانی خودم بود راست و تقریریکه سعیدانان به روف سپر اندازند مدعیان و ایدعت و ولای نعمت را از گمان خود را ممانعت نمودم و گوئی دران میدان احوکان بلاعب بودم که رفیقان به بلکه میبایم سا نرم خوانند و در جاتو گردی من سعید را اندیدم مگر سعیرا حراس می کند که حد عسیره و فرزند بلا فعل خاقان معور که هر یک خود را از احاد الوف میدانستند از حق ساطب خود دست گسندند و چون با سگسنگان در گوشه خریدند چون من اس راه از کردم به بر آسعد خان و در راه اور خارجه و بهر ترا علیخان امین الدوله و حاج بهر را محمد خان محمد امانت قدم در این راه گذاشتند و نه تکم من بوسند حراسکه بهر را علیخان امین الدوله بعضی صرفت حدید بطرف فرنگیها دران بود از کارهای خودم و اندرم فزون منظم نظامی است که در آذربایجان برست مادم و اسلحن بیکو در آن لسگریان بهادیم مهارت من در امور پواسکی معروف است مدام من را بعد از فوت من حوم خاقان معور سینه آید بعضی لنادت شها مر حوم انبیا المظنه

مجلس مهرزا رسوان خانگه را متهم ساختند و گمشتند برای حمایت روسها
 بلکه مصائب آنها را بیهیمنی از شاهزاده آراده و اولاد او چنانکه در عهد نامه
 ترکمان حای مخطوط میباشد عمداً از روسها شکست خوردند و قسمی عمده
 ممالک ایران را در انصوح روسها را گذار کرد همه کس میدانند که چندی
 مردم از کسور بواسطه این تهمت شاهزاده سرور و اولاد او بد ظل و طین
 بودند من در جمعا رفع این اشتباه را نموده برای این حضرت بفرست
 مراتب دمه حاصل کردم مثل فرما مرا ملک آرا شجاع السلطنه رکن الدوله
 و طالب اسلطان و سایر اعیان مررک محمد شاه و ابه وضع های محلف بر سر
 حای خود رساندم در علم و دانش صدق بس من احتی را حرفی نموده مقام
 سناست و عرور صدارت من مرا صهم نمود که داعیه سلطنت دارم و چنانکه
 امرور در ایستام که خیالات از سوائب اعراس براس معلوم و اشکار است
 که چنین هوائی در سر نداشته و چنین تهم زبانی در مریع دلنگاشته
 بودم معاندین من هر روز بر کورب خاطر رسانه افروزدند از جر من هستی مرا
 زیاد دادند و هر سکوت مرا آن دهان به هدای ملک بود نهادند تمام گفته های
 قائم مقام در حضور شاه امصدق بلکه مستحسن آمده و سجد زبادار او نمودند
 و از خطای مکالم بر مرد آورده سرش گذاشته و راهب و حلال ماسمان برید
 خون کا قائم مقام هم سبج مملوز گشت از پشت برده آواری بر آمد
 که استغای حاج مهر را آقاسی را که از نامه شعله و اراد راک است

شاه اسماعیل عیال سعادت شاه اسماعیل زوجه حاج میرزا آقاسی کرده گوی
 (دستم روی روزه یکه هوس) حاج میرزا آقاسی گفت خندوه هر مان تو کی عرس
 ایام با فارسی شاه اسماعیل گوی فارسی بگو ناهمه بپسند حاجی عرس
 کرد که من از طلاب ایروان بودم راه عرفان و حکم می پیومدم به ملا عبدالصمد
 همدانی ارادت داشتم در عساف و خندود عراق عرف سیاحت کرده به دنیا معام
 عسی او اولاد شاهراده عیال میرزا سایب الساطه شدم ما محمد میرزا
 که اویر سالک و مالک عرفان بودار ساطی حاصل بودم و زری در معالی
 از سلطنت صاحب میرف من عیدگونی کرده مان شاهراده آرازه گفتم شما
 راهن خواهینشد بقدر بیخون و بدیر فایم معام گفته مرا راست بود و
 شاهراده محمد میرزا از حب ساطت نشسته من در این سلطنت با حشمت
 نماز باسی گری محتوا عظام العلامتی شاکر و خوشوف بودم هما بطور که
 فحلی شاه برای اثبات قدرت خود مدار حاج انرا هم جان هر راضه مع
 راضه اعظم کرد محمد شاهراده مدار قائم مقام مرادرای این رسمه و مقام
 بود اگر حقیقت مطالب را بخواهند من شور خودم بپیدام چرا من طایفه از
 همه جانی حیرت باد صدر اعظم ناد شاه عادل المراج بشوم و حال محصل
 اوقات مراج با اسما را عیال دانسته سوان و آسکارا انواع او نام بیاسرا
 میبیدند و هر قدر حیال آنها زیاد بر می شد اطمینان پادشاه بر من بر
 من گردید تقریبا مدت نازده سال هم مرسد پادشاه و هم صدر اعظم دولت بودم

لیکن در این سین با کمال قدرت و توانایی ماحدی ادبیت نکرده و بعد پادشاه ماند
 ایلخانی را که از صیای خاندان معصوم بود بر بی مه من خاد تا مرا سرانجامی
 باشد وار آلائی آخوندی بیرون آیم از سوء اعیان این پسرزن یعنی ریب
 من درونی معنی جوان بی اندازه نادان بود تکیه بر اقتدار من کرده مردم
 را رانده او حد رعایت از هیچگونه مناهی فروگذار نکرده مسکری نبود که
 نکرده مسکری نماید که ضرورت آحر الامر به حیات پادشاه پرداخت برای
 آنکه ریب من بود از سیاست معصوم ماند لیکن عراق نصیب شد خود
 رفت و اثر حیانتش ماند امرای ایران از قبیل الیهیار خان اصم الدوله اولاد
 و اقوام او و موچهر حرم معتمد الدوله از عرور و در قدرهای ایلخانی و تحیده
 جانم بود در آسان را بشور آید و کسک به تنه سید علی محمد باب
 کردند انقلاب بر رگی در ایران پدیدار آمد اگر چه این حمله به من راجع
 میشود لیکن همه کس میداند که مطلقاً مرا خیالی نبود بهایت آن قابلیت
 و ایقت را همانتم که حلو این همانند را نگرم و نگذارم ایده معایب روز کند
 عیب های مرا شنیدید محاسب خود را هم نگویم تا بسوینده و رجانه ایران
 را طوری دایر کردم که بعد از چهل و پنج سال هنوز از تدارک اتوبه فایده
 سرید مزارع و دهاب و املاک را آباد کردم و حمله را بولیعهد دولت
 (ناصر الدینی مسرور) شرعاً به مردم اگر قابلیت صادرند ماستم بر من
 حرجی نیست لیکن بی قابلیت نیست از حیث است من معخواستم کارهای

خوب بر نشینکم اما ، میفانسم انگارها گنگام است درانت مفرسه که درس
 میخواندم مدرسی بود که در عام بولسلیک و مصالح مالی و دولتی سررشته داشته
 باشد که اسمحوله حمیری به من یا مورد نظرتی خوب دانسم و حتی الا مکان
 خوبی مسودم صداقت و خواته خواهی من در حضرت ساعلب محتاج شده
 و برهان بیست با اینه و حاشی و بند جوئی چون بند فاب نمودم و مردم سنی
 می کردم و خبر هر ساندم عموم حای از من راضی بودند چنانکه بعد از عزل
 و عازد من همه وقت نام مسودند بلکه هنوز بندهای خیرم میخواندند و روح مرا
 از حمت ساد میسایند ، اسمعیل گفت حرفهای خلیج و مرا آتانی صحیح و متین است
 ندانسن غیر از حدانت کردن است آنچه دانسته و جواب دنده کرده هستی
 مرا و وارد سب چون شاه اسماعیل این تصدیق نمود از بست برده حکمی
 صادر شد تاخ و طالاتی آردند بر سر حاجی گذاشته و احرام تمام از محاس
 و روس بردند و آزادی از برای برده مسوع کردند و گویانده گیس اند
 شاه مر را یعنی حال امر نظام را استعطاق کنند و در شاه و مر را بهی حان
 رو کرده و گفت ترا سرگمش خود حه داری انانگونی و سه مای ، ز ادبی حال
 گفت سینه سر کر ایتمی فریادهای آسرا راهی خندانده مرا اهانم بار در خدمت مر را
 بزرگ فایم مقام در کسیر رسمت طناحی دانست حدان رحمت که در مر را بر دل را
 او بود رفتی مر را از العاسم در در سب عموم مردم خاصه مدافعان در حواسی
 خرد بهاد ساعی برده و خدایع مسودند مر را ایوا اسم قائم مهمان در

در تمام دمشق خط من هوأطنتی تکمال داشت من خود سر حسب کرده خطی
 بعمل خود در حفظ کردن منساب میرزا ابوالقاسم اصراری داشتم و همین برای
 من سوادتی شد او فایده گاه جائز معذور و جلالی شاه رنده در تمام مقام در
 بربر بود و مشهور صدراعظم سده نگار من بعضی احکام و تعلیمه ها را بر من
 رجوع میگردانیدند بر سنگ نام مقام در امور دولتی راه می ایستادم و بر آن
 بودم که اگر رفتی در برابر من مصدر خدمتی بشوم این روش را از دست من
 دستگاه تمام مقام بر حینه شد و بدرم امر مرحوم گردید من بی ساعت ماندم
 با چار خود در دستگاه شهر مان سرور اراده آغیانی محمد شاه اندام
 و سوگری این شاهراجه بر تاجتم نام محمد جان در کتبه امیر تمام راد صدا کرده
 امرد که در برگی و داس فرید و در ساسانی فرجه و ساسه و حد بود در من
 استعاط قابلیت بود کم کم مرا به امامت خود کسب منسی بطاقت کرد امام احکام
 خطی را من می بودم پس از چندی مسوقی نظام شدم و محاسبات فنون
 آذربایجان تمام رجوع بمن میشد چون در تمام حساب گامی نگارده بودم من
 بر روی اعمال محاسبین حرار ارامی نمودم همین که سر رسیده کامل پیدا کردم سنگ
 خود را به میر تادم و در بیع حساب فنون آذربایجان مسلط اهمیت بشوای رساندم
 امر نظام از من حمایت راضی بود و به محمد راد از من و خدمات من طهران
 و در بلاد دولت می بوسید من می هم به بطر بسور عرقه از بیع امرات محصر
 اطلاعاتی بهم رساندم وقتی برای بعضی حدود و فنون بعضی مسائل ماهر

حكاه عثمانی شده باز به الروم رفتیم از وضع عثمانی هم در آن سمر با خبر شدیم
و تفصیل آنما مورث را مورچین نوشته در اسما بمذاکره آن احبابی بسبب
بعد از مراجعت از حاك عثمانی بمصعب و روز نظامی آذربایجان رسیدیم در
ایتوقت امیر نظام مرحمت امر دی پیوسته بود پس در امور کشوری بسبب فایم - عام
رفتار می کردیم در مهمانگیری بی روی طریق محمد - ن امیر نظام را امید بودیم
شاهزاده ناصر الدین میرزا ولیعهد دولت بود در آذربایجان به حصر سی راه
مخصوصی پیدا نمودیم بعضی از حویشان مازنی حصر شاهزاده که در سر راه
به عسرت تمام زندگی می کردند به بعضی حصر دستگیری میکردیم و هر يك را
رهن منت و احسان خوش می ساختیم باهوسول روس خوب نگاه آورده بودیم
و خیال ما این بود که اگر وزیر ایران بشوم باز سها دارم و لطفه مردکی نه
عثمانیها ارم و تلافی سدماتی که هزار رسالروم نمس وارد آورده بودند
در بیابان در این بین محمد شاه به حاد بریزوف و سلطنت الارز و الاله حقایق
خاص اعلی حصر (ناصر الدین شاه) کردند برای بهمت موک همیون
و مسافرت از ریز بظهران و حتی لازم بود مسوول می مایه شاهزاده از
مهدیه اندام این امر نمی آمدند چه فتنه خراسان از طرفی و طامیل از طرفی
ببگر از اختیار دولت کاسته بود - تجار ما دادن مرول از روسی انکار داشتند و بیخ
وسيله تحصیل پنجاه هزار تومن وجه امکان سداست من تکمک قوسول
روس سدهزار تومن حاضر ساخته مکارگان از این شهر با و جوان بخت دادم

در طرف دوسه روز ساز و ساهاں به بهت موکت منصور را فراهم کرده
باشو کئی شاهانه و جلالی بمایلب اردوی معصی از سر بر بظهران حرکت
دادم و خود در کمال حصص جناح و ادب ملزم رکاب گندم ایکن جمعی از
ردیکان و حواس و اهل حلوت حوں از من اسام و احساب بیکر از
دندم بود در یاده از حد به من خدمت می نمودند پوسته کار و بند سر می کرده
باز مردیکی طهران معص صدارت و لقب امیر نظامی به من مرحمت شد
بعدادار ورود مای تعجب و اسمائیل امرای ساطط مامسه پرداختم حواهر صلی
و عطای شاه شاه عزت اند راه را حواستکار شدم و بواسطه قدر دانی و فهمیدگی
مادر شاه باین مصاهر و مفتخر گردیدم بمسی از عماله حلوت که اسباب ترقی
من بودند اگر چه که مال فروتنی را در ظاهر می نمودند لیکن معاون بود که
در باطن منی به من می نهاد برای خلاصی از امساں ابا را دور کردم
حوں از اسکار آسوده شدم در دفع شرسالار و آسوب حراسان و حتم ماده
مته مای و فلع و فمع ابا پرداخته ندا بیریگو بکار بردم و نحیل خود باقل
گشتم بی چند از امراء بودند که بدون شایستگی و استحقاق فواید گراف
از من موهب بودند و با ز روی خود فایر شده برای من اسباب چینی میگرددند
از انحصار افواج ساحلو طهران را که در هر کرارث حای داشتند بر من شورانندند
و دوسه روزی حیل مرا مشوب ساختند اما من بحسن بندر آن عاانه را هم
رفع نمودم و بجای ایسکه چیزی از من کاسته شود بر شان من افزودم و ما بدین را

حاکم عثمانی شده باز به الروم رویم از وضع عثمانی هم در آن سمر و آخر شدند
و تحصیل امانه و دولت را مورخین نوشته در اینجا مذاکره آن احزابی بست
بعد از مراجعت از حاکم عثمانی بمنصب در دروغ نطاهنی آذربایجان رسیدم در
ایوبت امیر نظام بر حمت ابروی پیرو سه بودم در امور کشوری بسک هایم تمام
رفتاری کردم در مهمان امور انگری پیروی طریق محمد بن اعرابم راه نمودم
شاهزاده ناصر الدین میرزا ولیعهد دولت بود در آذربایجان به حصر رس راه
مخصوصی پیدا نمودم بعضی از حویشاں ماضی حصر شاهزاده که در سر بر
به عسرت تمام زندگی می کردند به بندر حسن دستگیری میکردم و هر يك را
رهین عنت و احسن خویش می ساختم تا فوسوله روس خوب نکام آهنگ نمودم
و خیال این بود که اگر وزیر ایران بشوم باز وسای سازم و لطفه بر روی ده
عثمانیها نرم و تلافی صدماتی که در ارباب الروم امن وارد آورده بودند
در بیاروم در این بین محمد شاه به حاد بر من رف و سلطنت الارث والاسه حاکم
خاص اعلی حصر (ناصر الدین شاه) گردید برای بهمت موکک همایون
و مسافرت از وزیر نظهران و حقی لازم بود مسوول بی ماسه شاهنشاه از
بهت آهنگم آن امر بر نمی آمد و چه فتنه خراسان از طرفی و طامیان لب از طرفی
بگر از اعتبار دولت کاسته بود تجار بلاد برول از فرصت انکار داشتند و بهج
رسیده تحصیل پنجاه هزار تومان وجه امکانی بداشت من نکمک فوسوله
روس صدهزار تومان حاضر ساخته نکا رنگدازان شهر یاز جوان بحب حاد

در طرف دوسه روز ساروسامان بپیه بهمت موکب منصور را فراهم کردم
 باشوکی شاهانه و جلالتی نمایانگ از دوی معصی از سر بر نظهران حرکت
 دادم و خود در کمال جفص جناح و ادب ملسم رکاب گشام لیکن جمعی از
 بر دیکان و حواص و اهل جلوت حور از من انعام و احسان نگران
 دیده بودند ریاضه از حد به من جدت می نمودند پیوسته کار و تدبیر می کرده
 نادر دیکتی نظهران معص صداری و لقب امیر نظامی به من مرحمت شد
 بعد از ورود منی بحسب دستمال امرای سلطنت مامور پرداختن حواص صلی
 و عظمی شاهنشاه عزت اند راه را حواص استکار شدم و بواسطه قدر دانی و صمیمیتی
 مادر شاه باین مصاهره منحصر گردیدم کسی از عیاله حواص که اسباب ترقی
 من بودند اگر چه کمال فروتنی را در ظاهر می نمودند لیکن معانوم بود که
 در باطن کسی به من می نهد برای خلاصی از امان آنها را دور کردم
 حور از اسکار آسوده شدم در دفع شرمه الار و آسوب حراسان و حتم مانده
 فتنه دانی و فلع و جمع آنها پرداخته تعدادی بیکو مکل بردم و بعد بیال خود ناقل
 گشتم سی چند از امراء بودند که بدون شایستگی و استحقاق فواید گراف
 از من موع بودند و از روی خود و ابر دیده برای من اسباب چینی می کردند
 از احماله افواج ساحلو طهر آنرا که در مرکز ارتک حای داشتند بر من شورا میدادند
 و دوسه روزی خیال مرا مشغول ساختند اما من بحسن تدبیر اس عیاله را هم
 رفع نمودم و بجای ایسکه چتری از من کاسته شود ارتکان من افرد و همانند من را

از کار خارج کرده سرخای خود نشاندم دیگر برای من عیالی و ثانی نماه
 دولت یار و حاجت مند کسراگشت مسلم است نه دوازده سال صدارت میسر
 و من (حاج میرزا آقا سی) کار بدست کلردان بیعتند چگونه میشود امسوس
 اگر مثل شما شمار بودم اقلایم روز بدقی ایران در بالای بلاد یکمسمت ار
 تملک هند حلوه جورشیدی میسه شیرداشت ما الله میرفتم و تا الله میگرقتم
 صعب ظلع و احتر لموافق نگداش حبلاصه مدار این حیالات لاجود در آخرای
 ان اندیشیده دیدم حیلی اقتدار و اختیار لازم اسب با اینکارها محتری شود
 پادشاه در ولیعهدی و در اوایل سلطنت که ملکب گرفتار آشوب بود هر چه
 میگفتم می شنید اما حالا چند سال است که پادشاهی میسکند و بواسطه هوش و
 دکان عطری در تمامتعب امور سر در آورده و بااعمال رحیل دولت ما طمانراه
 بین اگر دور خود صاحب رای و حیل و افکار شده و اعنسانی مرا یس من موده
 معاندین من هم هر روز در کمر معایت همسند و لمانسهای منی باحتمال من پوشانده
 ابارا فیج و شیخ حلوه میدهند با خود گفتم و صبح سلطنت را باید تمییر داد
 ابتدا برای منم که مادر شاه را دور سازم اگر چه ان معطمه حامی من بود
 اما چون هوش و دانش مکمال داشت مانع پیشرفت مقاصد من مود
 پادشاه عرس کردم برای اینکه والده شما در اهورات دولت مداحاه نماید
 حوب اسب تم فرستاده شود که در احوالناو طیمه ریاد رندگانی کسند این مرض
 من مسموم شد بلکه والده شاه این سخن را شنیده مسموم نامن دشمن گردید

و اگر شاه هم این سخن را نمی شنید خود مراسم در بهت می کرد که من
 در چه خیالم در اینجا و (امیر نظام) نگاهی به (پادشاه) کرده و گفتم
 اگر مادر شاه را از شاه دور کرده بودم کار شما را می کردم یعنی همانطور که شما
 (شاه طلبه) کردم و ارجح کردید من هم پادشاه را حلع کرده دیپلم سلطنت
 را بر سر سلطان (محمد) پسرشماهه که رای عهد بود و مرا امانت او
 قرار داده بودند می گذاشتم و خود در دولت مستغلا هر کاری میخواستم می کردم
 و رفیائی را که برای ایران در نظر داشتم صورت میدادم مادر شاه دور شد من
 هم از خیالات خود کنار گرفتم متاسفانه سلطان محمود را که آلت کار قرار داده
 بودم فوت شد و اردبیل رفت پادشاه مصمم سفر امپراتور شد که هم سیاحتی نماید
 و هم الواط امپراتور را نادید و سیه نماید من آلت کار دیگری فکر کردم
 (عباس مراد) بر اندک کبوتر پادشاه و اسطر در آوردیم میخواستیم او را ولیمیدیم
 ما این قصد عریضت سفر نمود و ویرا با مادرش باحلال تمام همراه مردم و در مرز حرد
 (نجاح علیجان قراشاشی) سیردم که حکام عرض راه خاطر مشغول کند
 که همان تشریفات و احترامی را که برای شاه منظور میسایند برای عباس
 میر و هم منظور دارند چون این شخص معرولی بود من او را از دولت عزل
 رها نمودم و حمران بهب رمان محمد شاه را نموده قراشاشی معترف و معاضد
 دینش کرده بودم یقین داشتم این شخص حافظ سر من خواهد بود بلکه در
 مقاصد آه من شرک خواهد داشت داشتم مردم ایران در ضعف نفس یا بلاهت

یا ارسوزش پاك و صداهم فرضا ارشاه حیلی هئی دینه داسدوار صدراعظم
یکدیبا بیگی نوزاست را به شاه میگویند و ذروع را بصدر اعظم مختصر حاجی
علیخان این حررا به شاه داده و از همان حا یعنی مروجرد شاه حیال عمر لهن
افتاد و چون از سر اسمهان به طهران بازگشتند طومار صداریت مرا بر چند
ص مرول شدیم (و همی را آقاخان نوری) سعای من مصوب گردید چون
صدراعظم تازه و سایر اهرام از من می ترسیدند بحسب انگاشتم هئی کردند در
انجام که بودم باز موجب مایه وهم و اندیشه بودم تا معلوم نمودند در
تمام کاسان آب بونه سره ریخته مهر حوا موشی برلم نهادند حاجرای من
این بود که گصم و ازینک وند حیری به بهتم اگر حیالم خوب بود برای
حاکمت ایران خوب بود از این حیانت در حقیقت صد خدمت بوطن داشتم
دعایه من من هیچ بهند اجات رسید و کار بهیج حا ساا حامید ایران هم بطور
و. ران ماند (نادر شاه به راقی خان) فرمود بوحواستی به ایدار کاره ی در رک
ص کسی اما سوراخ دعا را کم کردی میان (ناصر الدین شاه و شاه طهماسب)
تالی فرق بسیار بود این حماه نگاه رهوش اسب ان به حاره سرنا یا حه و د
و تلاهت بود مادی هم صل مهند عاا حوهر قطعات داشتند استی که
امراء سهویه چون رجال این دولت شاه برسب بودند آنچه توفیاس کردی
همه مادر است (النادر کالمعدوم) از ان جهت بورا دحار حدلان بهلاک
اسرداها ارا حها که مردمانی بوده و به صد برفی حاکمت ایران اسانواران و مدای

مصیبت تو بحشیمعی است و آن خطاها عموماً کردی ار مصدر جلال در حواست
 میکم که تو را بر ناحی محسد و درت بهشت نروی تو گشایند که از ناح
 اوتجار محروم بمایی و در میان حواحه با شان دعوی بر سر بلندی بمایی همانا
 صریحاً و قنای ' نادر شاه در درگاه حصر ناری تعالی حق و آئمه و انانك
 اعظم باناح او بخار به خلدین زلف موس استسطاق (میرزا آقاخان نوری) رسید
 ایسکار را باردشیر مانکار محول فرمودند اردشیر سؤالی کرد میرزا آقاخان
 جواب داد من از نعلی هارند زانم و سلسله بسب جو در (با پوا شهری) و
 (وا ایصالت خادام امهلم رحما) مراسم هر وی یاتیر هر وی را در سب بمیدانم
 جبریکه مسلم است این است که بدنام از برزگلی ایران بودند بموجب فرامینی
 که در جواب ادمعاً موجود است در دولت معویه و امشاریه و زندیه و قاجاریه هر گونه
 خدمت نموده نصی اهل علم و روحی در ا لرماسین بدوم میرزا اسد الله او معارم
 حوامس (آقا محمد شاه و فتحعلی شاه) و در آخر عمر لشکر موسسانی دولت شد
 چون او در گذشت مصیبت را بالذات به من دادند به حاج میرزا آقاسی
 خوب داه رفته بودم وقتی نصی از دشمنان دومس بمادر حصر بنا
 مرا دوست ایلمدای قلند دادند تا آنکه آن ایس را حامی خود قرار دادم بار شهره
 مرور جووم رد و نکا سام بعد فرمود در ا جا بودم که آن با شاه به حاج مرین
 رفت تا این حصر را شنیدم طهران آمده درت اندرون مادر شاه حلقه رفتم چون
 (به رانتهی جان امر نظام) وارد طهران شد جو حواحدنایره او جای دایم

واز اجرای محصور او شدم در شورش افواج خودت ها ماو کردم در کار خود
 یسی وزارت لشکر مسلط بودم مدار عمل میرزایمنی حلل احدی را حرب
 نمود که قبول صدارت کند معینا اساسی فراهم آوردم همت سل تمام باشوکت
 واحتشام صدارت کردم واز معارف و تدابیر سامنه خود بهره بردم لعرش من که
 ارتعاض و نجاهل ماشی شد این بود که اقوام و منسوبان خویش را در کارهای
 دولت دخالت دادم و منی الحقیقه یکباره منسوط الیه نمودم همانا تقدیر سرگذشت
 (ساجد ابراهیم خان شیرازی) از نظر من محو شد از خویشانش نیز بگذارد یکصد و پنجاه
 نفر منصب من مفروز بودند و کله های مینمودند رشت خرد واسطه صدارتم عرس
 شخصی بمیل آمد معنی از رجال دولت را صاحب مصر کردیم و شاهرا احواهی معوانی
 بران داشتیم که اهاز امر لوطر دفع ما باند نخست پسران گوم نظام الملك بی تحریر کسی
 اودر کارها و بی اسعی ها که مردم می نمود دلخواه آورده و هر چه را بداید از من
 وقتی ملتت شدم دیدم امورات محتل وضع معشوش و عمل من از صدارت
 قرب الطهور است حک استگلیس را مستشدم که با شاه را مشعول دارم و مقام
 بخود راه و مطو ایشکار برستی برای دولت و ملت ایران مصر داشت در این واقعه
 خیلای بایران حسارت متوجه گردیدا که هر اسرا گرفتیم ولی در مقابل محمره را از
 دست دادم و در این حال برای اینکه فرح حال امین الدوله را هم دور کردیم بنادم
 معوان اسلاح منحه جنگ با انگلیس ویرا ما مور لفرک کردم اما میل داشتم کار
 روحی صعام گیر در حلال منطور و معصود من او پولی از انگلس گرفته و عاحلا کار

صاحب را اسام داد اگر عجله نکرده بود فتنه و بلوای هند بروز کرده بود
 و انگلیسیها مصطرب شده کارندخواه عامی گذاشتند رایسورت هرات را از او گذار
 میگردیم و نادر خود را بر مسترد نموده بلکه قسمت بروکی از افغانستان را
 راهم دست می انداختیم و حسارت جنگ فابلی هم اردوات انگلیس میگردیم
 اسوس که عجله فرخ حلل نگذاشت و آن مقدمه بر عکس نتیجه داد هرات
 از دست رفت بلکه حق تمام ملاتز افغانستان باطل گردید ایران
 بهای اسکه متبع شود ملعی گراف متصرف شد چون در این
 محصر حرراست گفتن گریزی نیست خود میگویم که اینگذار نفرسی
 شخصی بود نه از روی دولتخواهی میفند شد که جنگ انگلیس چندی
 عرل مرا بتاحیر انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیری (مدتی نگذشت)
 کشید که مسدود مدارس را از بر روی من کشیدند و مرا بکاشک سیاه نشانند
 در ارفاتی که و راوب مرا بود حسن سلوک داشتم و خوش رفتاری می نمودم
 هیچ چیز را از هیچکس معايقه نمیگرفتم و همین جهت زمانی از عرل من نگذشت
 که معاندین من از بر هم خوردن دستگاه سداز پتیمان شدند چه از من
 بهتری به جنگ آنها پیماندا این بود حال و کلر و داستل اقبال و اداوار من اردشیر
 گم افزار به تقصیرات و اعتراف نگاه نوعی ار طلب معمر است حر جنگ
 با انگلیس و مستوفی کردن مستکمال خود در حلق دیگر حیاضی از شما بظهور
 بر میده چون اینکار را معرس شخصی گری حق تاج افتخاری بداري بر تقداهم

به بهشت نحواهی رفت باید تعیبات در عالم نروح معانی بنامه حقیقت این
 ریاست برك خيانت باك شود البته حلقه شبنم خواهی شد

بوت (نمیرزا محمد خان سپهسالار رسید) اسسطاق اورام باردش در جوع
 کردند شاه اردشیر به سر او محمد حلقه حطاب کرده که آب می خورد کلال حصر و در کار
 حالات و مدارب خویش بر جوانان بجهت داری در طلق عمر من و طم و درنگدار سپهسالار
 شروع کرد نمیریز و گفت همه کس میداند که من از امرای برك طائفه فاحله به
 پسر امیر خان نرادرزاده بصر الله خان مشهور و معروف میباشم بیایم در
 دولت فاحله همه سردار و امیر بودند و در بر من میبودند خود در اول دولت پادشاهی
 ناصر الدین شاه بمنصب کنسلیکچی باشی نری منصوب بودم و این حد من را ناصر افس
 وقت تمام ابعام میدادم ظاهر حلقتم چنانکه می بینید شنیده می داشتم قد بلند
 و رسا شانه هایم فراح شکم منظر چهره سبزه مانع بر روی آبروی سوسه و کای
 چشمم فرمود درشت مختصرا هیکنم - و ب سعار می آمد هر کس مرا می دید
 دلیر و رشیدی پنداشت در ایران صورت ظاهر همه و هیولادر کار و کوری مدح و ستی
 تمام دارش میا پوشیده و پنهان نیست که از من کم حرمت تر و کم دل تر احدی
 ندیده و نیست حال من لعینة مثل نریمان خاں گر حنی ارمی بود که هیچ معلومی ندانست
 چرا که جوان خوش ترکیسی و هیبت او مردم را فریب داده میگویند خسرانهای
 روس میماند بهمین حقه احقاق معرط و فی فالیینی و بلاهت و بی کفایتی در
 در بازارش و در راه ختاری یافته ناری بهر حقه ظاهر حلقه من میبورا آید حلقه

صنوعظم مرادرحضك ایران و انگلیس سردار کل قشون فرار داده احدك
فرستاد اگرچه مقصود مرزا آقا حلیس این بود که مرا از درب دربار
داستانلی حضرت پادشاه دورسلارد یعنی مطورس دشمنی بودیه دوستی اما این
عاموریت برسان من اهرودانفاقا رفتم هیچکاری بساحم ملایه روسیاهی از
آوردم ما آنکه عساکرها سیار و قشون انگلیس اندك بود اما چون من به
حضك رفتم و جنگی ندیده بودم اگر نالسكر سلم و تورهم به حیات عمر فتم
سكسب هیچوردم هر چه امر اعسکریه من گمشد بسیدم ابا که گممان
علامت صحب اش صحیح گفته اند ایران و انگلیس صلح کردند مرا اندزار
طلب سوئند روز ورود طهران در سلام عام سلامت تن و وس مبارك دست
برودیش من کردند و اس اول وهمی بود که باز کل مدارب به و آقا جان
رسید طوائی کشیدند که به حکم شاهانه مرزا آقا جان معرول و سه
روز بعد از معروای اواقف سوسا لاری و ریاست کل قشون ایران را به
من دادند من به جنگی کرده با مصعب و رازب حیات باز بشکافت کشاکشی
ناشگری خود زودار میبودم بات شب بهانه خود بردم تمام سال بعضی
۳۶۶ روز در استان مبارك بسر می مردم و سر آستانه تا ستم روز بعد از
خود رفته گاهی معجوا بیدم حمایت اصلی و جلازای سال من همه کس را
برای وامدانات که بمن معایم کنند بعد از چند سال رای تیسره ترا که
یموب مرا اقسون زیاد ماهوز ماستر آباد و گرگیل امردده در این ستر جدا

باری کرد و محی نکریم شکستی هم نخوردیم از پادشاهان امین الملک سلطنت
 او را و کمال کارهای خود فرار دادیم این مرد در و کالت بن طولانی داشت
 خانان را مگویم معجزه می گرد همیشه کار و کاین خوشتر از این است و محسبات
 حاوه میداد از ک دحر تا ک بهست خوری مساحت در عیاب من کاری صاحب
 که بعد از مراحت از اسرا یاد مرا منصب مندان دادی جای کمی سواد
 پس من حالی بود حظ را بقدری ندی نوشتیم که صرف العشل بودم و بطم
 رعظم بوئتک و معجده ختری و سارا امور ما کی بر خطم سبب داشت
 بی که داسم مندان و ثلثت و حرم شراران راه مال راندی اندو حرم
 دارم حرم واحد عمل داشتم اما نه معجزه که کار رسوائی و بدبازی
 کنند همرا و مساکین حرم میدادم و دستگیری میکردم و دستگیری را
 بسرفه اسباب کار میدادیم و راه دناغری بخود می رسم سعادت اصلی
 من که اسم من کرد و هم در مندان است که دست مدهد و ان در الحال
 کار را سبب حد ما برده و یاد می بود مرا فراموشی از من است
 آورد و معجزه پس رساند پادشاهان امین الملک هم از من که ره سگرد
 تا من دست بود که دست را از آنکه این بود که از او باز معجزه شدیم
 اما نه معجزه و انرا خراسان کردیم این از گذشته دلالت است که سبب
 خراب است و حکومت من فرا دادی رالی ایلات سران بودیم که
 ما بداد شربت ان و انکه بره و در راهانی که من در ان راه ای

موکت همایون فراغ آردم مـ بهوز اسب و عذوق جوانی و عوام از آن سحر
 می‌بند بعد از روز دوازدهم من آمد و از بودم که باز صفت صداری را بنامند
 اما آنلی صبر عثمانوی بر برای فرود آمد که دانستم در حقیقاً که من سابق
 منداستم بند اسب را بردارد و حقه اسب چیده شود و مرده بدهد و سب از شدت
 غصه می‌گردد و سگفته منداستند بدان مردم معروف است که مرا سموم کرده اند
 وای دروغ صرف بود همان سب حرمل مرا کشت و ناعب هژانگ من گند
 و محض عرض کنم در تمام مدت بوکری خود حمایت بود عیب و دیوانه از آن
 بگردم بلکه حیال جناب هم در تمام آن سب بر حسب ظاهر راه مردم با حور
 حرکت می‌کردم اما نه بطوریکه دانه از جبهه سرد است در هم با نگینی الهی و آن
 از پی می‌گردد در حقیقاً من از من راضی بودم اما سوس که در رن فانی دانستم
 که خراج مرا روس کند اینها که داشتم همه درده خراج بودند ایست
 اصل و فرع کل من از شیر و صغ سب گئی (مردم را در دهستان و تپه سالار)
 را بد ندیده و در گذشتار او نمی‌دانم فرمود آردن در بو که می‌نگاشد سحر
 گویی حرانک الله خراج حکمی از پس برده و اندر سد جرمی از گرو و آن
 باحی از مرصع با حمانالی از مرده اند سر بر آن را خراج را اگر عریان
 شاهوار آراسه و ناعالی تالی و عروفت شبست بر منی بر آن
 بواب (مردم را حسیه جان سب) مادر) فریسی شد و آن مطابق ادرا بانو - مرده از
 محول فرمودند زیرا که این بانو با عطف در روی باطل ده است

چندنگه میرزا حسینعلی سلطان معروف تقابلی شاد مطالعه کسندگان را
 از اسطبل شخصی حاصل شود اما برای مردمان آگاه و ارباب تحقیق
 حای هیچگونه موجب نیست علما باید رجوع بتواریخ خارجیه نمود تا مطالب
 درست مکتوف شود او شیروان به میرزا حسینعلی گفت اعمال خود را
 بیان نما میرزا حسینعلی گفت یمن من میرزا سی خان امیر دیوان
 و خدمت عابدان دلاکتی که عسقی میرزای زکی الدوله حکومت فرین را داشت
 چون خدمت دلاکتی او را میبود ساها را به پدر من ارباب کرده محصور خطو
 سوانتی آموخت و از اعدا که مردی حزب رسان و شیرین سخن بود و از
 هیچ وجه شاد و بیکی بداست و برای بیل امه نمود بکین هر کاری را میبود
 که کم بره کرده در اسطبل محمد ساد ظاف تراہ ما حاجی میرزا آقاسی
 ساحه امیر دیوان عدلیه شد طبعی باطل و حیالی گمترده دلسب این صفت
 در ایران مرخرا مشهور و معروف می کند در او احوال را در اسطبل محمد ساد
 حکم و اسرار را میباید یافت و خوب سلوک کرده در کلیه امور و در احوال
 راجعی بود در دربان خود ترا حتی الممهور ترس و نمود من و اندر شدنش
 بودم مرگستان مرسانه در احوال را در اسطبل چون برگشتم و کیل کارهای
 درم که از ابداء جناب صدبارت در کله من بود میرزا تقی خان امیر نظام
 من را بدو سوالگری آمدنی فرستاد در احوال من کلمات کرده بان دو امر از حایر
 صدبارت برای خوب بود و من احوال مرا برای از اسطبل من گردید (آقاخان محلاتی)

در تمام خصوصیت و مورد اهمیت سایرین در مداسب دوامی که در
 میندیشان مدارل است و مرد و صاحب گراف میبود مرا سپیم قرار داد
 طابع او با حب من آورده می بردیم مسلمی هم از این راه اندوختیم بعد از
 حندی نظهران آمده پدرم با میرزا آقاخان دوستی داشت رشوتی باز دادیم
 و هوسواسگری ایران در قفقاز را گرفتیم حاکم روس با صمبانی در گرهت در
 مملکت مهاباد و عیال است اسباب مستقیم اهالی گردید من با میرزا حسینخان
 بوری قائم مقام که اوقاف در آذربایجان بود ساحم او از حدود این مملکت
 بقیمت اوراسیاء عالمه خریدم و مقدار میفرستاد و من سرج گران معروضتیم
 و صمبانی او را مرادنامه قسمت منکر دم فرستادند و در زمان او این راه فایده
 بردم بعد از عزل میرزا آقاخان نظهران آمده چون مالیه بهم بسته بودم
 بود در محضاری اساتذهورل بابل ندیم مدتی توقف در بای بخت عثمانی بواسطه
 خصوصیت و در اعظم و در برای این دولت فایده گرامی عاید شد در اساتذهورل
 بودم که اعلیحضرت ناصرالدین شاه از ناز عثمان عالیست میل فرمودند
 راضی گردن دولت عثمانی بایسکار کار آسمانی شود با بدبیران و اعیانهای
 آن دولت را از داسم و کتب اعلی را در عراق عرب به مدیریت چنانکه
 در و در ادرم بحسی حال که معتدله ایالت لفس داشت و خدمت کلی به من میشود
 او را برنده چنانچه معاومش داشتیم که اگر تصداری بر رسم اسم نام و رسم ما از
 خواهد بود در بغداد و اردب و طاب و اوقاف و عدالترا به من دادند و در

رکاب شاه ایران آمدم در وزارت عدایه طوری بعرص و در سب رفتار
 کردم که عدل عمر را چنانکه شعرا در مدح من می گفتند اجتناب کردم در
 ابوقت (بصرت اندو له هر روز مرا) وزیر حاک بود که عاقبتی بخرج بپرداز
 و از انطرف رسیدی که از من بظهور می رسید سب اس سب که و راز ب
 حاک راهم به من واگذار نموده و مرا هاتق به سب سالار اعظم می برد
 یکماه وزیر حاک بودم بعد صدر اعظم مستقل دولت گردیدم اهل حاک
 و آگاهی دارد که عثمانی ها حاک را فانیل و پر ادعا میسند و عاقبتا از
 استعداد و کلمات و ایالت بهره ندارند اگر ظاهرأ حاوه از آنها دیده شود
 از آنست که دی بحث است در باب هر یک واقع شده و اشعه آمدن
 و بر سر هر چه بدان نقطه می افتد و می ماند پس آنچه از عثمانی دیده شود
 از خارج است و لاجرم از بر کس و باوج احق بر بدان نرسد و چیزی حسنی
 و جلیل از هر دو روحی پس نرسد حمله معلومات و اطلاعات آن بود
 که در عثمانی به صیل صکرده بودم و از عالی ناسا و مواد یا ما صدر اعظم
 عثمانی و امثال آنها که بظاهر قابل به بودند در داخل هیچ نبودند مرا کفره
 چه در بی بردن و برای جان جاهل محسوس بودم و نباید کارهایی آنها را
 به نمودم در تمام وزارت خود آن سبک و رزیه را که در حاک آسی و حاکران
 بیجه ندارد به شهادت کردم و بعدم حد آن راه بطل را می نمودم و مدارت
 من در حاکه آثار شروع بدینی ایران بود اول سبک کسی که به نام سبک

و دولت مستعده وارد آورد و مدارب من او در تمامه و مدارب من دولت ایران
 مانند دحز دیگری بود که دست احمی اصلا ندانم چنانکه عصبان
 رسیده بود حواسم قواعد جدید را مخبری دارم و کوهها را سبک و برسد
 بوظهور باره نه بردارم عیب کلی این بود که عالم و اطلاع من عمی بدست
 و افواهی بعضی حیرها شده بودم اما کارها را در سبب به دانم همه با تمام
 باص و اطلاع غیر کامل چون بیان سست است مانند حران است این است
 که هر چه در زمان مداربم و آنچه بعد نمودم همه اسباب زمان و حران است
 مقدمات کلیه بعکس نتیجه جنسید سسه و سر بر فاسم و زنده دولت و دولت
 ایران را گندم است خدای بر من که بوطن خود حاکمیت کردم او را کار را با کاری من
 آوردن اندامی هر چه لوطی مردود و مضرود بود ایران را از مریل حرانم
 و هوا و آب گراف از دولت در حق او بر قرار کردم و در کوه - سر و زبان او
 دادم بعد تا کم همه بلز زبان او را که حران را لانی را با هیچ ندانم
 از آنکه مدعی دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند با این طاعت و خدمت
 مسلمانان خصوص خود نمودم انگاه او را بوردیدم و بی به این در تمام مردم
 شخصی با هم الممالک که دستگاه او را یعنی حران دولت این در تمام مردم و
 مالک در ایران دایم یکم و راه آهن یکم و آنکه بعد از طاعت در این امر است
 من با خبر بودم در این مقاصد بلکه همانند این است و زود در این امر
 سر این مسلمانان بودی انگاه من را قطع و مع بود این امر است و این امر

گراف به من و ملکم و جمع دیگر از رحل دولت ایران در طهران رسیده داد
و اختیار نامه راه آهن را گرفت در آنست امینار نامه هم دایر کردن بانک
بودیم استخراج معادن و هم همه چیز هور شروع باسکار مکرده بودند
که میل شاه را بسیار فریاد دیدم بروی اسباب ایسکار را فراهم کردم و
از این مسافرت شاه در طبرستانتم بکنی آنکه خود را در دولت فریک
معروف سازم و اعتبار حقیقی حاصل نمایم دیگر آنکه شاه معلوم دارم بواسط
ایران سبب به دولت فریک چه قدر بی قوه و بی استعداد است و مرآت العین
این تعارف را مشاهده نماید اسباب این سهر که فراهم آمد در قدر خدمت
من افزود چون مرتی بد گوهر و در و ماهیه کم طرف بودم این سوکت و بوائی
و خوب عرور هر اندر چه کمال رسانید ما هر کس سلی بد رفتاری را گذاشتم
و رحم زبان دل عالمی را حراستند و بملت ها پاسندم از به بحالت فریک همی
حاجی تر حلی رسیده بود که در مسئله باهالی خاطر یاد ساه را آوردند ما هم
لیکن اعلی حضرت از کمال خود داری هیچ بروی خود ساوردند و در اروا به
خیلی بد و سبب گذشت حتی بد داشت حر حوی پرشت و سوء رفتار من در او
هنوز چند سهر از امرای مرتک ایران باقی بودند و شاهزاده های معتبر نکلی
مقام شده بودند چون سهر باحر رسید و با در حاک ایران گذاشیم در ورود
ارلی شاهزادگان و امراء بر من شوریدند و آنها هم که در طهران بودند همی
کار را نمودند و عمل را حداد خواست کردند اگر چه بد کرداری من می آید تا بی

ماطی شاه بدون وقوع این واقعه مرأعول میبود ولی این اتفاق
 بزرگان و استدعای عزل من حیث نحتابه شاه را بر سر اجاج انداخته کارها
 در حقیقه وارو به کرد در گیلان مرا از سردار انداخته حکمران اسامان
 نمودند پادشاه کارداران بهدار درو و طهران تا مردم حری مشوند و با عدل
 اینکارها بر دارند به تدبیر یر حاجه معاضد را اصلاح فرمود معسی از
 شورشیان را عزل و معسی را حسن کرد و کارها از مو قوا می گرفت نگاه
 نکند شده بود که مرا از گیلان بطهران احصار کردند و بر امور حاجه ام
 نمودن در مراجعت از گیلان که حکم ماوراجمی را داشتم و فهمیده بودم که
 این تنلیس ها و پلنیک ها بحرح میرود باید علایه رشوه گرفت و آشکارا
 حیات نمود سک سابق را متروک داشته ام سک را اختیار کردم از
 حسن اتمام و رازب حسگی که از من هتزع شده بود و دست چهار بر دم
 باقنلی افتاده آنها از نادانی و اعراض شخصی در پوستن نکند بگر افتادند
 اگر باهم ایمن می کردند دور بود اسکاورای آنها دوام داشته باشد اما
 از مدحی آنها و دوای ایران و حوسنحنی من ان بی عررها باهم ساخته هم
 رند و فسی یگدیگر را دور دادند در حصر سلطنت از یگدیگر بدگفته
 و سعایت کردند و ان مختصر بعظم طاعری که من در کار فسون داده بودم
 از هیان رفت و عمل محسوس کردند پادشاه ناچار بوز و رازب حکم را به
 من دادند و ان تعل عظیم علاوه در رازب حکم گردید

بحسب حال از سفر ساه هر يك گذشت حیثی انگیزته از خارج و داخل اسباب
 چه بی کردم که اعلیٰ حضرت شهر یاری سفر دیگر هر يك مانند اوقات تصمیم
 و عریضت با مراحت اقلای یکسال طول می کشید و این مشغولیت عنایت بود
 خلاصه سفر دریم هر يك سر گرفت این دفعه از شاهزادگان و امرای بزرگ
 کسی همراه سوار و سپاهم جوی ساخته بودم بر بد نگذشت سینه سفر
 اول خوب بود اما از آنجا که انگلیس ها از من رجوع کرده بودند هر چه
 کردم در این بدبختی شوم قبول نکردند حتی که در این سفر کشیدم همین
 بود مانند عود سفر دریم هر يك باز کار و بارم حدان عیب و علقی نداشهر
 و شب استشمام رایحه تر لرای می نمودم اردوئی در حوالی قصر و احبار بشکفت
 میدادم و یاد ساد را به اردو آورده طه نظرافی ظاهر سطر می رساندم تا آنکه
 انگلیس ها که از من میگذرند بودند و هیچواستند صد مه بایران برسد
 شیخ عبداللہ کرد را معرک میداد که جمله محدود این ممالک مانند من
 امضا را میدادم و شاه عرص می کردم و نه معطله میگذراندم
 در عالی عنمودم و جمال آنکه دولتخواهی آن و دکه اولاهیات مدافع را
 در آن دریا چنان خاسر و هیا کشم نکردم با همه مسیح - دالله قربت بطهور شدند
 من قنایح سبب امتثال مرا در سفر نور و کجود باستان قدس گویس رد نمودند
 چون موکت خسروا از آن سفر باز گشت نمود و با اجابت آمد و رود فرمود
 بیمه مدد خود را معرول و حاکم فرود دیدم در این حصص و در من نائز همه شیخ

عبداللہ کہ بیچہ اعمال میں وہ روزنامہ گننامہ میں آتس روشن شدہ وہی
محدول منظر تمویب و حمایت روسہا ہودہ اصلا اور آن ابری بمسہم بازسہ
انگلسہا گرچہ عدوی من ہم ہودند سب حیر من مدند دروقی کہ تہہ از
وحسہ ہرہ ہم نمی گذاردم و سلسلہ می شمارم بگوشہ چاپاری وارد فرورین
شد و دستخطی آورد کہ رای ریح شیح عبداللہ و اصلاح مہاسد کہ باعث سدہ
باید در آدرہ ایجان بروی معاندین من شرطہاں کہ فرعہ این ماہور ہست راہام
من در آوردہ ہودند و حد و حوالہ بود یکی انکہ ہیحواسہ تمہرا اربای عدت
ممکنی در رکندہ ادا د این سحی شاہ ہرا بطہراں احصار کند و خارہ
کلہرا از من حواعد دیگر انکہ یقین داشتند کلہر شیح عبداللہ حواہای بد
محر میشود حواستند اسکارا بگردنہ من اندازند تا حواہ عاقبت ان
ہرا یکتا ہارہ مہور مابند

طول مدینہم رونم سرور حرم بازی کرد در دای سہہ سیح ہاتہ افتادہ من
احیلاف گزار اور اساحت من این خدمت را برین حدود ہسم ہمد از حد
ماہ توقف در آدرہ ایجان بطہراں احصار کردہد پس از انکہ ہدا اامالت
ایران ہرسم الکساندر دوم امہراطور روس کشتہ شد ہرا نہریت امہراطور
معتول و نہایت حاوس امہراطور ہارہ مامور ہارہ سوزع کردند در باطن من
وعدہ دادند کہ چوں بارگردی ہستند وزارت تو را باشد از حواہ ہای ہر
من سلطنت رعیت ایران کہ سر مشاء حملہ عہ ہااست و ہمد کل ہسازہا ایسکہ

امر دیرا دوست میداشتم و در کل ما اینک خود او را مختار کرده بودم این
 بدله من عیبی نداشت ولی از مناصب و امتیازات سابق در حق او اعتبار جدول
 داشتم که اسم او را نباید تندیر گذاشت و از آنجا که هیچ نشانی و رتبه را از
 او مصایقه نمیکردم اگر دیگر امر مهم نصیبی نمیدادم جفا در می آمدند پس برای
 آنکه یک کار بیقاعده در پرده احتیاط نماید چند کار بیقاعده دیگر می کردم
 یعنی برای یک نشان افتخار که از روی معرفت من شاهد شیرین کار
 میدادم باند صد نشان دیگر مردم با قائل دهم تا نگوسد امتیازات دولت
 دستچوس هوا و شهبوب شده است باری قدر امتیازات را نفس پرستی من
 حاز کرد مگر خدا از سر به میرانم در گذرد و بر من رحم آورد برای بدلیک
 ربه باز جمعی را که لیاقت سرهنگی را نداشتند امیر توهابی کردم و آنها
 که امتک مناسبت همایون را اجواب میدادند سسه خود در پیداری او بخته
 دیدند اما این یک حس هم در کار بود که معشوق من از طراز اول بود و
 در حس و سبب از هر کس اسرف و اخل ظاهری که من ماموس و هاب
 ایران کردم بی امید برمی هاسم بگرد مغلوب تا بحر رسید ملول بشدید
 وعده صداریکه نه من داده بودند در مراحمبار نظر سورع صاحب مسد
 خواهی سد اثری از آن بظهور رسید باز مشغول تغنی شدم برای اینکه
 ناله و از شر من محصوف باشند سوال بگری حرام است و سه اذیت و در اجناس واسطه
 دوستی ما دولت روس باغلب دشمنی با سلطنت ایران در کار افساد بودم

باقول معروف بر هر کلام را ساختند یا خداوند تبارک و تعالی هور یکباره
 مملای ایران را بحواسه بود مرا سرای دیگر بردند این بود رشب و
 رملی من بوشیروان به دار بستند این سخن به میرزا حسینعلی گفت
 راست است که من عادل دروغی هم اما در ناقلی حرم و حیانت
 کا نکه در صدارت و ریاست خود کرده من در داد حکم محازان
 سر گردانم تا بوشیروان این نکتت اریس برده امر کردند میرزا حسین علی را
 بر خیر آهین نه بدید و نه اسمع السافلین سرد ما عاصین خلافت
 حقه محشورش کسد چنین کردند و اند اند هر هدف تیر لعنتش نمودند
 یوسف به (مهر را یوسف آفتیالی) معروف به مستوفی المال کشمید استمطابق
 اورا ناسک اول رجوع کردند بدستین پادشاه دیباج اشکابی بعد از اعظم
 آشتیانی خطاب نموده فرمود تو هم چون دیگران مکوچه گردی و زشت
 و ریاضه آوردی میرزا یوسف باطمینان گفت پدر من میرزا حسن
 در اواخر سلطنت جادان معذور قذحلی شاه خرتعام مدد پادشاهی شهریار
 م رور محمد شاه مستوفی المالک ایران بود عمل استیضای این دولت
 را بحوسی اذام می نمود باوجود حواسی شعل و منصب پدرم را نه من تهویس
 نمودند و نارای احصایم فرمودند اجداد من ما بیخ و شش پشت از حما
 و اعیان اشتیای معروف مسعود و از خدمت گذاران سلاطین ایران بشمار
 می آمدند پس از خود دو چهر برای من گذاشته بودند و فنی که ریاست استعفا یافتم

مردی صاحب حسب و نسب و دم و دارای مال و منصب بر حسب ظاهر می باشد
 و اشعار خود نمودم میرزا تقی خان صدراعظم اطفی مخصوص بن دست و مرا
 و فی هیکنداشت همیشه میگفت خون میرزا یوسف در آذربایجان تریب شده
 و درك صحبت میرزا ابوالقاسم قابم مقام و محمد خان امیر نظام و امرای بزرگ
 حضرت نایب السلطنه را بهوده مرا با و اعزاء و اعتقادی است طوری جمعا ظاهر
 کرده بودم که بعد از عزل میرزا تقی خان با آنکه زناده از سی ساله مریدان
 هند صداری را تکلیف من نمودند قول نکردم عوامرا عمیده این است که
 مرشد من گشته بوداگر قبول منصب صداری بمانی خود را ملک امالی ارا بجز
 من ناکار پرداختم و خود را در آن محمصه پیدا حتم اما به چسب است ما
 وجود امراء بزرگ که در آن زمان وجود داشتند من خود را قابل آن مقام رفیع
 و شعل رفیع نمیدیدم و این می اسافی را بر خود می بستم هر را آقاخان در
 اوایل صداری خود ظاهر من تکریم می نمود و ای در باطن ما من عداوت می نمود
 اما پسرش نظام الملک که بر پدر مسلط بود بر ما دست در استعفاء میلی صرف داد است
 هندا سعی کرد و بواسطه میرزا شمع مستوفی شیرازی اردحل و حرج رطو
 اطلاعی حاصل نموده خواست پادشاه را بطمع نماید و از این راه منصب مرا
 گرفته خود صاحب آن منصب شود بعد من آستان حضرت رسانید که من سالی
 يك كروز تومان بر دخل دولت میافزایم و از مواجب و رسوم و عطایم مردم
 تو مانی در هزار کسر می کنیم فقط به هس کار بودند عهای دیگر بر نهاد مثلا

ابوقت هر چه خلعتار رسد و قجانه داده می شد همه شان کشمیری بودند مثل کرهانی
 مندر نمود و شاهانیکه سوکر میدادند در دهنه یاوری بنا لا طلا بود بهره شد
 محارح عید هستند هر از تو مال نه نیست هر از تو مال رسد و عقاد هر از تو مال
 محارح کاخخانه سی هر از تو مال گردید از محارح اصطبل خاصه و سایر بیوتان
 سلطنتی به من سات کاسب البته این کسور که را زد و کزور می شد غیر از اینکه
 در مثل سه پور از روی ویش مرد است و روی سیل گداشت طوماری نوشت
 دستر عمایون رسانید تا آن ببع کاسر که خیلی جلوه می کرد مدگن اعلی حضرت
 شاه شاهی بر عایت من و حقوق پند ام اجرائی قمراب طومار را را اسدا از من
 خواستند من در اجرائی آن پدر خواسته دو حضور همانون استعما بودم و جانه
 خود رو به اعرال بیس گرفتم غیر از آنجا که طمعا حدان بود و او خود بود من
 در ظهر آن آشوبی می نمود اسباب طر قمر را با شتیان فراهم آورد هر از همه را از
 بحیث کرد خون هر از اسبابا جعفر ساد منضم را به طام الملك شاد همیر که
 طوما صد اوت سر را آقا حوز به جینه سهر را طهران با حصار بودند ندر نعم نواخته
 در مصعب و وروثی نازل ساحتند و در آموست با امراء سبک و سلوک مخصوص
 داستم به کسی راهی ریخاندم و حتی الا مکان شان و رینه خود را درست میدادم
 هر کس از دولت و طبعه و مرسوم هیجواست مباح معینی مگر رفتم و خواسته او
 را اندام میدادم و شاخص بود و خص معین بود و طبایع را اس زویه قانع می نمود
 خون اعلا حضرت اشات پند شاه نرا این مملکت سلطنت کرده اند بی رعایت

خطرات قاطعین آبهار چه میدانند که من کنار ندی میگردم در راه خلاصی برستم
 مران حضرت پوشیده نیست که پادشاهی ایران را طمعار و نفعی امت که عزاز
 رویه شهر یاری سایر ملوک در عهد قدیم یعنی از زمان سلطنت کجسرو و جاسر
 که بزرگترین سلاطین محم است پادشاه ایران است مرعایا و بوکرهای خود
 حکم پدر را داشته اند و آنها سست سلاطین خویش را فرزند می پندارند
 حال ما محضاً خدمتگذار بوده ا و امر و خواهی ایشان را ای جان و دل پیروی می وودند
 مسلم است اولاد نباید به همه ابناء را محلا در دگای کسندیش و کاهرامی نمایند
 پس صدور و دررای این سرزمین نباید بر عیبت بوکر صحب گیری نمایند و راه
 مصایبت پیمایند نارخته مهر انوب و نوب محکم مانده تابع و متوع
 باسایش گذرانند و از رکن نه فتنه خوئی و طایبان لر جیر بد هن سد این
 نلمه را چنانکه کفتم بمودم خودم هم در سایه او منتفع و بهره یاب گردیدم
 بریاست خاصه و قبول عامه باطل آدم چند سالی در مستوی الممالکی خود
 مستقل و استقلال تمام داشتم بدکل اعلی حضرت شاهشاهی از بسیاری کار
 و رحمت بی شمار که در مهام ملک و توابع متحمل می شدند نه کسایت
 و ملالت افتادند بار بر این شدند که مدرا عظم مستغلی تهن فرمایند که
 تعمیقی در رحمت شخصی دهند این بده و فرج حال کلکسی اصن الذواه
 و میرزا محمد طالب سه سال را روزی باع نگارستان احصار فرمودند
 من امروز بجهت عذبه بقی داشتم بصب صدارت می رسم بدام چه شد

که سریرف این نشان شریف را به میرزا محمد خان سپهسالار دادند و
 از میان ماسه نهر او را برت نهادند مصیبتش رساد را بسبب
 داشتند و برخی عداوت چند تن عمده سلطنت را ما من حبه پنداشدند
 زمره گفتند حکم استعاره بود و از اسعا که من دواهی در اسکار نمودیم
 به جبری در این باب میگویند و به می شایم در وزارت داخله و مستوفی الممالکی
 خود معندر و مسلط بودم و دائره خود را باستان ل اذره می نمودم جنس
 من صائب سد و رودی میرزا محمد خان معروف و معروف حراسان
 گردید بر اعمال و مشاغل من حد عمل افزودند و از اجنبه و د از انکی
 بابت اساطنه که هیبت است ارا حکومت طهران و عمل املاک خاصه تعیر
 نمود هر اول که موکب همایون شریف فرمای حراسان شدند در عین
 ایچسورت هر ساعت طهران بلکه ایران را رأی صائب و حسن بدید
 معظم نگاهداشتیم از حراسان که مراجعت نمودند در ضامی مرا بالا بردند
 اسم صدارت نداشتیم ولی رسم تماما نام بود سه مرتبه عالیات پیرس آمد
 مدارک این صغر مهم را صومی دیدم و اردوی ناشوکتی لایق عراق عرب
 فرستادم در عیای شاهنشاه مستصفا بیست و شش سلطنت نمودم دو ستعلی خان
 معیر الممالک که خود را پسر خوانده من میگویند هم تنی ما من اشد در این
 صغر در عرض راه از من بدگویی کرده و سعایت برداخته اعلیحضرت شاهنشاهی
 هم در انوقت بر کعبه و مسع میل فرمودند میرزا حسین خان شیراز دواهی

قروسی هم که در عراق، بلترم زکات اعلی بود چیرها به عرض آمدند رسانید
 و گشت من محسن و ندبیر کار داری اگر دولت ایران را معظم دولت
 انگلیس برسام نهینا بدولت عثمانی غیر سام مختصر و محط علا ببرد لهران
 و سایر بلاد علی ابتلا شد این حمله دست بهم داده اسباب معرولی مرا
 فراهم آوردند بعد از ورود موکت محمود، امدار الحاله اعلیات هر روز مابین
 بنده را عزت کرد اما امام دادند و مخرمانه تا شبیام فرستادند در تمام مذهب
 صدارت میرزا حسینعلی در آنجا بودم ابواب مراوده را بروی خود بسته
 در دور و نزدیک گشت و مشهود نمی نمودم، رعایت و ملاحظت را بنده الوصف
 میل دانستم و در مررع بوکل تحم امید هیکناشتم امدار سهر فرکت میرزا
 حسینعلی در کیلان از صدارت امدادار همی جا رسیدی فرستادند به من
 خبر دادند قبل از وصول موکت اعلی سالی آهنگ حاضر شوم شافتم روز
 ورود صدگان همایون به مصر سلطنت لیس رسمی خود را پوشیده در سلام در همی
 حاکمیکه عاند نامی ایسادم ایسادم از آن روز هرشت و روز معام من افروده
 شد و بر باد شاه لوم گشت که هر چه مانند از جوان کار بریاید و هر نا اهل
 حیا و مصرا شاید هر گوینده فردوسی بنمود و هر نویسنده سعدی بگرد
 چون حسین اصب پس به عرض سبت قدم امیری نامعوان اصب رو به باقص
 بهتر از پیروی سبت و چون فرنگی اصب چندانکه میرزا حسینعلی در سب
 بانکار رد و در آن دره اند و از آن دهر حرف بنمودی و خواند چون خبر نامی

هوکب همایون مشرف فرمای ورنه شد نایب السلطنه و وحشی ایرانی من
 بودم در عیاش اعلی حضرت اقدس طوری حرکت نمودم که از هیچ خاصدا
 بلند شد پس از مراجعت او آن سفر مرا حسیبیدن آرسنه الاری معرول
 شد و احتیاط او بیشتر اسدغ اعتلای من کردند بعد از مدتی سفر دویم حرامان
 سرگروه و تا اوقت بعضی در طرف نکسال چند هزار معتزین از قبیل سردا
 حسیبجان و علاء الدوله محمد در حیم حلی آقا ابراهیم حلی امین السلطان
 در گذشتند و پایی هر در سب نار شد از آنجا که در بدب هافون اعلی حضرت
 نارس اقدس تمام ممالک را منظم نگاهداری نمودم بعد از مسافرت چند
 مرتبه به من تکلیف صداری نمودند چون یدانستم مدتی و حریمی در
 معانی بسب باطنای میل داشتم و ای طاهرا قبول نمگردم تا نا امانی بر سر
 تکمیل آوردند صدر اعظم کردند عیب گوئی هر سه بود یا کوکب عمر من
 میل نافول می نمود بعد از دو سال صداریت بدرد جهلی ای کسم و سرای حار دانی
 شرافت ما حرمت و افتخاری تمام حالات و عظمتی مالا کلام از این که در باب
 و ملت حیانت نکرده بودم و همواره راه خدمت و صداقت می ینمودم از
 حیوانی تا او ان پیری و مانوایی بحسن سلوک تا مالک و همگ و نه راه رفاه
 عبارات مستحسن و الفاظ رکیک بر رساں سار در بر ای کارها حسی درسی
 حندی قرار دادم در عنوان مراسلات و حفظ شای هر کسی بحظی و محاور
 ای نمودم بالطنه مسیحی بود لشق ابهار و عرس اسحار و آاد کردن و راه و

مراجم میلی معرط داشتم بسبب جمع حق اگر به من توان داد از باب رعیت
 من نه کمبیاگیری و مثنوی بوده پول زیاد در این راه تلف کردم آرزویدن
 اسط و بی شرقی و عربی و نکلس و حرد زیاد از آن مخلوط میشدم که از
 دین یا خشیند هم احمر و شراب اصغر در حقیقت باخوس نادیوانه اسکار
 بودم با اسکه خودم هم میدادم برای چه اسکار را میسودم آن اعتماد ها که
 مردم گمان میکنند بدراویش داشتم نداشتم چون این سلسله حلقی می قبند
 و کسر اهل رود و شید تعصب ایسان را طالب بودم بسیار از چیزها را خوب
 می فهمیدم و صلاح خود را در تحامل میدادم مخصوصا از مداحله در امور
 خارجه و مسائل پاتیککی احتساب میکردم و خود را مسئول هر یکی های نایک
 نمیسودم و حتمی را عیبده برانکه من نگای از اوضاع عالم می حصرم مرا
 با طمان عمده خوش می آمد و بر آساش من می افزود در مجالس عالی
 ساکت بودم خیلی کم حرف میدادم لذت تحریر میکردم حرفه خود را
 در یکی گفتن و کم نوسس میدیدم در حضور همایون از احدی ندنگتم و
 سعایت نکردم مگر اعظمی فوق تصور و واقعی بیش از تدنر چنانکه فورا
 کار گرمی شد هر یکی و مرآت معتمد بودم اما نوای اصلاح مراخ از اذنه
 اما حرف نظر نمیسودم ارضه ام در نایح اروپا هم دم می آمد اما پول
 برای انها میه می گذاشتم میدادتم هر چه خوب است برای من می آوردند
 و با تعلق به من تعارف میدهند حرج کلی من تخیح نامعانی و رراع بود

فقط ناعمل و فلاح از دست من دشت میمود ظاهر شرع را خوب حفظ
 میکردم یعنی اگر معاز کردیم را کسی ندیده بود شراب خوردیم را هم
 ندیده بود شاید انواع فسق و فجور را مرتکب شده باشم اما احدی نمی تواند
 شهادت دهد که من از فلاں شخص فلاں کار را برای الهین دیدم و در فلاں
 حال اور رسیدم معلما و صلحا و مساکین و فقرا زیاده از حد احسان کردم چنانکه
 پس از مردم همه کسی از پادشاه بازغیت از برای من طلب معرفت کردند آنها
 که برای من مضمون می گفتند و مرا هیکنل و محسبه میخواستند بدیدند دانستند
 که اگر محسبه هم بودم محسبه حالات بودم در هیکنل جمال کاراسیایی
 بودم ذکر همه حاجه خیر است اگر در مسجد یاد راست چون سخن
 باینجا خوانند میر را یوسف سکوت کرد و روحانیان صدادر آمده گفتند ما رکا الله
 از اس طوبیت و رفناو عارک الله از اس عطمت و جلال آثار عمار حسن حجاج
 کردی گم گفتمی محامد تو پیش از این است بلکه صد چس بود در بهشت
 برین در حواری اولیایی و از مردان حذا پس از شرحی تمجید نوح طالعی
 مکمل به لعل حوشاب آورد و در سر حد و اعظم آسیایی گذاشتند آن ریش سفید
 را با ورق زرق انجمنی که از صورت هر از یک آن حیره مانی بجای آوردند
 که راست کاران را برید و یا او را و اندال بلکه با حرثیل و میکائیل
 همسایه شوند

۱۹۲۱ هجری شاه آمد از حبه کلام میرزا یوسف صدر اعظم و حکمی که در بقره او

صادر شد از حای خود برخواستند و در طرف پرده گردیدند و ای
 صورت عرب که از روی آن حکم میکردند عرص نمود و گمت در آن ده صر
 بجز میرزا حسن خان مرویسی احدی را مقصر ندیدیم فقط او طرف مهر و سجعاً
 سد خون بدومتی نظر میکنم می بینم در ایام صدارت از هم خندان و همی
 بساطت فاحشیه و استعمال آن وارد نیامده میرزا حسینعلی اگر چه خود
 مقر است که سالی بد سختی ایران را از مانی گردیده ولی در زمان ریاست و
 صدارت او هر چه عذاب الیم و تلای برزخ و وساد مبرم و ناله عطیمی که حالا
 دولت و ملت ایران را مبتلا می نماید موده و حایه از کفالتت سبب بحرانی و دیرایی
 کیست علت این زحمت و پریشانی چه حبه داشته این کارهای رشت را که
 کرده ایم صر مملکت حرا حراب شده آن بد بهادی که گاش ما را گلخن
 ساخت و احلاف ما را ماین روز انداخت کارها را تاه صاحب روز ها سیاه
 مکتب را نکس مود ثروت را عسرب صبح گرا شام ضیاء را ظلام بدر ماید
 کسب و کدام استوان دنام کسند و نکونامی چند را حه لقب و حه نام است
 از پس یرده صدا ناید شد گفتند آنرا که نومیحوتی و میگونمی آن کسی است
 که روی سلفی یارد همین منسته این در سعادت را او بروی ایران سه
 اوسب علت این سختی و حایه این بدجننی سیمی از فرط شرم مبرر بر انداخته
 روحتن مرده تنش رنده از اعمال فیحیه خود منعل دردی گبه کاران است
 آقا محمد شاه حسدلی باردهم نگاه کرده حوایی سی و هوساله روی آن شسه

دید حضرت آقا محمد شاه از وحدان حال دانست که فتنه خواجه زمر سر
 این با خواجه مرد است که حالش اینطور دیگرگون و رنگش زرد است از معرمان
 حضرت بیخون در حواصیب نمود که استنطاق از محرم را باو محول فرماید
 و انعام اینکار را باو رجوع نماید مسؤل پادشاه سر سلسله و احبار حصول
 موصول گشته و آن شهر یاز ناحاتی منعم و چهره افروخته در روی آن سره
 نعت رسب روی نگر سه مضمون دلیل مؤالامی فرمود

فرمود ای صمیم العقل صفی الرای تد حیوی بی پروا ای سر منشاء بدامت
 و سرمایه فسوس توجه بلا بودی که نجان دولت و ممالک و حاشاشان من افزاده
 هوس دودمان و خادمان مرا باد فسادای نام رسب کار و حسب خود را بیان
 کن بگو چه کردی که چنین شده چندان گسب اسم اسم باقی را توانست
 ادا نماید آقا محمد شاه با نعت آغار نمود و فرمود بگو ای بدگوهر جان دآن
 که زور حسب و بوس پریش است گوان نیان محکم را که من بهام چگونیه
 سر لرز کردی و اسباب سستی و وعظ را از کجا آوردی گنگار ناربابی الکر
 و صدائی از آن عرص کرد نام علی اصغر است اسم پدرم امرا هیتم دور از
 از آن سعادت خدم رال از ارامه سلما س بود و خاواده او در یگی از دهات
 آن ولایت زندگانی می نمود هم ا کسورن اقوام و نسب انعام که از منی
 و روستای میباشند در آن دهکده ساکن و بکیس عیسوی راسح بعضی از
 کسان من از ثروت و تمکن حواصیب خاوادهما را بچیسند منبر شهرت

دهند که رائل از امرای گرجستان بود و آقا محمد شاه اغای حضرت شاه
 بعد از تهنیت و هدیه تهنیت او را با خود آورده اما در حصر شهر یاری معلوم است
 که این امر از حقیقت دور است و بعلت مشهور حدیث امرای خود در حایه
 میرزا کرگین خان کرختی از مسوولان مشهور خان مومنه دالدوله حواجه
 مائنی فتحعلی شاه حایه بنا کردند امیر سایه‌بان حلی انصاف الشواهد فاجار
 که در ارتک حایه داشت زوری بر حسب اعیان در کوجه او را دیده خون
 صاحت مسطوری داشت خان که نسبت علمای بلری را باو میدادند مردم
 رائل میل داشت فرانشین آن امیر باشو کب و حلال رائل را از حایه سر را
 کرگین خان بدر بردند هنوز او طیلش درش رفت امیر سلیمان خان حکم
 کرد از منی بیجه را ختمه کردند و بصورت مسلمانان نمودند پس او را که رحیم
 بریدن التیام نافه داخل در زهره غلامان خاص امیر شد تا دیده بود
 پیروی دین مسیح میبود اما صاحب اظهار اسلام ندارد پس حکم
 ظاهر دینی مسلمه باو دادند فرزند آن آورد در حال از حایه میل داشتند
 خود همه را با نام هائیکه از امه است باعید از آن حایه پدر من امیر
 میباشد که در حایه سلیمان خان معروف بخان حایان بوده امیر سلیمان
 خان سمح حایه شاگردی داشت و عمم است که شاگردان آن حایان
 را الاشان بود حواهر صلی و اطلی حایان حایان که مادر مظلومه حصر
 را بعد بود پدر را در سفری که حصر اندس وایه پندیده حکم امرای آذربایجان

میرفتند همراه برد عمم اسکندر آنداز حصر و ولیمید سندیندم که آنوقت
 ما را هم کجیل معروف بود شاگردی برادر خود را اختیار کرده مدتها در ترمیر
 به مصعب و سحر و سگسستی میریست ما بود ساطعت را نه پندر گردین
 رحمت شاهنشاه حایه ردند آنگاه عمم سعا ناشی
 شد باز بدرد در خدمت برادرش سر سرد خون نظهران آمدند در همان
 جاهای احدادی و آنچه در ارك حای گرفتند بدرد در دکه نفس دردی
 در ارك ساگرد سدهای دوسه قران را اسناد احراب میگرفت و همت هشت
 قران هم برادرش از راه دستگیری ناوهد داد او باهادرش حکه حد من
 بود موضع بخارگی و عسرف تمام رنگانی منگردند و اسکندر ملك سعا ناشی
 همت کرد سالی هفت توصل از دیوان در جزه هواحت سقایلی برای او
 برقرار نمود خصوصایکه میداد و آن همت مومنان را میگرد هسورد سید
 تالیصای معروف به قص خور موجود است و سجع آن مهره سلام عالی
 امرا هم « هیانت همرا یعنی جان امیر بظاه هروف بدرد را صدید مسمر
 هستند بدس آمد روزی پرسید این سره کیست گفتند انرا هم برادر
 سعا ناشی است اسم را خاننده فرود مرا دندار این سره خوس بیاید
 و در سره او میبیم که دوری ذوات ایران را به نلیه مسلاخل خوانسه
 او را از حارب میوی دور سالیند ما را باهیر راتقی جان صاحب
 مسد سداب بود بدرد و اخله و راه باجوب را بنفانت خون او

رقیب و رقیب بر گشت صمیمه و با لیل چهار از خانه سلیمان خان
 و پسرش ابو شیرازان باو دادند انعامات دستی از شاه مسعود از حق او
 منقول شد حای گریه ماه بهم بست خانه حریم در آن حال عم اسکندر
 بیست عازم سمر مکه گشت در بازگشت بپهران در گذشت نرم که در آن
 عیث نیاب او را دانست در روی آمداری شاه سوار میسند بعد از شیبین
 حار فوب برادر از حقوق او صرف نظر کرده یوسف پسرش را بر
 حسب رسم سفارسی گذاشت و خود شخصاً با کمال استقلال آندار
 باشی سنده برادر داده را با آنکه آندار خانه حق او بود مطلقانه در کارها
 دخالت نداد بر ملازمین حسرت پادشاهی پوشیده ماند که پدرم با وجود
 بی خطی و بی سواستی و عامی بودن از آن خاص زرینک و باهوش دیاسمره
 میسند و دانشمندان گاردیده او را مردی زرینک و عاقل بلکه یکی از عقلائی
 عصر محسوب میدانستند و داخل هر کاری میسند کار دانی و ایست خود
 را مشهور و ظاهر میساحت همسطور راه برقی میسورد مسکینی و تنائی
 دانی آهسته بیروت از کارت مراقبتی که در خدمت داشت و صدقانی که
 در چاکری مخرج میداد کلوش روز بروز مالا میگرفت آخر الامر دست
 و معافی یافت که هیچ صدر اعظمی باوت فی الحقیقه قول و حکمش همه
 در سب و رایش امیل بدسرس صاحب رسخصی معتبر بود ادارات دولتی و دوائر
 ملکی را ارایه را بروده سلوک بطوریه ما ت مد در استان حدیث باطلان

مشارایه و معتدگت مخصوصا بکراچیه و عسارات سلطنت و وزارت حراجه
و دربار کمرلخانه بوجهی لایق میسر داحت همیشه میل ساه راندر کارها
ملاحظه میسود هر کس را طرف مرحمت اعلا صرب همایونی میدید تا او
محدد و مانع می گردید حراست خواست ساه ساس میل امنای درگاه وجود
رانی نداشت همت بر بیرونی خیال ولی نعمت میگشت حیانتش فقط به ملت
و دولت ایران منحصر نه دوخیر بود یکی از آن در راهم نباید حیاس حساب
کرد اول آنکه محسن اعتبار شخصی تمام مردم و رجال دولت را در حصر ن
پادشاه درد متعلق فلم میداد آرام و اصرار در این فقره مرعی میداشت
و آتقدیرین کار و ادسال میکرد که اس مطلب دهی و بخار نشان همایون گردید
و یقین حاصل کردند که در کمر بدر او که در خدمات و امور مزاحمه
میطمع و عزم است نانی دیگر طماع احاد و شیا بدد دوم عیدر یوله ادرانی
است که سرر آن محاص و عزم وارد آمد و از حراجه دولت تا رعیت منمرر گردید
این اثر آدیامانی است همانکسی بر نان حلال و قیل از این صدقه میگویند
اله بر مارر ملل حصرت پوئیده بیست که پدرم نابکار راعب و دوحاجی
محمد حسن اصغمانی مشهور نامین دارالصرب این راه را نمود و در انصعب
گراف تطلیع کرد و بصعبیتی مردك آلوده ساخت و عاقبت حریمی بعضی
مهره پدرم شد و کلی را امین دارالصرب مرد و الحوزاء امامت را بنهای دیانت
سرد پدرم حریمی معصع خود را که سر نکر درها میردن پائی صاحب آمد

هور هم آن هم و فایده در کار است بعد ها نیز در کار خواهد بود
 تا جمله پدرم طوری سلوک می کرد و با مردم بدی خوبی راه میرفت
 که چون در راه حراسان به آن چهار رفت اکثر مردم بر توب او تسلیم حوردهند
 مگر معدودی از دشمنان او که خوشحال شدند اما من فرزند حاتم
 سمید کسند روی سابع خوش گردیدم چون بحالی پدر مستم کاری
 کردم که بروی دشمنان پدرم از رندگانی او یاد کردند و طلب مهرت
 برای وی نمودند بلکه دود و رحمت بر روان فرستادند همه این است
 که در فرزندی بهتر از این دوست به پدر نمیتوانستم کرد چون در حصر
 شهرزاری پوشیده بیست عرص میکند که من بد رفائی و ای عجزی تنی
 و تبری را بند حور ساید و پایه آمرادر حائی گذاشتم که اگر پدرم فی المثل
 حوای اصحی یا سان اس بود آمرزیده می شد یحی مردم برای او
 درخواست ابروس میکردند با میرا یوسف مستوفی المملکت رده بود
 من فقط متعاقب مشاعل صاحب پدرم بودم و آن دوره را حراب و زرور
 کردم از آنجاییکه عمومینند است سر که حائی همانند که کلاه او را بپوشاند
 چون آن سر مرد مرد و رحمت سرای دیگر ارد وقت آن رسید که
 رده از روی کارها برداشته شود من دست سلوی کاری گذاشتم زیچم
 و باشدم کلر جا کردم که عرض آن نا ادب مافی است و اسباب
 حد ناها که می است اس که سر سینه و جگر و گوسم اول کای که کردم

حیثیت تعمیر و رراب خارجیه در اسباب نقل بحمی حین سفر الدوله راز و وزارت
 خارجه با همراهی انگلیسیها فراهم آورده عزیزان من حین هوام الدوله
 را که بعد از مستوفی الامانات وزیر داخله سده بود توسط من بجای او منصوب
 کردند همه کس میدان که هوام الدوله هر قدر در امور داخله با بطور میزبان
 وزیر حساس است در مطالب خارجه قاهره و بحر اسب او را که وزیر امور خارجه
 کردم به دو مقصود خود بنال گنشم اولاً وزارت داخله با وزارت دینش گروه
 بود آنرا مستقلاً عهد دار گردیدیم و این وزارت داخله کلبه سول
 مدارت من بود اگر چه دره از کتاب هوام الدوله را بناسم و لار هم
 بود که دانسته نام مندها این است که کارها شروع شد کار با سلوکی
 منگسب و نایب اسطه عدم ارتباط هوام الدوله در کارهای خارجه من خبر در
 وزیر امور خارجه بمودم حاله در همان روز که این به راب ان اوقات
 از مشرفین عملی خطوط آرام گرفتم که با فرنگها من بخواه مراده
 باشد و مقصود از آنکه به مراد تو من با اسطه بعضی از اهل
 خطوط همانوی بر حی از برای من مستقلاً بساه خواهد پس عملی خارجه
 حرات باشند بیامی از سر انحصار عمومی در زیر امور خارجه هم
 که کاری نمیگردد پس بناسب چه کند و چه نکند از این صورت
 خارجه صرفاً منحصراً میشود بهمان خود شایسته شاه مراد اسطه را بدهد
 آیا بعضی وزارت خارجه عمرار این است را آنکه من بخواه منم داخله

و خارجه را در دست داشته باشد صدر اعظم بیست تازی نور حبه خلاصه
 حضرت میکم عفو فرماید بعد از آنکه واسطه متوال و حواس عامورین خارجه
 با حضرت سلطان من شدم و لایعیر از دین مرس « دالمور و کی » خرجه
 خواستم حاجتم معرض شاه رسام و خواهان از علی حضرت راهم میل خود
 کم و زیاد خرچ و تعدیل نموده به سهیر مشاوره افلاخ میمودم انگلیسهای
 ریرك ملتفت و صبح شده باشند و است که نامن سایرین و دیگران را
 دور اندازید خوشبختی خود را بدستی مردم منعم نکات بودم خرچیل
 مترجم سفارت انگلیس را به بند هدایا و وجود نمودم میداید که انگلیسها
 خدمت طلب آگاهی و حسرت و نالین صفت معروف اعطای حرهای بحرمانه
 و اسرار ختیه درات را بواسطه چرچیل به سیکلس شارژ دافرانگلیس
 میدادم بعضی حرمانت هم بر آن افزوده ناممور مشاوره میسر ستاده کار
 بر این موال میگذشت و خرچ از این قرار میگشت که اسناد و مهم مکرر
 تالیس فریخته ایلین میو « دلف » که از خات دولت انگلیس نوریر
 محضری و اقامت درات امران مامور گردیده وارد طهران شد آن مکار
 معضال برادر خوانده دخال ما را دیدنش باحت و فهمید که نفس آت چکارها
 در ممالکت حولهم شد وجه برنگها بتوسط من می تواند برد چه اسباب
 مساعدی نیست او آمده و چه موقع مناسی چه زمانی چه عرصه و چه میدانی
 حالا میتواند مقاصد جدیدین ساله انگلس را بواسطه من اجرا دلد و

البته بر گهون سال چمن حال و محال را عیبت می شمارد مرا در دولت
 ایران معیار مطلق و منسوط الید می بیند پلٹیاٹ انگلیس در آسیا و مشرق
 زمین خاصه در ایران و معدود ترتیب مخصوصی دارد انگلیسها ملتی معروفند
 هدر و مسمون و متکبر هیاشند اما تکرار تا آبوفی است که خود را می
 یار می بیند به محض آنکه بای احتیاج بمیان آمد سر عجز و مذاب
 بر آستان خاکساری می گذارند اس خضوع و فروتنی را تپیر و عقل
 می شمارند محض در اوقات حاجت از بند هر قدر مال و هر نوع امتیاز
 چنان حاضرند که گویی ندیده و جا گیرند هم طیب میسوند هم پرسار
 می حسند بدل یکسند اتفاق می نماید در این باره و دارای اندازند راه مروت و مروت
 بسیار درجه روح هم انگلیس تا به محتاج است اول خدعاس توده و هدایای بیس است
 چون از عالم احتیاج بیرون آمد زاید او عم صرفه جو و حبیب است
 حالا که روی استعداده شرافت است بروح و حرور از بر یکین خار در چه وضعی نه عقل یا
 نظر بر یکین میگردد در اسیاده هر قدر خالق نور کی در طهر آن با حقوت و ممانعت حرکت
 مینگردد باه روسی و ملازم راه مبرم آن ملک مرا مطلقا داخل
 آدم میباشد بعکس آن یکی هر وقت نامن الملقاب میسود بدوری ستایش
 میسود که با کمال خود پسندی حجل میسدم رفه رفته کار من در تمام راه بر

و این نکته حاواده با او صورت می‌مودم روزی در آنی صحبت صاف و
 صاف بدون رایه و هر گت مسئله تیار روزی که صبراً حسین جان
 قروسی در صدارت خود داده بود همانطور لا رحل مانده و معینه من
 این اخیر و بعضی عیاش برای دولت ایران حالی از صبر رساند چه عیبی دارد
 کارمکه اسالی سماتوانستند انجام دهند سما درست کند و این تکامی
 نامم شما نماید اگر این کار را صورت بدهیده دولت متدوعه و پادشاه
 خود خدمت کرده این دولت انگاس را خود در اینان نموده صما تانده کلی
 هم مالا خواهین برد از آنجا که من همور دولت خواهی بندم راست
 شخص اعلی حضرت و وطن پرستی او را به مملکت ایران در نظر
 داشتم و بذاره آرا در این سبیل نگذاشته بودم مابعدی از نهان دولت
 به صورت بردا حتم در یکی از مجالس مساوره حکیم امیران و اسوی حکامه ماشی
 مدهوس اعلی حضرت همایونی که سالها در آن مسختم نموده دست حضرت
 داشت مسازالیه که بلور حضرت مرانطه دارد؛ این سده و دانست که وقت
 کتو است و موقع را باید از دست داد دامبر اجرای این قصد بحرین
 و تحریک نمود معجلا انگراسی هلندی کرد و روزی در آب دایم که
 بی فعلی ماهوری طهران بر ستند دوسه ماهی طول یکسید که پسر روز نا
 حسی برار با نظم ای با ملت انگاس بر بازار انجامه رسید سعول انگاس برای اسه پادشاه
 در حال دولت خواهان را اسوعلی حاصل بود در حد در ظاهر او را به پسر هانگا با
 جنای بودیکه معصرا صدهاسم انتشار می‌دهد ایران دافرو در هر از کرده بودند

تعمیر مؤذن و خوشروئی موسوم به دومیل را در آن بانک ریاست
 داده دو میل مردی را که بود باسروط خیلی آسان مردم گرسه و گدا را طم بران
 از رحلت دولت و گرسه و اعین به لقرص میداد و مردم از آن بانک نهایت
 خرسند و راضی بودند پس روز بعد از ورود مظهران و ملاقات با دکتر
 طاوران و غیره عریضه به حضور همانوں عرض و انعام و امام کارگذاشته را
 استنفا نمود

انلیحضرت شاهساهی را در الوصف تعجب کردند که قریب ۱۷
 سال از این مقدمه می گذرد و در آن مدت هیچ حرفی از روبرسیده شده
 مگر بعد از مراجعت موکب اقدس از سعراول فریک رویر چند ابرو نسب
 کرد و از دولت ایران سکایت نمود و خواهی سبح از دولت انگلیس سید
 حالا چه شده که از میر باد و دوستل کرده ما کم خان از می و در بعد از
 ایران در لندن حزن اندا معنی وقت دامن اختیار رود تر ملخ ها از
 او رسوه گرفته بود و این دفعه هم که سر روسر مظهران می آمد
 برای اینکه بشد بد برای خود درست کند باز ناو خوبی سه سال ما کم را حرب
 کرده آن از می آسین هم نوشته جنگ رسادی از لندن بایت تحت امران فرستاد که
 دولت انگلیس حبیب و چین میگوید و مطالب چند اظهار می ماند و در باب
 حقوق ناسه روتر جدا ایستادگی دارد بیطاری ظاهری من و حمله
 وای و وسوسه سایر و رراء بواسطه سر روتر اعلا حضرت پادشاه را

مر آن داس که حکم مابعداد مجلس فرمایند و ایضا مطلب را در
مجلس مذاکره نمایند و حوائیکه لازم است به سررودتر اندیشد از حوس
نحتی های من برس دالفور کی سعیر روس هم موافقا مرحضی حاصل کرده
به بطر صورت رفته و از جانب دولت خود حوائی حال وی قابلیت که
هم مقهور حیالات راه حلیله خود گردیده و هم دچار دسایس عرب صاحب
مترجم سمارت روس که سبب ساز زدافری دولت معری الیهارا در طهران
داشت حکیم طلوران را هم ماعرب صاحب سایه مودنی بود میداست
که او در مسئله پول حریص است شی دوست قدیم خود را با پسر رودتر
دعوت کرد شامی خوردند شامپسی رده سکون موغی دولت روس را
در مسئله روپتر از عرب صاحب در همان مجلس بمطایق نقدی خریدند اما
معس و معلوم است که این بیع و شری به چند صورت گرفت خلاصه مجلس
شورائی هم حکم همایونی عقید شد و اسخاص مسطور دلیل اجراء
آن بود

« باب السلطه » « عبدالملك » « صاحب دیوان » « سفیر الدوله
« امین الدوله » « مخسر الدوله » « قوام الدوله » امین حضور » « اقبال الملك »
« حکیم الممالک » « اعتماداً ساطمه » و خود حاکم روسیه هم در تفکونی در
مجلس سنده بود که علیحصر شاهشاهی ورود فرموده بطمی در
افتتاح ایراد فرمودند که از اول جانب آدم تا کمون بیع یادشاهی مستعمل

چنین عبارات بر زمین بیابانده بلکه رؤسای ملل جمهور این قسم بهریرات
 نموده پادشاه کار آگاه فرمودند شما را امروز برای اینمطلب ما س محاسن
 احصا فرمودیم که گوش عرص رو برتر دهید نه بیید چه میگوید
 دیحق است یا می حق اگر حق دارد حازه چیست و اگر حق ندارد جواب
 شامی صریح نا و دهید مخصوصا هر يك از شما ها میسارم که عداوت و
 عرص هم که ما هم دارید کنار نگذارید فقط صرف دولت و صنعت قساطه
 ملت را مغرور و ملحوظ دارند طوری گید که بعد از ده سال
 دیگر بیزه زمین ایران به من که پادشاه شما هشتم ترین بگردد بر مردها
 لعنت سعادت من شما را در حل و عهد این کار امین و مختار نموده ام شما هر
 يك مسئول هستید مجبور نیستید که همین امروز جواب دهید و رای
 خود را ظاهر کرد مسئله مهم است عجله لازم نیست امروز عیال
 بسوید درست بخاطر نگاه دارید سعادتای خود که رفتید و دوستای و
 آشنایان بلکه اهل و عیال و عطار سر مرحله خود در ایست سئوال و جواب و
 مساوره ساقید پس از این که حیا بپخته شد هر چند بطر تان آمد بسوید
 و اوراق مسطور را ده یازده روز دیگر ما خود نایمجا یاورید و نه
 مجمع ارائه دهید تا صحیح از سعیم جدا شود و مسئله بدرستی حل گردد
 انچه صورت همانوی بداره تقریر این خطابه شاهانه مراجعت فرمودند
 اجرای مجلس شورای در اطلاق بدار حجاب که در ل رسمی من بود جمع شدند

من باوجود شش صدارب و کمال فیدی که در باطن دارم ظاهراً در نظر
 شاه‌شاه همیشه خود را رئیس آبدارخانه خراج میدانم در سفر و حضر
 هرگز این محل را ترک نمیکم اما با این اظهار بی فیدی از تمام حضور
 ماسیه حتی میرزا تقی‌خان مشیر بفتح حضرت و ادب از مردم دارم چنانکه
 هر يك از ارکان دولت از دحول و خروج به من تعظیم نکند در همه این مجلس
 آهاری می آرز و حقیقت میکنم و منشی های خود دستور دادم که مردم
 عموماً اعلان و اعلام نمایند که در عنوان او مراد سلطنت به من همانا بوسید
 که حضرت و این عهد و ادب است ملاحظه می نویسند اما محاسن شوری در باب انجام
 کار و ریتر قبل از همه من با کسی از کتب خود در آوردن پیش از آنکه بوشنوع
 را در محاسن من محصور تقریری کرد گفتم در تمام اهل محاسن معلوم باشند
 که من در این کار مطلقاً و اصلاً دخالت ندارم مگر ای عرص و بی طرفم
 اذعان که در خارج و مردم سر روز و وسط حکیمانی مالوزان عریضه ای
 سخاگدای همانوی ایصال و استدعای انعام کار گذشته پدر خود را نمود
 عریضه آن است که می بیند و ادعای خسرا تیرار راه آهن است صورت
 حساب بلعریضه فرستاده و مبلغ را که بجهت امنیت اول شرح کرده و بمصرف
 اوزار است راه آهن رسانده و آنچه را که مردم تعریف و تکلف داده در
 آن زمین ساخته آن مبلغ را هم که داده حساب کرده و بر اصل اعز شده است
 موافق این صورت دولت ایران قربت با کزور بوهان بدل این ممالک

به رویر مفروض است باید بجوای و طلب او را داد و سندی که در دست دارد از او گرفت و باطل نمود و بنا بر صاحب در صورتیکه دولت ایران برای این طلب روجه صادر و در روز حاضر باشد خود در وقت جاریه دیگری بدست آورده و فکر کرده که برای دولت ایران سبکی و سختی ندارد بلکه فایده و منفعه حاصل هم دارد و آن فکر و حوازم است که با اجازه داده شود بانکی در ایران دائر نماید اگر این امتیاز باو داده شود امتیاز نامه اولی خود را که مستند دعوی اوست بدون آنکه مطالبه دیبازی کند رد میدماند و طلب هر نوع حقوق خود را نوشته میدهد تا که مدعی هموان مستانه ندانم خواهد نمود بانکی که میخواهد دائر نماید آنرا بانک امپراطوری ایران میباشد اصول شرایط امر هم نوشته ملاحظه فرمائید آراء پیر هر چه فرار گرفت بحضور شاهنشاه معروض دارید تا امر اصلی صادر شود معهود است که من در این کار ملاحظه ندارم فقط حامل نوشتهجات پسر رویتر و حاج امر همایون هستم تا که نوشتهجات را ببینی حاج مشیرالدوله نوشته آنها که بر طلب فراسه نوشته بود خود نگاهداشت و فراسهها یعنی رحمه آهارا به میرزا علی طالب امین الدوله داد مشغول خواهند گردید و مشیرالدوله با اسئل آن که زبان فراسه بود معانله و تطبیق نمود باهی اهل مجلس نشسته رهیح نمیکردند تا قرائت فرار بله بانک تا بحام رسید و بواسطه اظهار رای شد از حصار آنها که خبری از مسائل بانک و ثروت هاست نمی فهمیدند و از این علم بهره نداشتند بعضی حراست که اندک ره طی داشتند

هم نایبند برخی که اندک با حشر بودند چون پسر روبرو، الا واسطه
یا مع الواسطه یا بوسیله حکیم ظواهر است و آنها و عنده کرده و آنها را طمع
اندازه بودند به معیند بر داحیه گفته اند برای دفع شر رو بر بهتر اراضای
ناتیلرنامه بانک جیری نظر معایت اعتماد السلطه گمت اولاً باید دانست
که ترجمه این قراردادها مسائل مطابق است یا نیست بر احوال حشری تفاوت
و اختلاف ترجمه با اصل بسیار اتفاق افتاده که خسارت کلی وارد آمد و بعضی
ماخذ آن سطحی ندارد و ایجاد لغاب و محسوس همور موجوده ایم خوب است
ابتدا ترجمه را ماعیل امکناب معائنم چنانکه اعلی محسوس فرمودند هر یک
از چهار ترجمه را با خود بمرکز سرد در خانه به رعایت و ثمرات این ملاحظه
کردیم و مطالب آنرا نسجند و دسته آید و در جمع شده هر کس را هر چه نظر
آمد در محاسن اظهار نماید بر حسب اهلاق روزی چند بود که من نظر
اطعی با اعتماد استاده میبودم بدانرا که آن حرف را ارو تیسیدم بر آمد
الوصف از او بر چندم و سپیدمان شدم که چرا او را باین مجلس راد دادیم
به صورت اینکه چیزی بدل از وقت او را از مسطور و به سود خود خبر نداده بودم
خیلی مالالت حاصل نمودم ظاهر استحقاق قول از را کردم فرار شد تمام
بوستجاب را از اصل ترجمه در آن روز که به چشمه بود با اعتماد السلطه بد هم
از سرد و مقابل و مطاشه تخیج و تصویه نماید و صبح ششبهه مجلس بسیار
دره زبور بعد از خوردن ناملر در مجلس معتمد شد اعتماد السلطه گتم

مطلبی که صبح در اینجاء طرح و مذاکره کردند در عصر بود یعنی آنکه به
 بیستم روز در حق مطالعه جلساتی امتیاز نامه ۱۷ سال قبل را دارد یا ندارد
 فقره ثانی آن است که ما ضمن طرح و شرایط فراره مه اور-ین گئی شود
 و بوجه صحیحی دولت از این محصله فارغ گردد و اصل کار را کنار
 گذاشته شود در امشعول فرع میساییم و این کار ظاهر اصلاح میماند، اب السالطه
 فرود من پسر شاهم و عیبهکاری باین کارها ندارم بلکه حضور من
 در این مجلس لازم نبود تکلیف حاضرین است که در مسائل مسکله دقت کنند
 و ای وعیده خود را به پیشگاه همایونی معروض دارند هر طور میل و رای آورد
 اقتضا کند من مانع و مطیعم و از خود برای مخصوصی ندارم صاف میتوان گفتم
 ما در مطالب امتیاز نامه اولی مربوط نیستیم پس ما خود بی حمری چگونه میتوانیم
 رای بدهیم و عرض در این بلد کنیم چه میدانیم چه نبوده وجه شده امین الدوله در
 کشف این مطلب و حل این مسئله نهریا یکساعت حرف زد

خلاصه گفتار او این است در زمان صدرت میرزا حسینعلی آنتار
 راه آهن برقرار شده بودن بعد از احداث ارفرنك كه وقت و موقه اجزای
 آن آنتار نامه بود چون مردم درصد میرزا حسینعلی شورس نمودند علماء
 و مجاهدین در قسح و مسح آن امیدار معر شدند در معیل از منازل گیلان
 حسینی خان که اوقت وزیر فواید بود ناگراهی بر وتر کرد که چون
 از موقه اجزای حصول امتیاز نامه سما گنسته و هموار اندام شدند، از طرف شما

نشده دولت ایران این امتیازنامه را ماطل میداند از آنجا که حروریات رسم
و معمول است امور معاقه بطریق و شوارح هرستوال و حوامی دارد ناوبر
فوائد است و او در حال مسیاید بلگراف مرور را حسب ملی جان و رور فواید
رودتر حدایره کرد اما افسوس که از طرف دیگر عیب بهم رسانید یعنی
عملیات ایرانی بدستور العمل معلمین و چند نفر صاحب منصب انگلیسی در آن
حوالی بهم فرسح از جنگل را بریده و راهی مسطح کرده بودند و آنها
اورورتر شود گرفته بدلیس نمودند در دو سه روز توقف رشت به تعریبی
سنگین همایونی را حوالی آن بهم فرسح از جنگل برده و همرا حسب جان
که در حوزا از صدای معروف میداست بواسطه پنجاه هزار لیره
دیگر بلگرافی رودتر رده اورا نرمانک از شروع شدن کار او گفت و اظهار
داشت که نندکان شاهدشاهی سعصا با شرمهات سلطسی سر کار رفته
و خیلی تمجید فرمودند بلگراف صدراعظم مشعر بر اجرای امیاز نامه
رودتر و تلگراف حوزیر فواید در آنکار شروع شدن کار مفاصله چهار روز در لندن
به رودتر رسید و از آنجا که رودتر حسب ظاهر شروع نکلو نموده و از
صدراعظم ایران هم سدی در دست داشت پس است تلگراف حسب سعصا جان
رودتر فواید حالی از اهمیت میمود نهاد روز همان وقت در رودنامه های
انگلیس پروتسب کرد که من مصلها حرج کرده ام و شروع نکار نموده است
صاحبی که صدق من است از شخص اول دولت دارم حالا یکی از رودرای نمره سوم

ایران که وزیر هواید است چنین تلگرافی به من مسمایت پر دست روتر
 را ابتدا تمام اهالی انگلیس صحیح و درست دانستند و او را محض شمردند
 در همه روزنامه های انگلیس نوشته بودند که ایران یا باید امتیازنامه راه آهن
 روتر را بپذیرد یا در اجرای اصول امتیازنامه و کار خود با او همراهی
 نماید و یا با نفعی را که از حرج گرفته نامنفع آن مسترد کند و امتیازنامه
 خود را بگیرد این روزها تواری طهران رسید بعضی از نظر همایون
 گفتند و برخی را ملاحظه فرمودند سفارت انگلیس هم در ابوقت بواسطه
 تغییر صدارت و شورش اهالی و علماء دانست صلاح در تصویب روتر نیست
 تا حدود سال ارایه مقدمه گذشت ماموری که همیشه از جانب روتر در طهران
 بود و صالحی هم عین هر از تواری از او خواج در وقت می نمود بهر مجلس
 و محفای ورود میکرد اول حرف او بیروست و داد خواهی روتر بود بیشتر
 از جاه مرتبه این تفصیل بعرض حضور مبارک سلطنتشاهی رسید و من خودم
 که امین آن وقت هم چندین بار گفتم کار روتر را مانند مکتومی کرد سهل
 و معوی باشد گناشت از آنجا که معلول و شار لاسی یکی از کوه کارهای
 میرزا عیسیخان بود هر وقت مدگیل همایون حبری تواری بلک با او میفرمودند
 او هر دو دست را سینه گذاشته عرض می نمود خطرها را که در راه تواری آسوده
 باشد و هیچ از این فقره چیزی نماند طرف روتر مطالب خود را به پارلمان
 انگلیس عرض و رجوع کرده اجرای پارلمنت صورت اعتبار نامه را خواسته

و بدقت ملاحظه کردند و در روز بی الحقیقه دولت را هرب داده این بود که جمعی از معتبرین رجال دولت انگلیس از اجرای پارلمان مثل لرد دربی و غیره گفتند دولت و ملت ایران در امضای این قراردادها مستهای بلاهت را داشته چون کوری که هیچ به پید و کوری که هیچ نشود این مصدق اجرای پارلمان سبب شد که پروفس روتر در انگلیس فایده به بحثید و ماوس صرف کردند ماموری که در طهران داشت و هر سال مبلغی مامویناد لندن طلبیده و از حیث افیاد امیک حساب است که حرفی در ایستاده می نمود دیگر این ایام که مطلب را تجدید کرده اند من حجتی این حدید را صدایم حرف امین اندوله با سجا حتم شد بل من سخن آمده گوتم اگر چه من فربك را ندیده و معروفی در حق مرگها ندارم اما از فزونی که حدید به من گفته اند رسم و عادت انگلیسیها این است که در مطالبه حقوق خود عجز نمی نمایند صابرند میدانند تا آن قوت کاملی که آنها دارند هر وقت باشد حق ثابت خود را در وقت میکنند بلکه منابع آبراهم می گیرند فرصا که حالا هم چراغ سر به پسر روزی ندهند و او بی بیله رام آمدن مراجع می کنند بار مساز حدیدی و حدید مطالب و طراح استاه خواهد پرداخت و ضمرا در جهت خواهد انداخت اسعای روتر با دگری ماند که مرحا کسر باشد بمعرفه و ریدن محصر هادی وی آن نرسیده سله می کنند حصار همه صدیق کرد با عتد اذالاطه - گفت حصار دارد و ننداسم این مامعی را که رو دینتر

اصلا و فرعا مطالبه میکند صرفی چه کرده جواب دادند پنجاه هزار دره و سر را
 حسینخان صدراعظم گرفته همیشه طورها هم میرا ما کم حال بیست هزار دره
 حاجی محسن خان بهین امانک بیست هزار لیره و سرالدوله حاضر صلحی هم
 اقبال الملک حاضر صلحی هم مردم دیگر که دست اندر کار بودند به تصریح قریب
 دو سب هزار لیره اعلی داد است و یکصد هزار لیره هم خرج کرده اعتماد السلطنه
 گفت از میرزا حسینخان یکسری بادی مختلف مانند آنچه از رویتر گرفته و روه
 پس انداخته سایرین هم که این رشوه را خوردند و حاضرین رد گفت ماهی را
 دولت در طرف چهل پنجاه سال به عطف سردار کلا کلرو و تر کده میشود
 من از این حرف بجای ندم آمد و مشیرالدوله و اجمال الملک و بعضی از حضار دیگر
 که حضور داشتند بزرگ حوششان بیامد و همه در مخالفت با اعتماد السلطنه
 نامش مواضع کردند و به همین حال آنرا در مجلس به خورد روز شنبه مار مجلس
 منعقد شد اعتماد السلطنه بر حومه قرار نامه و رترو اصحیح و با اصل مطابق کرده
 به مجمع اطهار تاشق حوب در این بر حومه راه هر بوع ندلیس بسته شده بود
 ما علی الظاهر هیچ نیکتیم و در باطن همان بر حومه اوای را که میرا نظام
 مهندس الامالک کرده بود و سراپا اعطی بود چنانکه بشار طبع و بشر آن عالم
 و عامی تصدق آمدند و گفته اند ما هیچیک از مطالب این امپراتور را ندانستیم و به میدیم
 ما حد فرار دادیم محضرا ما در همان مجلس قرار نامه را می کردیم و احاطا
 با بعضی همایونی رسانیدیم و اسکی در ایران ایجاد کردیم که هیچ کس از آن ایجاد

میگرد و در این باره میرفت جمیع آنها شوکت و بوسه سر مایه دولت و رعیت را
 . محضاً لشکر سلطان باو دادیم و از آنروز کمتر عداوت با اعتماد الساطیه را
 خدا بپیمان مستم و من قسم خوردیم با او را بحاکم سیاه بنشانم دست از سر من بردارم
 و بر این خیر این خیال این شخص را با خود صدوم مخالف دیدم و من بعد از آن اگر
 پیش از این او را دیده باشم گفتم که با پیغام داده بودم که من در این شهر
 حاضر میمانم از سر زودتر برای تو میگیرم طمع بول و منیل سازم با من او را
 ساکت میگردیدم در هر حال صدت او با من مراد شدن اندی بوی ساحت حلاسه
 چون بمانک سرگرم من و واک سیر انگلیس معصود خود مانند مندم
 دولت و ملک انگلیس به محبت ما اگر امیدند در صد در آمدیم که شاه را هر ملک سرم
 و اظهار امتنان دولت انگلیس را زود به بدنگل همایون متوجه و معلوم
 سازم برای این مسافرت اشکالات پیش آمد از جمله واک کمال منیل
 را مابین سفر خسروانه داشت که باید دولت و ملک منیل از حرکت دست خود
 ایران کاپا بعیر وضع داده و ظلم و تعدی دست اندازی منیل رحل مردم که
 طریقه و سبزه ذات عاجزیه بود موهوب و متروک شفه و هرات از احاد و افراد
 رعایای ایران مالک حل و مال خود میباشد پادشاه در حیات رحمت رعیت
 مثل سابق حق تصرف مال و حکمت آنها را ندارد بلکه در عزل و نصب رحل
 دولت بهوای منس حرکت خواهد کرد مگر اینکه بقصر اسحق منام
 گردد و نجات شود این فرمان هم که صرفه شخص من در آن بود و هم فایده

قاطعه ناس بود صادر شد ز حد هر ار سجده از آن طبع و در تمام ایران حدش
 تردید اگر چه دعائین این فرمان مطلقا مجری شد با آنکه کار بدی و ظلم
 در مملکت نرویش و عزل بعضی معر صانه اوج گرفت لکن در می توانم
 گفتم این چنین خدمت را من بر عرت و مردم کردم و من اگر چه در ضمن
 نسبت بدولت مستغله حسانت بوده زیرا در حقیقت حستم و کوس رعایا را باز
 کردم سوال و امم مادیله و سه نام نمودم که کش از این سلاطین فاجح
 باطاول و تعدی ساطط کرده اند اسباب سمر فرنگ بروی فراهم میماند
 سفیر انگلیس که بیشتر از من سرگرمی این کار اصرار داشت بعضی از
 کسان عزیز الساطین را توسط جرجیل تطمع کرده و در سه هزار
 لیره میان آنها پاشید که ان طه اناک را بر آن دارم که عرض و انجام نماید
 تا این سمر سرنگیرد در این وقت داله ورگی سهر روس هم از طرف دولت
 مطبوعه خود تمایزات خیلی سخت داشت همین روز ورود نام من ملاقات
 سود و گشت یا فرار نامه بانگ انگلیس مابند بازه شود و با اندام متعارف
 آمدن مسون روس با بران شود و به چه حوجه مدعا به شاه احوال و نکند که
 ما از راه ممالک روس نگذاریم ساه آمدن ورود من در حواله داله ورگی
 متعیر ماندم که روس دشمن فیزی زار ما طرفه ها را در این طرف است و در
 انداز راه جدید روی سر گرفته چه جاکی ماند سر و دست طرف است
 هم اگر چه سسیو نور و سردا فر ای حال روس که ساختن دکری را پیش

شده مسلط است اما در نظر دالهورکی بقدر سکت عظم ندارد لکن شب
دیگر بعد از مشورت با ولت سمیرانگلیس پلیسی که ارباب گذشت همکرا
در کالمنکه نشسته فابوسهای کلاسکه را جابوش کرده می جری به سعادت
روسی رفته بر دالهورکی وارد شده دست و پای او را بوسیدند و وی را از مرکب
لحاجب فرود آورده بعد از آنکه بر جومالزم شد چاره کلورا از او خواستم
دالهورکی يك كلمه فارسی نمیدانست شکف نامی مترجم داشت ستوال و
جواب ما را ترجمه میسود اسدا را ندست خانه ورکی دادم هر چه خواست اشتم
کرد بدستور العمل ولت من ساگد و حیرت کرده باز نگاه می کردم و نسیم
میسودم همین که از جوس و حروش فرو شست و حرفش تمام شد گفتم چه
عیب دارد مادر عوض اختیار بانگی که مانگلیسها دادیم و علی الصعاه چندان
فایده حال قدرت دولت انگلیس در ایران ندارد بشما اختیار دیگر میدهم
و شما فوراً و بلا تا بر قدرت متراراه خود در ایران موسواس حکام دهید و
بیشتر از پیشتر بنماید دالهورکی گفت مثل چه گفتم هر چه خواهد بود جواب
ما به مجلس دیگر انداخت این باخیر و تعویق اسباب امتداری من گردید
همیدم می خواهد اردنار بطرس سورع اسیدانی بنامد و اجازه حاصل کند
خلاصه بعد از چند روز دالهورکی بعزل من آمد و گفت ما امتیاز راهی
از امرلی بظهران را می خواهیم که ابتدا سرا هموار بوده بعد از آن بششم
گفتم دادیم دیگر چه خواهد گفت اختیار کنی برای در تمام رودخانه

هائیکه درجاک ایران است و بدو برای جرزه پیریزه از صص تا منع گتم دادم
 دیگر چه میخواهید گتم سدهمتری که بعد از راه آختیاری سایر دول و عمل
 میخواهند نمود از هر قبیل باشد اول از ما اجازه خواسته و ما را مسخصر
 سازند شاید ما با شروط سهل تر قبول کنیم گتم دادیم دیگر چه میخواهید
 دالمورکی که اینت حواها را شنید و این تمکین دادید عرش را سیر
 کرده چه باور می نمود یکی از این تکالیف او پذیرفته شود مرخواست و نه
 من دست داده من فقط همان دست راست که ضرر ایران دوار بود باز
 دادم و دست چپ را که احبار نامه رویتز در بند لیره در آن بود درج کردم
 و با خود گتم اگر ضروری به مملکت ایران وارد میاید بیاید انگلسها که
 دروسان من میباشد بهتر این است که دچار حساسی بشوند این سه فصل
 از ملاقات من با دالمورکی میباشد که آشکار است شاید فصول جمع دیگری هم
 داشته باشد که هر آدم عاقلی میداند که از همین سه فصل چه سرر هاند و لب ایران
 وارد میاید اول در بفره امبار راه شوسه از اترلی نظیر آن که روسها داده
 سده پوشیده بیست که روس عاقلی است بی شک وای بر فخر و هوس
 اگر از نروب و پولی علاوه بر معارج عادی وقتی بحدک آورد در داخله مملکت
 خود در حدود دولت حرج میکند و بمصرف میسازد که برای او اهمست
 دارد هرگز آن پول را با ایران میاورد که کسی چیزی از معارج آن سبند
 یا سب - س راههای ظامی سرحد الملل است با طرقت تعالی در داخله روس

محدود و چنانچه دولت روس یا سرمایه داران آن ملک سرمایه گزاری
 باران من آوردن که طرح ساحل راه ابرقی طهران نماید چه در آن
 فتره برای بیشتر ارجحیت اینک دولتی و مباح تجارتهای فایده و صرفه مند
 با راه آهن در ایران پس این امری که روسها داده اند راه شریتمند
 فرنگ را با ایران می بندد یعنی روسها در ساختن این راه معاطله می نمایند و
 نمی برند دیگر آن هم که با وجود امتیاز روس نمیتواند سایرند بهترین
 راهی که برای تجارت و ارتباط ما است همین راه است که بواسطه بی پولی
 روسها سالها ساخته می ماند و در خصوص راهی که به روس و قفقاز و تجار
 ایران را این راه وارد باید ثابا در فتره کسیرانی در رودخانه های الحقیقه
 ما است و عدم جدل بطریق وجه سهو عظیمی کردم که فزاین فصل توضیح
 بهر تا حتم مثلا از جمله رودخانه های بیکه احیای کتی ای را در آن بداند
 روسها و آنگاه کردم یکی قزل اوردی است که در سید و دیگر معروف
 است دولت روس همیشه در حق خواهند بود که از مص این رودخانه دریای
 خزر تا مص آن که در قزاق ایران و حوالی سندج کرده آن است دخل
 و صرفی نمایند ثالثا در دادن سایر اعتبارات هر دولتی و ما با اجازه دولت
 روس بود که یکبار شوکت و استقامت و آزادی و اب ایران را با دادیم در دست
 درین دول ارفیقیل و اطاع که ما با در تحت سلطه دولت عثمانی بود و داده
 از حد و چه در از رعیت ندارد دستش باز است و با هر يك از دول ایران

می‌تواند هر قسمی معاهده برقرار نماید و امیدوار بودیم پس در باب ایران را از دولت فرانسه هم کمتر و بست‌تر کردم گرفته‌ام دادمش نیست پهلوار روس و تعصیب او را بدولت اسپانیا معوجب سید ثابت کردم چنانکه بعد از دولت ایران هر کار خواهد کرد باید اول از دولت روس اجازت حاصل کند بعد اقدام آن سردار در حیالی که در وقت داخل این امتیازات دولت روس می‌بودم فقط این بود که سر دالغورکی را بیخاسته او را ساکب کم و بلز راه فریک به بندم پس از مراجعت ممکن است اسکول کم چنانکه در عصره امتیاز نسا کو همس کار را کرده چه صدمه‌ها بدولت ایران ردم و چه سگها باز آوردم که شرح آنست جمله باید بعد از سفر فریک بیرویم و ام به من دستور العمل‌ها داده‌ام گفتم مدار ورود حاکم روس چه باید بکنم و چه باید بکنم و چه بگویم چون تسریح در روس رسیدم اول کاری که کردم سررا نظام مهندس الممالک را که از اراض کپسار انگلیس شده بود سرانداخته و اعتماد السلطنه مرحوم شاه را ریخته‌ام از کار دور ساخته مدار ورود با جدت روس از حکیم طایوران در خواست نمودم که بحانه مسیو کوس وزیر امور خارجه اندولت و مسیو رسولت نایب او که هر دو یکوقتی در ایران وزیر مختار بوده اند بروم و عقو تصرفات گذشته مرا مستند می‌شود و صریحا بخدمت دهد که بعدها رفتار من به طایق عمل و مقصود دولت روس است و هرگز

و پنهان بود که گزینا هیچ سود ندارد و رود کشور دریای آزادی هر چه آن
معموری و آباد را میدنم بخزاین رعتم بیشتر میدن همه اهل اصطلاح
مینامد خزاین من باب را بسنه اند خوب است یا مدحه عرض کم
من آزادی و مسرت خاطر را در آن میدنم فدح مردم سو می کشیدم
در بلژیک ملکم حاکم سفیر ایران معین دربار افند و ولف سمر انگلیس
معین در بار طهران با سمان آمدند پس از چند روز توقف در ابورس
در رکاب عالی انگلس رفتیم طوری دوام انگلیس سوکت افندس را
مدیرانی بود که گونا گونا پادشاهن را از سلاطین اروپا آسانا با آورد
اسطور محترم به مدیر و به ولف و سمار وری صدر اعظم انگلیس
و جمعی از وزراء اندوای و وکلای ملت با یکدیگر همدست شده و
ان سرحدات و نوع الوده را فراهم آورده که از این راه عبوری در پاشیک
انجام صورت دهند و امر را ارج نمایند پاشک انان حضرت همانون بیس از این
سطرفی بود میچیک از دوز روس و انگلس بلکه عثمانی و سردار
دیگری مرجیح بسنده انان میخواستند با طرف دیگر بکلف ایوصه را مهم رسد
دولت ایران را نامع و دست نشاده انگلیس کند تا شانه حاله و
سلاطین اسه مملکت را مل صوبه خاها میهد در تحب اقدار بر پایداری کبیر
قرار دهند و شان سپهری ایران را از امارت انان الی و جنیو معر
نزل بر سارک با معصبات مد کوز من هم در انگلس اسطور معر

و مقدر بودم که در ایران بودم و هر نکامی که انگاس میگرد قبول
 مسموم در حیرتخواهی دولت انگلیس از رحال و کارگذاران دولت انگلیس
 انگلیسی تر بودم و بالاحصله سائر مری صدر اعظم انگلیسی از کهنه نفس
 های دنیا به د مرا رها نمی کرد بقول معروف انگلیسها طوری در سرم
 را باند کرده بودند که اعضا باحدی مینمودم حتی بولینسمت اقدس خود
 این عجب و عجوب رور و دماغ ما ما مانکه انگلیس بدرجه کمال رسید چه آیا
 حضرت معظمه در آنروز مثل حمام را که بردگرن مثل و امتیاز دولت
 انگلیس است بمسب خود به من دادند و مرا ای آنکه پادشاه من و سایرین
 خیال نکند در اعطای این مثل قصد و عرصی است به پنج شش هر
 دیگر هم از همراهان پیرشاهای دیگر انگلیسی داده شد از ابتدای اختراع
 این مثل این دفعه اول است که شخص احدی و مبارجه اعطاشده
 من چون این سارا را از اشد دیگر بر زمین را از فرط عرور زیر پای خود
 میدیدم و به آسمان را بالای سر معاشین مانت بودند که حرکات و
 سکنات نشست و برخاست من ندیدوانها شهاب صبر ساینده در هنگام
 عرایض در حضور همایونی حاضرها میکردم که اگر در ایران بودی اله نور
 سرم از بدنه جدا میشد در این حال و ایام عتاب من حاکم جان و در اصبیح
 سمرقند هرگز لیره ندیده حضور مبارک کرده و امتیاز دائمی لاطری
 را در ایران گرفت لاطری نوعی از مباراس و ان کهنه حریف از فرط

رنگی این اعتبار را نسله خود حواسب بلکه ابراهیم مشی خود که از
 فراسه بود و موده از انگلیس حرکت کرده ساریس اندیم موهج اکسمورسیون
 بود دیگر چه کارها که نکردم نالوب بنیسته ناسمان صعود نمودم در
 مدت ده روز امام در آن پاشخمت متصل با معسوفه پیوده مشمول سیر
 و گردش بودم و برای آنکه برده بروی کارهای رخت خود کشیده ناسه
 سر با مرا تو ملی بعضی صحنه ها و مرا کر اعانه صرا دادم تا در روزنامه
 ها ذکر خبری از من مده باشد همه و بالرا وزیر مختار دولت جمهوری فراسه
 مقیم طهران ارساله اوحی سان و جمادل لژیون دیور از دولت متوعه
 خود حواسب این همان سنایی است که دولت امراطوری اپلیسیون برای
 مرا ارجاع صدر اعظم حواسه بودند در پارس که بودیم سر روز
 از لندن ارجاع آمد که بعضی از قضایا مار باکی را که در طهران گرفته
 بود جزو معرون تصرفه ناسب بحیر مدهم رسو مدهم داد گرفتیم و
 حواعی بحواعی بانصای ادشاهی رسادیم مدهم اسکارها را که میگردم معدهی
 بود و کسی جز ناسب از فراسه اندیم به آمان بعضی پامدهای دول
 که جاک را سر کردم رسیدیم بحالت اطرس مد از فراسه در موقه
 در مده رنده از تصرف بانا ساطله محسوره بود رسید چون عرصه در حوص
 باکت اسیالانله مده و او مرقوم ناسه که در موقه حلومی بخار
 ابر رسدند حواسه سلیس ممدار شده و مرا در بردار کردی سرعان مرا

گرفته گفتم آیا چه مگانه است یعنی برای من سر آمدنی فراهم آورده اند
 مخصوصه بارگروم و عرض کردم با کسی که برای اعلیٰ حضرت آمده چون بواسطه
 اعتماد السلطنه است البته بر صدم میباشند و گاه ما یون باخار شده و ستمی
 از عرصه مایه السلطنه را که مطلقاً از طی من بد است و فقط و هاج طهران
 و سواج نازدایران بود به من نمودند من باز اسوده شده بد گویی زیاد از
 اعتماد السلطنه در حضرت اقدس نمودم شاهد ساه حصن بسکن حاضر من در سده طی
 در کمال حسرت با اعتماد السلطنه بوسته و به من ارائه فرموده فرستادند از
 حاکم اطروش حرکت کرده و از اعتماد شروم شدیم از اعتقاد ان براه آهوی
 عبور کرده تا مجلس آمدیم و بعد سرحد ایران رسیدیم دولت روس خون از
 کارها که من در آنجا میس کرده بودم حسرت داشت کلر نگاران او به دانسته
 و به من و هم و احترامی که به ایندنگاه دارند نگاه داشتند وقتی که سرحد
 آمدیم متوقع بودم از طرف اعلیٰ حضرت ما یون زیاده از حد به من اعات سرود
 شد من سند براسهتم و سالی دشنام را منحصر معدن ساه گاسم و
 بدگویی بردا حتم هر شب عمار و شراب دره برل دادم و پندی حمل مقام
 کاشی در مجلس تولید پاتساه را در می آورد من معذرتدم و به صوم
 هیچگفته در تمبر زیاد نمادیم اما چون بدنگل اقدس در اس شهر کسالت
 مرا حی پیدا کرده بودند باچار چند روز در باسج بوقف نمودیم ان کسالت
 طوری سند کرد که من بران سند که کارگنده و بناید بر دگای

شاهشاه امیدوار بود خیلی از این باب خوشحالی داشتم همه امام‌امرات
 دول و ملک و ایران مرا حاصل شده بودند و سه کرد و هم از ارب پندرو
 رشوه اهتیار ملک و غیره اندوخته کرده بودم لذا برای اگر اس حلازه
 واقع می‌شد برای من به چند حبه صوفه داشت یکی اینکه من و
 سن و لیعهد چندان تهاوی نداشت پادشاه جوان و وزیر جوان از این گذشته
 مسلما در اوایل سلطنت تازه چندی مدارب می‌کردم در راحت و آسای می‌بودم
 بر حال و اعتبار خود می‌افزودم ریشه قویتر استند و زوی کار
 بیشتر و برای آنکه هر طول ندادم محتصر می‌کنم اگر اقدامات و داسوربهای
 جدی اعتماد الساطه و معالجه دکمر توریه نبود شاهد من
 حاصل میشد و از بعضی در نسرها اسوده میشدم روز ورود ظهران متواتر
 بودم در سلام عام تمجیدات رفتاری از من کرده‌اشند اندا اسمی از من
 سردید بلکه بجای تمجید من از تائب الساطه و وزیرای موفع دار الخلافه
 سخن رانیدند و مرتب من آنها پر شاحسند از باحاری دو سه روز سپاه
 دیدند و بار دیدند تو خانه ماندم و مدرس خانه رفتم و از آن اندرون ر
 بیرون واسطه انگبستم و برای خود هر طور بود سنان اقدس گرفتم
 بقول معروف نلز پشت مکوه دادم

در این سن وقت افتتاح و شروع امپار ملک و تراوهه رسیدند
 بود و هور کمپانیها اقدام بدائر کردن آنها سموده اگر من دولخواه

در ملت پرست می بودم رسم و مسح قرارداد کسانها را می کردم حاصل آن
 دو چیز بود یکی آنکه دولت ایران را کاپیسا از صد مایه و حسابهای آنپه بانک
 و براموه آسوده می کردم تا مبلغ گرامی از هر دو کسانی برای دیوات گرفته
 مدب و موعده اشباح را امتداد میدادم برای دولت کاری نکرده اما برای
 خود و جوی شان از بانک گرفتم معتبر تعاریف هم از مسیودین ریوس
 براموه دریاب داشتم و از خوب و بد هیچ نگفتم شش ماه هم از موعده گذشته
 بود مسکوت گذراندم معاندین من مطلب را به خاکبای مبارک عرص
 کردند سدگان همایون از من سئوال فرمودند عرص کردم ملت انگلیس
 دو کرو در لندن صرف پذیرائی شما نموده فرجا که یکسال هم از موعده
 افتتاح بانک نگردد بملاحظه آن مهربانی ها شاید متعریض شد یکی
 از اصول قرار نامه بانک این بود که یکمتری از حساب دولت علیه
 در بانک همپرومفتس باشد که هر قفوق کمائی پول نهاد در صندوقهای
 بانک دارد تا اطلاع آن معیریات برابر و مسلمان مباح نام بانک رراج
 و منتشر سارند و مواجب آن معیر و معس سالی سه هزار تومان از
 بانک داده سود و من میرا نظام کاشی را که از ۰۰۰۰۰ دیننه معاشی دار
 اصحاب خود من بود ماعور انکار کردم و او عهتش شد از سالی سه هزار
 تومان ماهی صد تومان برای جرح انداز خانه و قهوه خانه من به مسپندی

بدیاله بدهد بواسطه این طبع خوبی طوری شد که حالا ربا ده آرشد و
 پنجاه هزار تومان پول نقد در صندوق بانک موجود بپس و حال آنکه
 ربا ده از دست کرد و بانک در ملک ایران نیست مردم اسب شش ماه
 نراین مقدمه گذشت زوری و ام مردم آ مقدار اسب که بملکم عداوت
 داشت پس او را برود داد و گمان امتیاز لاطاری که در آمدن به ملک
 دادند فوق العاده برای او فایده کرد داشت امتیاز خود را به پنجاه هزار ایره
 و چند و پنجاه هزار ایره بوعده فروخته من همانند در اسطبل را از قوی
 و لغت به خاکدای سارک عرض کردم و گفتم امیاری این بررگی را که ملکم صد
 هزار ایره میبروشد چرا نباید فقط هزار ایره دهد این عرض من همان طور که
 میخواستم اثر کرد برمودند چاره اسکار چیست عرض کردم باگراف رهبری
 باز میگویم و هی گویم از پنجاه هزار ایره نقدی که گریه نماید اقلاده هزار ایره
 بواسطه ارات تلگرافی بصورت سارک ارسال دارد پس بدید اما من بدانسم
 ملکم طماع مسک هرگز اسکار بکین نمی ماند خوشوقت شدم برای
 فای او حرفه خوبی بدست آوردم تلگرافی مجابره کردم اما صاحب راز
 آنچه مقرر شده بود چهار چور گذشت جواب شاهد مجددا در حضور
 عمایوب تجدید مطلع نمودم اظهار بحسب از نرسیدن جواب تلگراف
 کردم قرار شد تلگراف دیگر در مطابحه جواب بشود اس باگراف ثانوی
 را از اولی سحت تر نوشته باند بدهیدی هم کردم و در او گنجی دم و گنجی

اگر هورا در هزاره را بر سر می ما اختیار نماند که سو داد ما هم مسح و مسح
 خواهیم کرد چهار روز بعد فراماندوله وزیر امور خارجه کاغذی به من
 نوشت مصدوش از ~~سکه~~ دیشب از لندن تلگرافی به او از من پرسید چون می
 برهنگ حرم شما بود حرم بمو دم مستعیما سطرهما یون برسام
 برد خود شما فرستادم که هر طور صلاح دانید با دستور العمل دهید
 معمول دارم مصون تلگراف این بودتی کارهای دولت بدست اشخاص
 بی عقل و چربه ارقیل و الا می افتد لارمه ان این است که برای حصول
 حرمی فایده پادشاه را بران وادارند که از قول صریحی که داده اند و
 دستخطی که به قلم مبارک فرموده بکول کند من امتیاز لا طاری راه
 بیع قطعی هزار لره خریده ام اگر مسری پیدا نمی شد هزار لیره من
 از من صرف مثل قمار بازی بودم که هزار لیره ناحیه باسم از حسن
 اتفاق خریده ام پیدا شد و ابرا امتناع نمود اگر در این معامله مختصر
 نمی نمایند من صد حق من است دعای احدی ندارد اگر هانگه هم
 چنین تلگرافی نمی کرد بر من واجب بود که منتهای حرج کرده خواهی
 باش مصون تحصیل کم سعادت یار صد و جوانی با خیال من مساعد داد
 بعد از اظهار امان از وزیر امور خارجه با نوشتن این تلگراف را
 بنظر همایون برسانند بل فراماندوله مرا بدرجانه دهنه شماها گفت
 بدنگال همایون از تلگرام ملکم ریاضه از حد متعذر شدند و به من فرمودند

او تلگراف کم و بگویم یا باید استرضای خاطر اولی برائی ما از
شغل خود استعفا ممانی شق ثالث ندارد *

من از این حرف قوام الدوله خیلی مشغول شدم زیرا خود را
معمود بردیک میدیدم لیکن لازار حاسب سنی الحواب به من اظهار
شد صفا من تمام این مطالب را برفیق خود ولف میگفتم و او را از
برا مستحضر مسعودم خواب ثانی مانگم رسید و مضمون آن این بود
و فنی که کار دولتی اسطور غیر منظم است و سر رشته امور بدست مردم
مادان می تحریره یعد و خود من در ضمن دولتی بهیچوجه فایده و نفعی
ندارد خیلی مرا خوشتر میاند که ارسال و کار خود استعفا کم تا
می یایه و مایه تعلق نمایم این جواب را سر وزیر امور خارجه قبل از
آنکه سطر شاه برساند برای من فرستاد و نوشت تکلیف چیست جواب
دادم تکلیف این است که انچه عرض کرده بشود معاصیه و ملاحظه
مرس برسانی روز دیگر برده از روی کار برداشته شد و عرض ملکم
خان محقق گردید *

وزیر امور خارجه حسب الامر ما تلگراف کرد که استعفا
و قبول شد از امروز و جهان الوحوه نگار های سعزنی بنام مذاحاه
کی سعرب دیگری سعای بو خواهد آمد مانگم معروف هرگز گمان می
کرد چنین جوابی پار بعد چون دید که مانعا کسد اگر واقعیتی

دولتیس فرنگ مقیمین دربار ایران خواهد گدست عدم فایده است. برای ما
 بیشتر اسامی مرخصت من خواهد شد و مورد احتیاج خواهد بود میرزا محمدعلی جان
 در لندن اگر وجودش برای دولت صنعتی نداشته باشد ضروری هم ندارد
 بعد از عری ملکم و نصیب میرزا محمدعلی جان هورن بهره کاملی از این شعب
 و خوشحالی برده بودم که سیر «نالیس» از لندن بظهران آمد مشغولیه
 از علمای سالیس نوری صدر اعظم دولت انگلس است در سه روز سوم فرنگ
 هدایوی ارجحله کسانیکه از حساب دولت مسازالیها هامور مهمانداری و
 حراست هلترین رتک اعالی شد «نالیس» بود در مدت بیست روز توقف
 که روزوش ما اعتماد السلطنه حشر و معاشرتند است از برو و حکمت
 ایران تحفه می کرد و معلومات بدست می آورد اعتماد السلطنه از
 مقصود و منظور نالیس بی حشر اهملا دو سه سال پیشتر سرحی در باب دعایاب
 ایران نوشته و منتشر ساخته در اثنای صحبت «واید و مسافر» بسیار اینکار
 را بار نمود «نالیس» ارجحله را شنید و هیچ نکمت خون ما از فرنگ
 گشتیم مجلسی از سرمایه داران فرنگ تشکیل داد ما آنها گفتم بی
 نه گنجی بهفته برده و مجهولی معلوم کرده ام ان تساکو و مویون
 ایران است که فایده حمل ان محارجه بی پانل اسباب و محصول حاصل
 محسوس ایران و بعضی از بلاد هندوستان است بلکه ساگوی ایران از
 جهت عطار و خوبی داخلی تساکوی هندوستان ندارد هر سالی هدایای موقور

که در فیخته معادل چوبین کرور است بخاک عمیقی و روس میورد
دود میشود مختصر «نایب» سرمایه داران انگلیس فهماند که مطلب
از چه فرار است بدعتی که میخوانند نکند هر مطلب است و هم بدوات
آنها در پیشرفت کار حتی المقدور سعی کردند مال و اهری از متمولین
انگلس با معاونت دولت «نایب» را همراه شد و بپایتخت ایران آمد
سفارت انگلس چند روز ورود او را بظهران پنهان کرد ولی من میدانستم هر
سب جمععی داشتم تا در سفارت خانه انگلس با در منزل خود من
در یک امیلا دخانیات مسورت مسودیم قبل از آنکه احدی از ورود
نایب خبردار شود یا نداند برای حکمرا آمده صورت امتناز نامه را
بوشیم حجر امضای همایونی کسری داشتم چون عمل اینطور ساده
و بردارده شد من یکروز بصورت همایونی رفاه تحصیل را عرس کرده
فوائد و محاسبات کل را حساب کردم و با او من آموخته بود باز
نموده و شرح دادم کمر سه ساند ۲۵ هزار لیره را بطر انور رسانیده
گفتم این مبلغ خطیر بشکستن امضا میباشد علاوه بر این مادامی
که امتیلا در فرار است منصل میشود سالی نماند هزار لیره بعد بصورت
همایون تسلیم نمایند لازم نیست عرس کم که من این خدمت خود را
حکومه حاوه و مایش دادم و حکومه اس عرس من اثر کرد سماترف
و بزاد رساله خود را بترار من هشتماید عرایس من قبول کردند تا که صد

درجه بر مدارج اعزاز من افروزد» بایست ۲۵۴ هزار لیره هم بمن داد
سه مقابل این صلح باشخاص محتاج از پانصد لیره تا ده هزار لیره
و عده کرده شد سپرد و امضای فرار نامه خود را گرفت و بانه رفت
همان محض و سعادت من همه حاضر کمانه صافی بود در مردکی حق
آنکه امر محضری دندان همیشه بود آن لکه ایزار وجود دو شخص ترکیب
بافته بود یکی سعد جمال الدین اسدآبادی هندی که خود را در خارج
ایران سنی افغانی معرفی و حالا موجب احضار پادشاهی در طهران است
دیگر حاج محسن خاں نازیری ملقب به عین الملک که سمر کبیر
ایران در اسلامبول مساند سعد جمال الدین بواسطه صدقایی که از
انگلیسها خرورده و از هندوستانش طرد کرده و از اسلامبول و مدر میررس
جوته آمد و ناانها عرض دارد وجود را بردهها سه در سمر سوم
فرنگ اوقاتی که در شهر مویدک بودیم پیدا شد و بصورت همانین مشرف
آمد یک سب هم تا صبح با من سر برد و اصیحت با من کبرد حرفها
به من گفت و آخر الامر متعهد شد به بطرس سورج برود و برای روس
را با من کسه داشتند بر مهر و محبت آورد و بقار را از من بردارد
و بعد از آن بایران باز آید چنانکه رفت و آمدن اما بعد از آنکه وارد
طهران شود و اب به من گفت دوستی من با سید جمال الدین ارقمیل حبه
اصداق است شخصی که دسمن دولت انگلس است و دوست دانات روس

بودش در بی‌سختی ارباب اسدب فتنه و فساد است باید او را
محصور مبارک همایون سربند احرام و توفیر نماید بلکه به جمع
و تحصیر او بردارند خوار و دالمس سازند تا خود محصور شود از
ارباب مرود هیچ گوس مصایح دوستان خود نداده نایران آمد چنانکه
ناو راه‌مانی کرده بودند هنگام ورود نظهران بر من وارد شد که
حرم و رعایت از گردن گیر من گردد چنانه حاج محمد حسن اصفهانی
امین دارالصراف رفته آنجا منزل کرد که دو ماه تمام او را بند بپرستم
و احوال پرستی از او نبودم چهار ماه دیگر هم محصور همایون راهس
ندادم سید جمال‌الدین مسخر که از وعده های فرات حه شد
این بی اعدائی از حسب عاقبت باسراو بندگی همایون روزی محصور
انور روف و چند دقیقه هم مرا بازتاب کرد در این دو مجلس مکلف
خود را تاسف و همتد مایه کسب و از کجا حورده از آن روز تا
من بركه را رفته بود در خانه حاج محمد حسن نهاد و ما دسه‌ش
من رایگان شد و ام جاسوسهای متعدد داشبیدل آنها مبداد از حریمی
رکای اعمال سد جمال‌الدین حرمیگرفت و مرا مستحصر میساحب من
بندگان همایون را محصور کردم که سید را از ظهران خارج کرد
صد از شهر بیاده راویه حصر عبدالعظم زده در آنجا معتکف شد
از مجلس داست و مردم را دور خود جمع می‌کرد و خطبهای

مرا در امور دولت می پرده بپوش میگرد همه کس میدانند چگونه
 اسب در صحرای و قمر بحال می توان گفت اول شخص دانا است دشمنی
 چنین داشتن و او را در اسب دیگری گذاشتن البته خلاف عقل بود
 هر روز به ترتیبی مانند او می رفتیم تا آنکه به خود را به داد و از
 ایران برود نام او را در اسب شوم حدیف از بنده و بر او نایب
 می نامیدیم بعد از آن روزها روزی او را بلند داشتند و عرو را فصل و نام
 و می یافت او را چنین اسوار می دانست ابتدا از هیاهو سعی بر رسیدن
 اعتمادی با اسب چنین می کرد روزی اعتماد الماطله به حضرت عبدالعظیم
 رفت بر حسب احوال در صحن مسجد بر خورد و او را راضی کرد
 که ساه دستخط الفلح آمیری باز مرفوم فرموده انگشتر و نا اهی
 دانی و عثمانی یا عثمانی مرحمت و مسئول دارند و حواصن کشیده اند -
 طور که محترمانه با آن آمده از این دولتک برود اعتماد السلطه به صلی
 را ساه عرضه کرد بدگین همانیون آنرا به من آوردند من موقع بدست
 آورده آنچه حواصن از سید و اعتماد السلطه بد گفتم و شاه عرس
 کردم اگر درهای از جانب سها به سید جمال الدین اظهار محبت شود
 دولت انگلیس از شما سرحد اول ضروری که شما وارد می آید بحرین
 شدن اختیار نامه تشاکو اسب بدگین همانیون در حضور من با اعتماد السلطه
 دستخطی فرمودند که این فصولی ها شما با منده است من می انور

وای را از این واقعه با حیرت مودم او اکتفا بنین حرفها نکرد گفتم
 حکما باید سدر را از ایران را بدو بظرف عثمانی درآید من پادشاه را به
 عیب بر آن دانستم در حاشیه حکمی که بخط خود نوشته بودم دستخطی
 خطاب به کسیک حتی باشی مرقوم فرماید و مضمون این باشد که باید
 بطور حتم حد بر اعلام ورود و سید را چرأ و صرأ از حصر
 عبدالعظیم حرکت داده عراق عرب رساند چون دستخط مبارک
 صادر شد در حال آنکه مرد مختار حال که از جانب من حکومت
 راویه معنیه را دامت فرستادم و دستورالعملی دادم که سید را بتفویض
 و حقوق معاودین دیوان مسلم نمایند سید را با شاعری که توصف نماید
 از منزل سرون گشاید آنچه دامت معاوت بردند بی درجانه از پیش بدر
 کردند و بعلامان کساک خانه سردید که در مسئول لحد و برهه او را
 بگرفتن راهی سرب و بجاگم آن شهر رسانید گفتم و کلاه و بعضی از
 اسلحهایی او را برهن آوردند بی اندازه خوشحال شدم و بمن کرد
 در همانه کلاه های معادن من خاصه اعتماد الساطیه کلاه
 بی هست که آنها را اسباب جناب آنها قرار خواهم داد که بواسطه
 آن اسد قادر بامداد امثال خواهم شد در امور خطی کردم بسیار است
 کیف سدر را فلان بار کرده کلاه های او را دیده اگر آنچه میخواستم
 بی نام حمل کرده بودند جناب دروغی میساختم از عجله و یقین بر

حصول مطلوب کیفیت سید را سرسره بصورت همایون فرستاده و از
عجاب آنکه از هرگز هر اسباب متعدد در آن کیفیت بود از اعتماده السلطنه
نیک سطر هم بود حقایق پسمان شدم که چرا معصیات تجارت و طاعت
من بعمل بیاید امسوس که کله گذشته تاسف هم فایده ندارد باز سید
نمیداده عیبت تاسف شهرت را اگر طول میدهم از آنست که عمل من
حلی است خون ملکم را بوجه منظور معرول کرده و سدحمله الدین
را بخواه دلخواه منظور بودم بوقت بحاجی محسن حال معین المات
رسد چه معارف از در اسلامبول برای من مصر و لبنانست و لغت معارف
بود باید اسس سخن را هم از کنار بگذارم و خود را آسوده و فارغ
سازم در این فکر و تدبیر بودم که عرصه از آرائینهای صوفیه حده
و بعضی از حجاج بصورت همایون رسد که سنگای رنادر و رسول ایران
مانور حده کرده بودند دست آویزی که بخواهم اندیشه آینه مطالب
عرصه را در آستان قدس حقایق آب و تاب داده و از می اعتمادی حاج
محسن حال و تابع او در حالت عمای عرصهها کردم امین الساطیه هم
که از مکه معظمه مراجعت نموده خون ساطال عمای باوشلی مرصه
بداده و نامین الدوازه داده از حاج محسن حال دانست است در صورت مکه
دو ماه در اسلامبول مهمان او بوده آن بجزیره مراغه مهمان بوزاری
را سرحد کمال بحای آورده و مسئله عثمان هم بهسببوجه رهائی باو بناسب

بسی کارهای دولت عثمانی ترتیب عینی دارد که تعطیل از آن
ممکن نیست اگر ناصرالدوله سلطان مرصع داده اند از آن بود که
او نشان عبر مرصع عثمانی را داشت چون برقیه آرا خواستند مرصع
داده شد اما امین السلطنه هیچ بسایر داشت بیهوده ممکن بود حاج
محسن حلل واقعا نمی توانست بکنده در خواست چنین بسایر برای
امین السلطنه نباید مثل الله از آن ترس بی حشور از معنی الملک مرصعیده
باین هم آواز شنیدند و او را در گوتی را از سفر معری الیه گذاشته به
شاه عرس کرد حاجی محسن خان در حضور سلطان به جمع شما
مرد دارد و قلند شما را در می آورد و بعضی حیره های دیگر هم من
باو آمو حسم و گفتم حسن و حایل مگو مختصر اند کوك و کاککی
بود شاه را از حاج محسن خان مکدر کردم حاله آنکه در شراب
همه بخت امن مساعد است شاه را مر آن داشتم که قوام الدوله
وزیر خارجه ناگراف زمری حاج محسن خان معاصره سماید و مگویند
رخود بو شر طهران لارم سده استعنا کرده علاه تهران بیا ناس اکفا
کرده ناگراف غیر زمری از حساب خودم معنی الملک معاصره کردم
که اند طهران نباید عثمانیها هر ناگرافی که ناس اصول معاصره مسود
سوادجی از آن نظر سلطان میرساند سلطان که اس ناگرافها را
دیده بخت کرد که عرل سمیر کمر ناس وضع یعنی چه مگر حاج

محسن بخان چه کرده که باید او را مانع و حاجب معرول نمود در این
 حین به خالد بیک سمر عثمانی هم همانند جهت بی التماسی شاه به
 حاجی محسن جان و عرل او بواسطه رابطه مخصوصی است که با سلطان
 پیدا کرده خالد بیک هم مستقیماً استعجاب را با سلطان بنگراف نمود
 از عرل حاجی محسن جان بی اندازه سحر شده توسط خالد بیک تا گرافی
 به شاه نموده توسط او سعیر کسر کرد من و ساطب سلطان را برای
 اقدام حاجی محسن جان حربه برنده نموده و شاه عرض کردم این وساطت
 دلیل بر صحت قول امین السلطنه است که میگفت معین الملک برای
 سلطان باید ساه را در می آورد و الا باین وضوح حماقت چه معنی
 دارد ساه حرف مرا باور کرد و بر آشفته حاره کرد را از من خواستند
 من با وای مسود کرده گفتم من توسط سمر انگاسی که در اسلامبول
 است از حاجب دولت انگاسی سلطان اظهار میام که ما حتی وساطت
 سعیر توانی را نداریم من از این نعره بزرگ سرور شده گفتم چه س
 خوب است که من در هر موردی بپر نحو نظرف خود فانی نگردم
 با وسایل مختلف با آنچه خدمت سلطان عثمانی در نهای حاج محسن
 جان او را هم از سفارت اسلامبول - رل احمدار اظهار نمودم آخری
 که پامی در جانب در این شروع به خدمت کار اما از خود نموده
 شمام بلاد ایران آدم فرستادند از جمله شخصی را مامور سیراز کرد

و او اصلاً انگلسی بود چند نفر از ایرانیهای بی اصل و نسب از سید حسین هندی مترجم و غیره تا آن شخص همراه شدند انگلس ها قسب حمود ایران را کلیتاً مانند طایفه خود میدانند و تصور میکنند دست امضای آنها حق است و در برابر اسب را بلی آری با همان وجهه ظام و هندی که از گمانشگان دولت و حکام دیده نمیبندی و غیرت ملی خود را یکباره بر کتاف گذاشته سرو حاسن منقلب مانگلس است مأمور انگلس در اول ورود حواس بی بخت عمده مروج نکند نماید این فخر اسباب روزه اسباب شد برای توضیح مطالب سرچی لازم است با حاره شهر برای حرم درسام ماند دانست که نساگو نساگوی فارس است هم در اول هر ممالک هم بیشتر بلکه عمده و اصل همان است مع و سرای نساگو در آن ممالک وضع مخصوص دارد از آمدن کلس نساگو تا وقت برداشتن حاصل و فروش آن افلا هست نه ماه طول دارد باید واقع از اول بهار نکند و در اوایل تابستان به حیف تا پتیر بحسباند از آمدن پتیر تا زمستان به بند و سه ماه آخر سال مانده برای فروش حاضر و آماده میشود دسم حکام این بود که هر سال در اول بهار ممالک را حواله میکردند و اس باز سنگینی بود بدوش رعیت من و پندر مرحوم بدعتی نهاده باز را سنگین بر گردن بعضی دوات را سحرک شدیم دو ماه با آخر سال

مانده از باب مطالب آینده علمی از حکام مستعده بگیرد. حکام هر
 معین است که ایستاد را از رعیت بگیرند تا بر این اوانل سند بورور
 از راعین سناکو مطالبه مالیات می کنند و محصلان علاقه و شادان به
 دهان میفرسند رابع ایستاده می پول حاصل ملک قطعه زمین را که صد
 تومان قیمت دارد از بخاری به بخار معمول شیرازی به سبب تومان
 میفرستند و از این بیست تومان نازده تومان مالیات دولت و هجده تومان
 خدمتانه وفاق و محصل میدهد و برای خود او چیزی نمماند مگر پنج تومان بخار
 شرازی که این فایده و بیخ کلی را میبرد در تمام مملکت فارس
 از بخار الی سبب هر میباشد مأمور کمائی درحالی خون وارد
 سیرار شد اعزاز کرد که هر کس سرریه و رراع سناکو دارد میتواند
 ثابت کند لازم است صد تومان حاصل خود را به بیست تومان بفرستد
 کمائی باین قبیل اسخاص پول از قرار معص صدس الی هشت هجده
 میدهد که مالیات دولت را بدهد و رفع خدایح خود را بر نماید و
 رراعش مال خود میباشد بعد از رفع محصول بضمه غایله آمران
 مأمور کمائی میروشد سناکو معلوم است برای سناکو کار خود در عهد میباشد
 و برای کمائی ناحیه خدای شجه می خسد لکن آن پنجاه شصت هر
 که صنعت گرافی میبردند و حالا محروم مسوند چگونه راعی باین امر
 خواهند شد مطلب دیگر هم هست و آن است که بخار هفت ر سیرار

ما جوانان و علمای آنجا سربك و هم دست میبندید تا بر این آنحضرت
 بنای همداد و بشیر در کاز کمیانی گذاشتند این حجر را من
 شنیدم و در ادووب میبایست با مسهالت ما نهدند هر کدام بشرف
 نمایند شر و فتنه این پنجاه شصت هر را از سر کمیانی رفیع تمام
 از فرط محبت با کمال بی نحره گوی و بلاهت اسمانی بکردم شخصی
 جوان که در ایوهف ناب مشاعل و صاحب و لقب پدر خود را دانش
 و هفت عوام العالمک بود معارف زیادی هم از برای من هیبر سداد از
 اینجسته از را سداحتم ولی به شخص از را دیده و نه که نام و قابایش
 را ستجیده بودم در آخر کار که ماده فیه غلط پندار کرد
 کهندی آن جوان و ستم و هامورش کردم که آن عثاه را رفیع نماید
 از علمای شرار آنها که عاقل بودند قبول ریاست محلو و کسه را
 نمودند سید علی اکبر نامی که در عامی است و امیارس فعلا اینکه
 داماد حاج سند حسر شراری سامره میباشد و در حراقت و حدی
 بد طولانی داشت بحار تباکو هرون دور از را گرفته و آن احق را
 بر آن داشتند که برود بالای حسر از دولت بد گوید آن پنجاه
 سمت نفر هم در کوجه های شهر اهله بعضی مردم عوام ساده لوح را
 ما خود همراه کرده هیاهونی نمودند محصر شوریس سد یکتادو روز
 دکاکین را مسند از آن واقعه و اب سعیر کیرانگلنس دروازه و مرهس

از ایران رفته و سعیر نازه موسوم به «لدس» بجای او آمد
 چون بواسطه ناگرای حشر شوزس بظهران رسید «لدس» گمانی وسه
 انگلیس شنیدند مرد من آمده گفتند ما رود است باید حتماً رفع این
 فتنه را نمود و گرنه این بلخوشی بجاهاى دیگر هم سرایت خواهد
 کرد و در هیچ يك از بلاد ایران کارها پیسرفت نخواهد کرد حاتم
 فارس ممتدالذوقه ساهراده برسوی بیکاره بود و من از او مایوس
 بودم باحراز اصلاح کار را از قوام الملك خواستم او با «حجی» از اهل عرب
 که سپرده از بودند مسلح و بطرف مسجد حلمع که شورشیان در
 آنجا جمع شده بودند رفت و حمی را با تیر و به آن معنول صاحب
 بعضی پناه نهادم زاده معروف به ساه حراج برود در همان بقعه
 چندین گشته شدند شورش موقتاً حواید اما قوام الملك از دسانه کرد
 میترسید و حاد است زیرا میگو بود در آب میتوان صندمه باو وارد
 آورد برای رفع ایستادله قوام الملك نه من پوست که باید سید علی
 اکثر از سیراز طرف رفتی شود اهل شهر در سب آرام بگمربند اسحر
 بر می فاعنه سود در صورتی که سید علی اکثر را ظهران می طلبیدم
 بهر بود ولی من حفظ کرده و ناگرای بودم که سید علی اکثر را
 بگمربند و به سفر بوشهرس فرستند که از آنجا به کشی رسانده به
 برای عرس برساند قوام بیر اطاعت امر نموده سید علی اکثر را به

حکمت تمام از شیراز به بوشهر برد که از آنجا با کشتی به بصره اش
 رسانید. در آن وقت سید جمال‌الدین در بصره بود و رود سید علی‌اکبر
 را با این حالت معتم شمرده کلید در فتنه را در ایران بدست آورده
 سید را ملاوت نموده و کتک‌ها کردند سید جمال‌الدین خون از امور
 یاسیکی با حشر بود و مای رسیدن داشت کاعندی مسامره به آقای
 میرزا حسن بی‌اری نوشت مطالب و معاصد اهتیار مساکو را برای ملت
 و دولت و مقاصد انگلیس را در ایران باز نمود هم در آن اوان نتیجه
 سوز شیراز در طهران بروز کرد احامره و او را اس که آن وقایع
 را شنیده بودند بعضی اعلانیات بدو اوارها چسبیدند و دم از آراستی
 کردند چند گفته‌های سید جمال‌الدین راجع بعمل با آن مردم دیوانه
 اندر رسید و آتش آنها تندتر گردید مصامین کاعده‌های سید جمال‌الدین
 راجع بعمل در حساب و بی‌دبی رحل و حرابی کارهای دیگر بود
 جمعی نادان فریب سید جمال‌الدین را خورده بعضی کارهای ناشایسته
 کرده و دوازه مهر از آنها را گرفته بر روی فرستادند بابت اساطفه برای
 نرمی دادن بردنکار خود از قیل معین نظام و آره این جهت که
 بر پدر بر رگوار خود مدلل دارد که مردم با من عداوت دارند و از
 چهار بی‌غشای من بسوز آمده باقی الحقیقه مکانف فرزند و بوکری
 خود را به پادشاه در آن دید که گاهی را کوهی کند مطالب را اهمیت داد

حریف بود مقصرین را به خند چوب سنده و درها می کرد ولی نکرد
 دمه‌کار را کشید مهم محض آنکه مردم را نادان سازد و ندکم
 در ماطن او و شاه را به ادیت مردم بحریص میگردم و در ظاهر هر
 کس را میدهم اظهار داسوری و بی طرفی میمومم ایهم مدتر معاده
 فسه میداد اما سید ند کردار استغنائی در مستاء دحایب موسب و در
 آن مطالب و عصامی طرح کرد که بدست هریک از علما و مجتهدین
 میدادند حریف صرف بونون و نسا کوهیج فتوائی میدادند حامل این استغناء
 سید علی اکبر سرزای سلیق اندکر بود چون بسا هر معاسه‌تاء راهم «عطر
 حاجی میرزا حسن رسانید به حاجی میرزا حسن عرص نظام بمودوار سحرارگی
 خود سخن را بدو گفتم موضعی که در این اسماء نوشته شده است صرف بونون و
 نسا کوه حرام است این و وی را به ایران هر سه اددهدمی برد سید علی
 اکبر بود از طرف دیگر همسانهای شمالی ایران مطلقا مایل به پسرعت
 کلر انگلس ها در ایران بوده و بسند و ماتمت ناسکه اگر مسئله
 امیار دحالی در ایران سر نگیرد و انجام مرسد همانطور که قسم
 جیوف خود را در حب حمانت انگلس میدادست قسم شذ هم این
 حمایت را بهم خواهند رسانید و حال آنکه این خدمت در نیت هراب
 که سرحد خراسان و امداد سبل است تا سرحد آذربایجان و ارمستان
 معادله قسمت روس هسد و خود در عقب حلی باز ان دواب میداد

اما در حمله آذربایجان قدر فلیلی نوتون معمولی بیاید انهم در طرف
 کردستان و آن حدان مسانه یسب که مایه سورس و فتنه شود لیکن
 حمل ساگوی شیرازی : اسمهان و کاشان بلکه تمام بلاد ایران بحال
 خاصه حاکم عباسی مخصوص بخار آذربایجان است روسها با امیر نظام
 صکه در ایوقت بینکار آذربایجان مایه همه کلوه این هملک یود
 ساخته و با حاجی میرزا حواد آقایی مجتهد تبریزی سر و سری داشتند
 امیر نظام و مجتهد هر دو باهم بد بودند و حتی تصور نمودند که
 که ظهور مجتهد اعلی در ایران است و عمل می شود مایه وقوع
 این امر بر مملکت این تو مرگوار تبار را دل دادند و از آنها پول
 گرفتند که مهورین امتداد حمایت را در برابر و سایر بلاد آذربایجان
 در کار مداحاه دهند اما مستمسکی که بداد مسنگ سوید در
 دست داشتند با وقتی که از شماره به تبریز نوشتند که به رای شیرازی
 بحرمت بساگو قوی دده است اهالی تبریز باستظهار مجتهدین
 یکباره شوریدند و مهورین دجاسانرا بیدید به قتل کردند این حر
 در اسام عاشورا در شهرستانت تعرض رسید بدگان همایون پریشان
 خاطر شدند قرار شد شخصی از عمه حاجوت را مهور تاریر کند که
 اولاً فواید امتداد حمایت را مردم خالی و حاجت مسان بماند نایاب است طالب
 علماء و مجتهدین و جوانان و عمل آذربایجان سردارد و احتیاطی

میانه آنها اندارد تا برور طرفی طرف دیگر را محدود سازد این بندیر
 بسجده افکار همایونی بود خیلی مالت و ثمر و فایده می نمود اما شخصی
 که مامور اینکار مسعود باید از پوئیک خارجه منظم باشد و بعضی
 کوچکهای کار داخله را هم نداند سدگان اهدس همایونی اعتمادالسلطنه
 را انتخاب فرمودند اما نه من اظهار نمودند چند صر را بلحصار او
 فرستادند من حدسا دانستم که میخواهند او را مامور این امر نمایند
 چون اینکه مرا بطاسد اسب خود را سوار شده بخشمه که مسرف
 بموازت شهرستانک بود و ساه در آنجا بشرف داشتند صبح رود عمل از
 آنکه اعتمادالسلطنه برسد خود را بمصور رسانیده عرس کردم همسام است
 فنه آذربایجان بتجربک روسها اسب از آنجا که اعتمادالسلطنه پانوس
 ها خصوصیت دارد ماموریت او معلوم و ممکن است نتیجه ممکن
 دهد سدگان همایون مرده شده در آن را از بل سرون آورده اسجازه
 فرمودند چون استجازه با در آن از مسائل مشکله دهن است و فهمیدن
 آن کار هر کس است گلهی اسباب ایهام میدهد آنه اسجازه را
 دادند به من بعضی کم رساند که خوب بود ولی من بدعی کردم و
 ماموریت اعتمادالسلطنه هم بهم خورد من عرس کردم امین حاوب را
 مامور کس سدگان همایون او را هم شایسته این ماموریت ندیدند
 چون امین دکر سد امین حضوره خاطرشان آمد وورا دستخطی

مرفوم فرمودند، شهر سالک احصايش فرمودند معرفي او را نمودند به
 آذربايجان رفت و کتير را بندتر کرد چهار پنجهزار بوهائي مداخله نموده
 دولت را حبيب و مردم را حري ساخته نظهران مرا حبيب کرد گزار
 علط و سحر بر سندنندگان همابون بر اين سندن که امپيار
 دحمايت را سحر کسند من نگداستم و مانه شدم تا رفته رفته در بلاد ديگر
 ايران هم مردم سر و صدا باند کردند و فتنه آغاز نمودند باز مني
 گداشم مسئله طرفي اعتناء واقع شود از سلاو به فشايق آمدم بصي
 سوء تدبیرها از نارسال تا امسال واقع شده که مردم را ممانند ساخته
 بود همين که وارد شهر شدم صورت و نواي حاج ميرزا حسن شيرازي
 و مع کسندن تساکو و بوبون و حرمت آن در طهران و ساير بلاد
 ايران منتشر شد و عطا و حجابا آنرا در اغلب مساجد روي منابر خواندند
 و گوس رد مردم کردند ساکو روس ها دکاکس خود را سندن و
 عوام در جابهاي خود حرمت کسندن حيق و عليان را ندانند اين
 حکم بطوري محري شد که در حرم خانه خود شاه هم اجدي ما تساکو
 عاباب مني کشند من بجاي اسکه با تدبير رفيع علامه را بمعايين
 محرك شدم که به عطف فتنه را دمع نمايند و آنچه سر مي شد سندن
 را به باب السلطه ميدادم و ميگفتم او بواسطه عداوت با من عازف
 و عامي را بحريك ميماند رسم من هميشه اس بوده و هست که سوء

اتصال خود را ندانگران نسبت بهم و حسن افعال سارین را بحویش
 ، هاندند خلاصه أحرال امر پادشاه را مجبور کردم که دستخطی نائب الساطه
 ، مویسد و حکم کند میرزا حسن آستانی را که مدعی بیاب میرزای
 شیرازی و در میان علمای طهران شخص شاخص است بر آن بنافزد
 که بالای سر نرود و مخالف با میرزا نماید یعنی علیان نکند و
 اگر این کار را نکند فردا حکما از طهران سرون برود میرزای
 آستانی رقص از طهران را بر مخالف میرزای شیرازی ارجح داد
 صبح باز سر مست و معمم حرکت شد جمعی از علما برای دفع و
 مسایع در خانه او حاضر شدند من با این حرکت هم مخالفت نکرده ساد
 عرص کردم بعین نظام حکم کند همه جاهای شهر را باز نماید و
 هر کس علیان نکند شکمش را پاره کند سر بازار اوطی معین نظام در
 شهر رهند و مردم را ترسانند جماعتی هم که در خانه میرزای
 آستانی جمع شده بودند سانی هانها و را گذاشتند من بر سینه و شاه
 عرص کردم حاره کنید بجای ای صکه خود باستمال میرزا مردم
 حمیت را متفرق کنم و دلجویی از مردم و اهالی تمام ارسا و اربان
 در گوشه آندار خانه بهمان ستم جمعی از ارباب المسلم به نظام
 و دادخواهی نسبت ازلت آمدند و مطالباً حربه بلکه مرکه هم نسبت
 نداشته میل دسته بندی ایام محرم حسین حسین گویش سینه مردود

من بعضی از عمله جلوت را بصحرایك كردم كه عرض کنند این مردم باسلحه
 آمده اند كه ازك را عزت نمایند البته در حسین موردی حرم و احتیاط لازم کار
 است خلقی را كه باستعمانه آمده بودند یعنی وطنی قلم دهم سر بازان ایب
 الساطبه حمد تیر شلتك بلك میبار مردم کردند چنین نفر هدف گلوله
 نمودند مسلم است كه اهل با بر آن در کارها با احبا با هم متمسک و متجدد كه ضرری
 برای آنها نداشته باشد بلکه امید بهم به همه رسانده باشند همین كه دیدند
 پستی خطر میبار آمد و حمد من بر آرزو حاله كشته شد كه می گریه و متفری
 میشدند چنانكه شدید است این فتنه اگر نتوان گفت فیه بود خاموش شد
 لیکن من دل خود را باخته و كار خود را ساخته میداستم و یقین داشتم
 اول کاری كه سد گاب هم ایوی می كند عرل من است ان شدرابه
 همانه است كه حفظ و حارس داب ما كری صعب انفس هستم نزد
 حادمانده نبوده كردم اما حذیه ته حطلم است بود حتر رسیدم حابه خود بر روم
 شاید باز طهرانی هلا عرق حمیت و عصب حرکت کردن حوش و حسی
 نمایند و نظرف مرل من است و مر اها لك یا حد اولی ابرو كند از حس
 اتماق همان شب بحر حدل با سفارت انگلیس ارخص آمد من ناو متوسل شد
 گفتم فکری بحال من کن این رسد و انشومی كه مشاهده میکنی تنها برای عرل
 من است بحر حدل رعب و فور ان گشت تا گرافی نامضای سالیسوزی صدر اعظم
 انگلیس بوزیر مختار خود مقیم طهران حمل کرده بود تا مضمون

که میروی شاهزادگان میکسی و از هون ملکه انگلیس و وزیران پلرمت لندن
 ابلاغ میمانی که زهی ما خواستیم نشانی حمام را ، میں السلطان مدہم پیش از
 وقت از شما قول گرفتیم کہ اورا معروف نکند اگر از و نتیجه این قسمها عمل
 مشاغل ما شدند باید کہ پاماید قولی کرده اند من قولی را این تلگراف را
 باندرون فرستادم سه ساعت معروف ماندنفته روز کرده بود این تلگراف
 دو ساعت از شب گذشته اظهار شد یہی همه جسمه از روز فتنه رسیدن
 تلگراف بنظر ابور زیادہ از پنہ ساعت طول کشید هیچکس حقیقت سند کہ
 در این چهار پنہ ساعت چطور این خبرها به لندن رسید و جواب ان احمد
 حلاصہ این تلگراف جان مرا خرید هماندیفہ مرا باندرون اجناس هر مرد
 اطمینان دادند و روز دیگر کہ سے میرا نکلس را دیدند فرمودند مطلقش
 باید کہ فانی معروف^۱ خواهد شد حضرت شهرتاری میداند کہ من به محرم
 دعائم مخطوط و در قدرت و زور میکم و این کتب کاوہ از اسب
 مشوم حلاصہ مسایب این موقع را عیب شمارده است خود و سگیها
 فرار باہ روی را فتح و غلبہ مکر دم و عمارہ سوہ مند سر در بعضی کارها
 دوامہ بشمار ریس گرفتار جنگال فریکیها کرد حد روز کہ از این
 مقدمہ گذشت بود فانی را کہ حسن مخطوط خود در میان دم در آلا ہا کہ کناہ
 بودند گنم از دارند و دستہ جا بہ سوارہ و ہماہرا کہ در شوجہ ہا میباشند
 کہ ہا ہا مردم سورس و تہ مردار ہا اسوب از ہر ہا کتب متعری کردہ ہا ہا ہا

احصا طهارا به موقع و بیقاعده کرده بودم از اول جبری بود که داعی این
 اعمال نبود همین حرکات گوس مردم را نار کرده و بر آنها معلوم نبود که اگر
 وقتی اجتماع و سورس که دولس را محصور به میکن و اطلاعات از رعیت میماند
 حاصل آنکه سندی به هر روز و راه و امضا پادشاه بطایف الحبل گرفته
 سفارت انگلیس دادم همون آن اسکله از چهار ماه به اول دهه اول ماه یحیی
 حسارتی که به کمپانی ساکو وارد آمده دولت کلر ساری سکند چون این سند
 به سفارت انگلیس داد سده ری اسودد سدییم حالایا بدو کار میکن یکی آنکه خاطر
 همایون را بحرکت و سهری فوق العاده سهولت بهم و وجهه بتاریک این موجود
 را محتاج آنکه فرار دهم دیگر آنکه بلروس ها که مؤسس اساس فقه در مینج هم
 در این ۱۸۱۴ بودند سازمان بواسطه محمود در دانه و راهه حیار خود را خاطر نشان
 تخص همایون نمودم که خوب است اما سال بعدی رفتن به بیلق لار و شهر ستمک
 طرف جنوب ایران عراق محکم و حدود لرستان حرکت عظیم شد کان همایون
 که اغلب حمل بمسافرت و حرکت در بدان هم را پس بدیدند همراهم از در سجواء
 برای تدارک سفر مشکل بود من متعهد شدم فریب یکصد هزار موهن اعجاب آار
 مالک قرض کنم و ترس کار را طوری بدهیم که دیوان از جانب ایند مع ضرری
 نکند در حقیقت محتارح فوق العاده سهولت و معافانند شود تا ندانند سرانندیشیده
 شاه عرض کردم تصور کنید امر در چهار ماه بعد، مهلت ادای سجواء حسارت
 کمپانی به معنی شد و ایند بول داد من حیالی کرده ام که هم حسارت و بول ادنگامس

داده میشود و هم در سال معلوم عتدیهی نماید چرا به میگردد و آن خیال این است که
 وجهی سارنی که انگلیس با مطالبه میکند یا صدر از ایره که عبارت از چهار کرو
 تومان بولایران، بشود و این تنخواه را که تاریخ عتدی هشت در طرف چهل ساله فقط
 میر خازیم چهار صد و شکر و روح و او در شش پس قسط هر سال جو بیسهر از بولایر هشت و د
 صدر از تومان را از مواج و مر سوم و سیورء لمر دم از قاطعه بولایر حریمخانه و غیره
 کسر میکنیم ده پانزده هزار ایره هم گفته مادل چهل پنجاه هزار تومان مسود از
 کمبانی هنداکوی عثمانی خواهیم گرفت و این کمبانی غیر از کمبانی هنداکوی
 ایران است یعنی مجموعی آمد که از دولت عثمانی امتیاز کرده که هنداکوی
 که از خاک ایران به عثمانی میرود از سحر ایران تعینت عادلانه یا کمتر آن جمع
 اہتیایع نمایند و در روس این مال التحول پیدا واحد باشند و در سال صدر از ایره بدولت
 عثمانی بدهند صد و پنجاه هزار تومان بپردازند و در سال بعد با از تجارتها کوه و شدا حله
 مہربانہ واسم باشند میگیریم این سه فقره میشود سیصد هزار بولایر و در سال که در
 طرف چهل سال دو سہ هزار بولایر انگلیس ها نفییم از صدر از تومان در هر
 سه عاید و فایده خرابه دولت میشود پس بحالند این صدر از تومان که برای
 حرج سفر از بانک روس بیکم در این میان بود و کرده برای اجح و و العاده
 سرری بدو است از دمی اندود در جزء چهارده بار دم کرد و که هندو حاً سناک باید
 داده مسماک می گردد و اعمار ای دولت مسند مستعمل که حوت و حر اندو کار
 اریست و هر چه پادشاه بخواهد بیکند و در هر حال بولایر و چهار اسب بهتر از

این خدمتی که من کردم متصور است در صحن مذاکرات با کسانی که خارج
 هر دو دادم و بعد کردم معادل صد و بیست و چهار هزار لیره عملی و صد و سی و دو
 وادرا با لار ما بیکل را که الان حاضر است قبول و انگار در این اسم حمایت
 و حیانت عریسی بود در سر بندهم تنظیم دولت در ثبات کار مرا اصلاح کرده امی ماند
 پیک ظنت و آن عازب اردوستی روس ها بود که همیشه بسبب حاصل شود و من از هر
 جهت اسوده کردم که من می کردم جعل میان من و روسها وجود عریس و عریسی
 جان شیر اندو نه است و این خط عظمی بود در روسها و انگلس ها از قدر
 احمق بیسند که وجود مثل عریسی جان آدمی با عریسی را در احرای می صد خدمت
 عویر، بارند ولی از نادانی مسلم بیسند اسمی که عریسی جان میگذارد همان روز
 روسها اصلاح شود از آنجا که همیشه اسمان حامی و عریسی مثل ما در صحن
 اسسودانند دولت و ملت دستگیری ما با در طریق ما گذارد نمک که در وجود عریسی
 جان را اسسود عریسی (اهلو انرا) با بود کرده می الفور نکال سکه خود سوار شدیم سعازب
 روس با ختم و دست بدام (بود سرف) سفر روس انداخته کم سیدی و هو لایم دولت
 روس از من چه میخواستند اگر با انگلس ها حدی راه بودت نمودم خط
 کرده و خط نمودم نیکو سر حصار اندران و در رخ کرمانشاهان خود در مشوه
 و عشو و انگایس ها قبل را فریب میدهند بخود رسد به من که از اسم قطرات
 پندام اگر چه در در را روی است اما من با دستم هر چه و در است در از روی سما
 است به عریسی و عو کیند بعد خواهی آمد نام ها از راهی که با انگایسها عریسی

ظاهر سازی است بعدها معاذ شما خواهم بود امتحان کنید تا خبر به سباید سنید
 و آنچه میگویم قول است یاصل گفتار است یا کردار سفیر روس تعجب کرد که این
 سخنی چگونه تعبیر نمیده و رای داده است این مرد عازم چهار بود مرگش رو
 از کسان نمود دلش نرم شد و با من گرم گشت و متعهد شد که هر قدر از من
 بیشتر صداقت بپندم بر حفظ معای من زیادتر محبت باشد این مهم میر خون پر داخه
 شد خواستم صرف ششتری حریف خود نیایم السلطه و اردو ورم واطه و او نرم
 و این یکسال که امر سیاه که در اقیانوس اترار من مانده است محبوبانم ادا کرده
 یکماه رمضان را تمامه بخانه مانده انگلیس ها را توسط یوان دانگرم داشته
 پیگتم اگر من بلوس ها اظهار خصوصیتی نموده ام فقط برای خدمت به ما است
 روس ها را هم بواسطه عرف صاحب معرفی نمودم و دستخط ای محترم آنکه
 شاه در صد آنها صادر میفرمودند سحر روس ما سپیدام از اجزاء
 دستخطی در اصرار قرار نامه شد احوار که حکیم طواو را این است دعا کرده و در
 معنی انگلیسی ها داوطلب بودند و روس ها مانع وزیر دستخطی تا این عنوان
 که راه رشت و ادر با جان را نباید روس ها داشتند هم دستخطی که وجه سار
 کپایی را نباید از روس ها فرس کرد و دیگر برای اسکار ماند کرده و حال آنکه روس
 ما تصمیم داخل این تحواه و دین معصوم از کسب این اسرار دولت و نشان دادن این
 دستخطها آنکه بر سهام ملل ما ایم که من تسخیر نامه تدارتی نداشته اگر
 عبادت ظهور رسد حکیم شاه بوده امیل و رای من با جمله سارت و دولت روس

را از شاه عباس کبیر کرده تا خود متحد و مانوس ساختیم در این حین و بعضی انگراف
 معمولی - از انگلیس باسم سالیسوری به صورت همایون فرستاد جعل
 آن انگراف را هم من خود دستور العمل داده بودم به صورتی آنکه ناگهانی
 انگلیس به دار آنکه ساخته را خود در میان در ظاهر آن واقع شد و چنان
 از حوه اطمینانی بدولت ایران ندارد از قرار صدی هشت پولی قرص پیدا شد
 من بعد از فرار صدی ده فرج خواسته بملاوه رهبری هم مطالعه میساختن من آن
 بلگر اهرام بصورت همایون مردم منظور اینکه ظاهر حدت اصل همایون بلکه
 منعی گراف نگردن دوامبار قبول این تکلیف وارد اندو آری انگلیس ها
 هشتت مایم بیعی اظهارا و بعضی مرا شاه جعل اینصورت را امر بودت تیرتد پیر
 من حفا گرتد کال همایونی بواسطه شخصی که دشمن ترس اشخاص من
 بودسه حزب روس پیغام دادند که شما مردانه مردم در میدان گمانه بودیدو
 میخواستید مار از چک انگلیس سرون اورید و خلاص کنید پولی با فرج صدی
 شش بدون رهن و صاعن ما دهید ابوقت در بر من مانع شدو نکنداشت قبول کم
 و بعضی ادله و برا همین او رد با حار صدی هشت انگلیس ها را صی شده آن در تمام
 حالا که انگلیس ها بر جر خود معوار شده اند صدی ده فرج بارهن و صاعن میخواستند
 چاره استکاره قوی بهمین سما است این شخص چون پیغام شاهرا سفارت
 روس رد انداختی روس متعجب شد که این فر مانس شاه مانس خطی که من باها
 بودم و همو من آنکه از روسها داند و رس کردنتان است ابتدا دولت

نموده، چون فرستاده شخص برزگی بود، اطاه و برامین صدق مامور بین خود
 راهبانی و معلوم صاحب سعیر روس را آن داشت که هما بقرارداد اولی را
 منقل گردد و از قرار صد شش بدون رهن و دهمته واحده پانصد هزار لیره بدولت
 روس دهد و دولت مکسیمی حیایات داده عندا بهلرا خواهد قرار بر این شد که
 فردی از روس انحصاری روس شرفیاب حضور بنده دو کلمه دستخط مگر دو دورا
 مطا لبراً معجزی دارد من دستم کار بدشد روسها پادشاه راهی بنا کرده و
 اطاهیان از اعلیحضرت حاصل نموده حالا است که کار میکنند بدون
 اینکه مذاخله در آن کرده باشم بلکه برعم این من خواهد گذشت
 مضطرب شده از در حال خود را بمول سمر انگلیس رسانیده و فصل را
 گفته انگلیس ها در بند آنچه تا حدل رشادند پیسه میشود و آنچه ساختند
 عراق میگردد در حال تلگرافی از فول سالیسوری ساخته باین مصوب که
 ما سخواء معظوراً صدی شش بدون رهن و صاهس میدهدیم و دولت
 امرار را اسوده میسایم معرب سد تلگراف را دست گرفته اسعار انگلیس
 بحسو همایون رفته و بنا کردم الشاره گزارا پرداخته و اعلیحضرت شملرا
 از اجیب مطلب عتاف دوسر اسوده ساختیم انگلیس ها را مهمان صدی شش
 بی رهن و صاهس راسی نمودم اینک دلیل صنق و گفتار من این تلگراف صدر
 اعظم انگلیس است تا حال کرده نادر جمعه بهمیدیدند که در طریقه چهار
 صاهس تلگراف چگونه از طهران به مدرس فراسه که سالیسوری در اجا

به تملق رفته بود میرسد و حوائف آن می آید اولاً راه مانع دوری نماند بودن
 صدر اعظم انگلیس در لندن ثانیاً حکم کردن در حسن امر و مسئله مهمی
 بدون مشاوره با پارلمنت خلاصه تلگراف را به عرض رسانیده محاسباتی هم را
 قرض کردن انگلیس ها و معایبی از قرض کردن روسها نشان نمودم و حسن
 خدمتی بخرج دادم همان سبانه دستخطی بحاصل بعام سفارت روس صادر
 شد که الان بروید سمرروس را به یسند و بگویند انگلیس ها بول را دادند
 دیگر شما احتیاجی نیست از قرار گفته حاصل و بی که آن دستخط را سمر
 روس دیدند محبت کرده گفت با الگراف اولی محمول است تا دو می ایفا
 همان شب من در سفارت روس مهمان بودم چون نا نا حاجی روس ملاقات
 نمودم گفتم دیدید من را دست می گفتم دانستند پادشاه باشما بناست والا
 بعام با صراحت صحیح بود و این کار چه و کدام است انجام می بیند روس ها
 و ولسمعت خود مساعد کردم و حسن خدمت قلمی از آنها برای خود نمودم
 و اسکار بدین عنوان گنجه که سمر عراق بیس راه و سه ماه دست است بود
 خرج گراهی برای شاه ترا سیدم از سورسایت و انذوقه و حاجت اعطای و سلی
 و غیره رانده از سو کورور به ننگان اعطای صرف همانوی و در نهایتی انحدود
 و ما رسیدن رکاب اعطای سردردم میدادم و دیدم نامم بگویم از حسن راهی باز من
 این هر چه بود و ای از امانتشان بحراستل آمدن خون منداستم به انچه نامم
 سر است میکند همسکه نظر را رسبندیم حیالات کانه متوب میشود دیگر

شاهو گدا از هرول جان ملت میا بسا اعمال ما بخوا هشد بود همه گرفتار خود
 میباشند ما این صفته خاره برای عدم و دان کردم تا که هر کس در این باب
 به من حرف میرد پاشاه عرض می کرد نه او کیه می ورزیدم و نه میگفتم
 پیش از صد هزار نفر محرم از آن مرض بلف شد در صورتی که اگر بگیر از مواعل حرج
 فر اطمینه مسمودم ان بیچاره ها عالیا محمود طرفه حاجات ما فی همانندند در راه و آیات
 سه عراق طوری من بردالت و بستی حرج کب کردم و بی عرض می گوی در عظم او در
 حرج دادم که اسف سحره و حنده اگراد و الوار شدم چنانکه میرا
 همایون (امام محمد) نو برکان که از حکما و دانشمندان ایران است
 سکی او ملتر من رکاب من از ک سنگم در ۲۴ سال قبل وقتی که موافق
 منصور ناصرالدین شاه مسرافه هان بهمت فرمودند ابتدا برو حرد موقع
 مصر حیان با احتشام گردید می در خدمت ندرم مخصوص سرهانی حضور
 همایونی برو حرد در قیام بخادر اناک اعطاء و در اثنای حیان امر نظام ورود
 کردم شروع دیدیم نورسند صدبارت جلوس اموده حیان در عیب اناک حارا
 گرفته بود که مانودم وجود می لرزیدم مقدار ۲۰ سال که بچاره این
 وزیر اعظم وارد شدیم دیدم ای همه (این همه) هیچ کس نه سعالی سعالی سر
 بسته است بقدر زحمت را شکسته است و میر مولوی بهاولدی سنگمت
 امای او جان حیان سردار کفر داده از دوست مواعل هیمب داس در مرده
 و عیبی افسار گسیخته می خرید ملازمان سردار حرجت نکرده است را از

مزوره سرون اورید، حیاوچی هرجه فرماد کرد این است از که است
 صاحبس از نیم بهس نکشید است را صاحب مزوره برد و خورد اما حالا سلولن
 و فاطرحی شمر و قنطر خود را عمدا در مسابین و هزارم میجراسد ماری بهر
 جهت اگر حرمی معذوب و شوک حرای سلطنت ایران در اس دست ممالکت
 باقی مانده بود من ارا زایل کردم و بهم ردم و از مقامی بسبب شدم که دیگر
 مردمان این جنود پادشاه خود اعسائی نداشته باشند از سر عراق مرگشتیم
 بعضی از دولتخواهان و وطن پرستان شاه عرص کردند گرمی هوا را بپناه کیند
 از ساوه راه همدان پس گبرید و بظهران بروید که در آنجا او با است اگر بروید
 و از آنجا سمت دیگر شریف مرده آمدند بدیامی است مردم خواهند
 گفت شاه تمام رحمت را ازیند گداست و چنان خود را ندر برد از رسیدن اس
 دولتخواهی سحت متعیر شده محمدالدوله خان سالار را که مردی معروف
 و داماد پادشاه است باسم پرسس حال از عیالش از اسنان، ظهران فرستادم و باز
 دستور العمل دادم که کما و نلگرافاً عرص کند که در ظهران و حوالی آن
 عرس و با سبب ادیب الممالک مسکین و معلوک را کواک کردم که برود
 ظهران و از آنجا آدم معصومی بار خود برسد، قندیسم در عریضه خود عرص کند
 که به در ظهران و به در ساطب آباد و با سبب محادم رفته با کپلی همایونی
 بوسند که مطلقاً و اصلاً از و با حوری نیست من دعده شریف ماورید پادشاه
 به و اول آنها اعماد کرده دواسه ظهران با حتمت وارد ساطب آباد شدند

اری الورد معلوم شد عرایص محمدالدوله و ادب الامم الملك عدل عنان و کهایب
 انها محمود بوده و همان روز در طهران ۷۰۰ نفر هلاک شدند از خانواده
 خود من ۵۳ مرد و زن منلا شدند در کاشانک و با واران هم چند نفر خان بخت
 ابرین دادند چون حفظ وجود حکم راجح الوجود واجب است سندگان
 بیون از سلطنت آباد عریص شهرستانک فرمودند و جسم از هلاکت عیال که
 نگویند پادشاه رعایای خود را از ما گدائنده و خود نیز در هلاکت یوشیده
 رحمت اقامت ابد احدی در شهرستانک هم و با آنها همراهی داشت برای تن
 مرد شدن مردم از پادشاه بدکتر فوریه حکیم سلسی بی عمر و مایه سپردم
 هر روز گرفته که بر دیو برای معالجه احدی دورش کرده بگو من طلبت شام
 وجود را آورده معالجه و باقی امکم هر کس بردان بیمایه رفت و انحراف را
 سبب هر بن شدید بولی نعمت کل نمود در وقت اقامت شهرستانک جمع
 از معاصرین مردند و من مناصب آنها را عمدا باستخفاف و زمامه میدادم
 و خارج بود که آنها را که وجودی داشتند رفتند و عیان جولان مرا حجاب
 گدائنده را میها که از دست گرفته اند چون توسط من بودند لابد با من
 درست خواهند بود از شهرستانک تسلط انجامدم در اینجا حسن جراه
 را خواستند چون در آن اداره و سایر دوائر منوطه خود دانکه بعد ما معلوم
 خواهد شد اسام حیایب هارا از احوال شرط و اهمال کرده بودم
 برایت بود معلوم از شود باری در آورده معالجه باری پرده زدیم و ایامی

خود کشیدیم در جمع و حرج که بطر همایون رسانیم معلوم شد که برآید از هشتاد
 هزار تومان از مواجب و عرسوم به همانه ادای خسارت سنا کوکم شد و موسساند
 از حساب کلاه کسر و از دخل معمولی معجزا شود و حرج معس برسد
 من ترتیب این کار را هم زده ایستادم را هم جمع حرا به نموده که بخرحهای
 عادی معمولی برسد هشتاد شمس در این وقت ارسال گذشت و دساری
 از حرا به واحدی داد. سنده و هشتاد هزار تومان مذکور هم زده شده
 هست و فیالرا جمع کرده باور را معس کرده حکم شد که آنچه جمع و حرج
 نوشته بود دیدم حالا اسب که پرده از روی کار برداشته شود چه در روز از
 تمارض معوم حضرت ای ای محمد ساه فرمودند همه تا کتون گهتی از
 اصول اعمال و کارهای بود من باین قدرها قناعت نیسبماید باند از کارهای
 شخصی خود یک یکی سخن گوئی که هر عمل و کار را چگونه حرا به
 و صایع بودی حرا به گفت کارهای مستطه من از این فرار است اولاً دراز
 دراز ۲ و دراز حرا به نامره ۳ و دراز داجانه ۴ در حرا به و دراز حرا به
 ۵ و دراز ۶ امور حرا به ۷ موثبات سلطنتی ۸ عمل نباتی ۹ فوج سواد کوه
 ۱۰ موره ۱۱ کباب حرا به ۱۲ زیارت اردزی همایون ۱۳ حرا به مدار که
 حاوت همان بوی ۱۴ صرا حرا به ۱۵ صرف حیت مدارک ۱۶ امتیاز ۱۷
 معمار حرا به ۱۸ کوره حرا به ۱۹ نظارت حرا به ۲۰ کسب حرا به ۲۱ اسب حرا به
 ۲۲ تا همان مده و مضرر ۲۳ تا همان باصری ۲۴ فرانس حرا به ۲۵ اصطبل حرا به

۲۶ کالسکه خانه ۲۲ شاطر خانه ۲۸ خالصجات طهران ۲۹ عامه ولایات
 ۳۰ ایلات طهران ۳۱ اعیان و بازارکاب ۳۲ کار خانه چرام گار ۳۳ برتیب
 منافع جنگلها ۳۴ خواججه سرایلی ۳۵ صدور و خانه و رحاندار خانه ۳۶
 گمر کخانه ۳۷ سرایدارخانه

امسا و زارت دربار که عبارت است از ریاست حلوب همایون و ریاست
 قراولان و خود مسعود پادشاه و خراجه بدار که اندرون و کتبخانه و موره
 و ریاست اردوی معلی و خواججه سرایلی و مسدوقخانه و رحمت دار و دارالاعزاز
 و اصطبل خاصه و اطاقهای خاصه از ایرانی و فرنگی و انبار خانه و قهوه خانه
 و کسک خانه و ایستگاه خانه و علمانی مهدیه و انبار و مصور و فرانس خانه و خواب
 دیوانی و زمین دارخانه و کالسکه خانه و غیره در هر یک از این مناصب و مشاغل
 کارها کرده که از این قرار است او را حلوب همایونی نام هر کس مکشوف
 است که دانشمندان قدیم و عقلایی پیشین اسعاص را با عمل بیشتر می شناسید
 و می شنیدند با افعال رسمی هر کس که بت اطاق خود او اناسب معظم ندارد
 البته میتواند یک حیاط را نظم بدهد باطمینان و دروغه فایده این است که شهری را
 در تصحیح حر است خود در آورد و سر ولایتی و عملکی را اداره نماید. مرحای او اگر
 شخصی از عهده نظام داخله خود در بیاید هر گز رسیدگی باحوال عباد
 را و اوضاع بلاد نتواند برآید بنا بر این از زمان فرانس از وضع حلوب همایونی
 که غایب و کار دانی مرا استیضا حسساید که امروز قمارخانه شدت نام دلار

وحی کده بلکه پس کوجه محله یهودی‌ها از این مکان معدن منظم تراست
 طوری این دایره جلیله را حرات نکردم که بعد راست بیاند اول سعی و اهتمامی
 که در حرات کردن حلوب نمودم این بود که بعضی از عمایه حلوب را که شای
 و حاجت و اصالتی و تجربه داشتند آواز عن حد مصدر خدمت همه بود باد
 و هر یک را به بیانه و حیل از دور مرشاء دور کردم بعضی دیگر را از بی ادبی
 و تکبر و محبوب خودم سرار از آمدن حلوب نمودم هر که را متهم به خیانت
 و سیاسی و عمراری ساختم اسناد و محموله برای اثبات عرایض خود ترس
 دادم بعضی را محکومت و منصب و ریاست تعلقه مع کرده مدتی سرشار را بچاند
 و بعد آنها را باقی دار دیوان نموده از کار انداختم آنچه اطمان بورس و بی عمل
 و ناموس ملاان بودند بخصوص ابهاتی که در مسخره گی دستی داشتند و
 برای من و خودشان مع و مسرر داشت دور شاه جمع کردم هر کس از هر
 ولایتی آمد داوطلب و خواهان ارشد که در حرات هم‌نوی راهی داشته باشد
 او را بخدمت کرده حالا زیاده اردو بست هر یک بخدمت رخاوب است
 و رده از این عده تران حلوب و اغلب آنها دست سارده و خرجی من می‌باشد
 خلوت پاک معنری را که ورود ان اسباب شرافت هر کس بود طوری
 الودف ساحم که مردم حالا از رهن هر جاراع بر هسند تارفتن انجادهای
 میرزا علی خان امیر الدوله که مشی حضور همایونی بود پاشا خان امین المالك
 واقار عمای باطام خلوت کده باشی گری تران خلوتان حضور داشت پسر

جوان او را بست کردم چون بعضی اعمال در اداره من و متعانی به او تاست اظهارا
 در فصل و ایوان جداگانه عرض نمودم و در صفر ۵۵۵ من فصل نعره
 میرسانم ملأقرائن جدا که در چهل سال قبل از این در بحر حوض پادشاهی
 کهنه مبارک اعلیحضرت از ۱۷ سال تجاوز بود بحاجت عیال مراعه باطر
 محمدشاه معزول بود در حاجی علیحس در حضرت نایب السلطنه عیال
 میرا رسه بیس خدمت مانیکری داشت حالا چهل و جدا سال را بمذای سلطنت
 گذشته و شعب و آید سال از من مبارک می گذرد و فراساتی هم من
 چلال الملك سابق و حاجب الدواه جمله است که برای زیاد کردن من خود
 هفتده مرتبه تمام رفته نهای دین ربک بروج خود می بندد اگر ۲۵ الا
 ۲۶ سال ارس او گذشته به سواد دارد به کمال بفهم به عقل و نه ادراک به
 براندگی نهای حد است که در دستش هستند آنها همه که در کومه کرد
 ان دارد یا حد انگشت ارفد خود او بلند تر است کلاه اندر هر همگی دارد
 و پاشهای گفت خود را باده از من و حسب بلد منماید باز رفتی که پولوی
 شخصی متوسط العاده میاستید بولک کلاهش ارسه نالایم برود ناظر اول
 دولت صرالحان نظام العلما خالوی پادشاه بود و تعداد از نظایر جدا
 چند نفر از امرای بررک حاجز به ارفیل اغنصا الدوله و عهد الملك رسید و من
 اسکارا باحق ترین مردم که سوئی از سابقه به سامن برسیده بود داد م
 محمدالدواه که حل سالر است در مدانی و کراعت صطرار هر گوه کریه

نادانی گرو میبرد این شخص که مایه‌زار خودس در حوزہ مہتری است حالا
مراقب عدای پادشاه می‌باشد و از مدت بطول او یکپہشتہ نگذشته و پوری نود
کہ در سر بہار و شاہ حضور ہمایونی ناچار بطریق کیا ہوسریجا فحش دادہ بسود
یکی از کارہائی دیگر کہ متعلق بہ علوت است انداز جانہ می‌باشد این ہمہ
کاری است کہ ترقی بندہم وجودم از ان جا شدہ معد الکابین سر چسبہ
اعتبار واقعہ دار را بہ مدبری و صمی رساند ام تا بندہم ناچوس و ستیری شد
تا وجود برادر از تدم آقا محمد علی امین حضرت کہ خوانی و ریاک
ما ہوش و فراست بود خود مشخصہ نایب از جانہ رسیدگی می کردم
و صاحب نکس بہ دادہم حوزہ بندہم و ہنہ نمود برای اسکہ ہر را در نور سگر
درود و توابع نکس و شرائط ادب را حجازی ماورم و حق او را پایمال و صاحب
بہ نام اہتمام ہر یک ما را دیکار ہر دم

در اسناد است اصل کلمات بوسلہ بندہم را گزہ
تا تمام و حالہ مرعب ہدادہ خطاب تا تمام ما ہنہ است